

سنگردی‌های

پنج‌شیر

مؤلف: غ. نیلاب‌رحمی

کمیته دولتی کلتور

ریاست فرهنگ

مهم‌تر: طوبی عثمانی



۴۴۴

شعر گوئی ، شعر خوانی و علاقه داشتن به شعر در فر هنگ ما یدار
ما پیشینه چشمگیری دارد. به شهادت تاریخ آیین ها پیش از آنکه از خوا-
ستگاه او لیه خود دست به مهاجرت های بزرگ بزنند ، ترا ویده های
فکری و ذهنی خود را در قلب جملات موزون و شعر گو نه بیان میکردند،
یعنی گفتار های ما ند گار شان که سرود های و یدا ئی است در بر
دارنده وزن اند نمو نه های این سروده ها بو سیله زبان غنا مند سا
نسیگرت بما رسیده است . دیرینه ترین بخش او ستا که به غالب
گمان و به نظر اکثر پژو هنده گان در فر هنگ و زبان او ستا ئی ، سرود
زر تشت بز بان با ستا نی با ختر بکتر یا است همان گا تا هامیباشد
گاه تاها سروده های مو زون اند و در قالب شعر ریخته شده اند .

کوتاه سخن اینکه در آریا نا ی با ستان و خرا سان دوره اسلامی
شعر بلند پایه ترین پدیده ادبی است که در جریان کلیه قرون و
اعصار متمادی دارای مقامی ارجناک و مو قفی تا بناك بوده است . مقام و
منزلت والای شعر در خرا سان دوره اسلامی چنان برا زنده و پا -
یدار بود ، که همه صا حبان و نبوغ و استعداد را بسوی خود کشا نید
برتر اندرسل فیلسوف و اندیشمند معا سر قیامت بگوید:
(ما در جهان را کسی دانست که شاعر باشد ندیده ایم ، اما این از
برکات مشرق زمین است که ریاضی دانست که به کمین ستا رگان می
نشیند زیبا ترین ترانه ها را نیز می سرا و) و این دانشمند ترانه
سرا که ناگزیر از تبعیت تاثیرات محیط ادبی خرا سان بود حکیم عمر

(الف)

سخیام میباشد . فترت دوره بحرانی و رقت بار مغول نیز در فروکش کردن نفوذ شعر موثریت چندانی نداشته و اندکی بعد بمثا به ادبیات پا گرفته در حرزهای فرهنگی خراسان مثل هرات ، بلخ، مرو و نیشابور تجلی کرد . چون مبنی بر سنت های پذیرفته شده ادبی ، شعر در نزد مردمان خراسان ، پذیرش همگانی دارد . قاطع مردمان درد مند ورنج کشیده شعراهای آتش درون خود را بوسیله شعر و بزبان شعر به جامعه عرضه نموده اند که سنگردی ها نمونه روشن آنها است .

شعر بنا بر سنت نیاکان آریای و خراسانی بر د روتا علیای فرهنگ زبان و ادب پنجشیر نشیمن دارد . چون این جزایر لا ینفک ، خراسان است لذا فرهنگ و زبان و شیوه های دیگر زندگی فردی و اجتماعی آن از همین اشبخو ر سیراب شده است . از آنرو شعر در اعماق دل هر مرد و زن پنجشیرچنان نفوذ کرده و احراز موقعیت نموده است که تا واپسین نسل های زندگی هم موقعش تزلزل نمی پذیرد و با خون و پوست شان چنان عجین شده که جزی از زنده گی شان بحساب می رود و به گفتن و شنیدن و خواندن شعر عشق می ورزند . و بوجد و شور می آیند . و نقل سر سبد مرا سم پنجشیر از عروسی تا تعزیه داری و حتی نشست های عنعنوی و مصاهروی و قومی شعر است شعر در ژرفای روح مردمان پنجشیر راه و جاده دارد و پیوند فرد و اجتماع پنجشیر با شعر چنان بلا فصل است که اکثر اوقات شان در فصول سال به شنیدن و خواندن آن صرف میشود و علاقه مجلسیان هنگامی شدت می یابد که سخن به شعر گفته شود و یا کتابی از شعر قرائت گردد و آن کتاب در بر دارنده شعر حماسی و عرفانی باشد ، اکثر مردم پنجشیر کتب حماسی بویژه شاهنامه و سکندرنامه و خاورنامه و هفده غزالی را می شناسند و فشرده داستان های آنان را درحالی حفظ دارند . مثنوی مولانا بلخی از کتاب های دوست داشتنی نزد هر پنجشیری است و به آن سخت احترام دارند و عشق می ورزند .

سنگردی ها که مردمان کوهمپایه های پنجشیر قرنهای گذشته اند ناشی از همین عشق و علاقه و سوز و سازدرونی هر پنجشیری است که به شعر و زبان شعر دارد. این ترانه ها بطوریکه مبین درد و سوز محرومیت های سنتی جا میماند تبیین گر تحریک و پویائی در روند حیات اجتماعی و پیوسته های انسانی نیز میباشند. چون سنگردی ها از ژرفای خواسته های انسان آرزو مند منشأ میگیرند لذا در بردارنده ارج های انسانی میباشند.

هرگاه ارزش یا بی این ترانه های شفا می با ژرفا و پهنای بیشتری صورت گیرد پیامد آن دریافت جهان بینی سراینده گانی است که سنگردی ها به مثابه تجلیگاه راستین اندیشه و خواست آنها میباشد. زیرا سأل های متمدنی است که مردمان دره های کم عرص و عمیق کوه پایه های پنجشیر با آنها زیسته و با سرو دنان جان خود را نوازش داده اند و طنین صدای درد مندا نه اعماق روح شان را بوسیله سنگردی ها به گوشه های پنهان رسانیده اند. این ترانه های مردمی محصول تلاشها و تپشهای ثمره برداشت های انسان زحمت کش از فرآورد های اجتماعی است این ترانه ها نتیجه واکنش و پرخاش انسان محروم درائر قیودات سنتی و زدوبند های قبیلوی و گرو دار های اجتماعی میباشد. از آنرو زبان سنگردی ها با کمال سادگی بیانگر حالات مالا مال از درد و رنج و اندوه و طنین نازها و نیازها درد ها و سوزها میباشد. از اینها که بگذریم بعد دیگر سنگردی ها پرخاش است. پرخاش علیه عنعنات مروجات خرافی و متحجوبی محتوای محروم کن زیستگاه گوینده است و سراینده عصیان خود را بر ضد آنچه که نمیخواهد تبارز میدهد.

در سنگردی ها مفهوم کوه و کتل، چشمه و دریا، نشیب و فراز، برف و باران، آسمان و زمین سوز و سازازو نیاز، وصل و فراق، تاریکی و روشنی، رنج و درد، گیر و دار، زد و بند، فراز و فرود، فقر و غنا، کمیت و محکومیت، و دیگر پدیده ها و تضادها نهفته است. در همین ترانه ها میتوان انسان درگیر سنت ها و رواجهای اجتماعی را شناخت

و اندازه دردی که از این ناحیه‌ها منگیر آن شده است دریا فت .
سنگردی‌ها بمثا به آئینه‌های اند که حقایق زندگی اجتماعی، بو-
یژه شیوه‌های حیات مردم را پنجشیر در آنها انعکاس کرده است . و از
خلال همین ترا نه‌های شفا هی می‌توان جامعه و مردم پنجشیر را از
نظر فرهنگی و ادبی درک کرد و حدود و اندازه سنت‌های اجتماعی این دوره زیبا
را شناخت و از دست آورد های ، ادبی آن آگاه گردید.

روی همر فته سنگردی‌ها چه در شکل و چه در محتوا ما را از روال
دیرینه ادبی و نگرش انسان‌آرزومند و درگیر سنت‌های منحصط
اجتماعی آگاه می‌سازد . و علاوه بر آن تاثیر و نفوذ ادبیات پای
گیر و کهن سال خراسان را که از زبان او ستا و پهلوی و فرهنگ
آریای باستان مایه فراوان گرفته است . در سر نوشتاد بیات قرون
و اعصارچه در دوره اوج و چهره در زمان حسیض برو شنی نشان می‌دهد و
برای ما معلوم می‌سازد که زبان شعر در هر سطح ادبی که باشد ، زبان
درد ورنج و آلام زبان درون عاطفی انسان حساس ، آگاه و دراک است.
گرچه سنگردی‌ها از نظر شکل مقام و لای ادبی را ندارند ، اما
از نظر محتوا بیا نگریم لبارزنده اجتماعی و انتباهی است و روحیه
پر خاشگرا نه و عصیان گرد مردمی را که در زندگی با هزار هاشکل
و معضله‌های اقتصادی ، فرهنگی و روانی مواجه بوده ترسیم
مینمایند . پناه بردن به شعر بخاطر تبیین و تسکین درد بی آرام زندگی
ازمواریث فرهنگی و اجتماعی فرزندان خراسان است و خواهد بود.

۱- وجه تسمیه سنگردی :

ماخذ و مدارك دست‌داشته مادر بیان چگونگی نامگذاری و مفهوم
و معنای نام ترا نه‌های شفا هی پنجشیر يك قلم گنگ و نام‌رساند
از آنرو از خلال اسناد کتبی در باره معنای سنگردی‌ها چیزی نمیدانیم.
امادر زبان مردم این ترا نه‌ها نام با مسمای دارند که از تعیین‌مو-
قعیت خواننده و شیوه خواندن بخوبی روشن میگردد . شاعر
توانمند و با استعداد روزگار ما حیدری پنجشیری در کتاب

« رهنمای پنجشیر » (طبع سال ۱۳۵۱ ش ص ۱۴)
درین باره چه خوب رو شنیدی می اندازد :

در وقت بهار باز گردیم روان
چون کبک به تیغه های کوه خنده زنان
سنگردی به طرز اریا ئی خوانیم
بالای کمر های فلک سای از آن

از این رباعی بخوبی پیدا ست که سنگردی در ستیغ های بلند کوه
پایه ها خوا نده میشود . چون جای خواندن این ترانه ها اغلبا کوه
و کمر است ، نام آنرا ((سنگردی)) نهاده اند و دستگیری پنجشیری
شاعر و پژو هنده و قلمزن پرتوان و مایه دار زمان ما در باره سنگردی
ها تحقیقاتی مبسوطی کرده (مجله پشتون بزغ شماره سال
۱۳۴۳ ش) و تعدادی از سنگردی ها را نیز به چاپ رسانیده است.
در همین پژو هش خود را جمع به سنگردی ها چنین ابراز نظر مینماید
: (این سروده های شیرین و دوبیتی های عاشقانه مردمان کوه-
هستانی ما ((سنگ گردی)) نام دارد و غالبا توسط پسران و دختر
ان جوان دره های هندو کش بشکل مناظره و سوال و جواب در کنار
چرا خواره ها ، بر قله کوه ها در پهلوی چشمه سار ها و به زیر در
ختان سر سبز و خرم توت با لحن خاص زمزمه میشود ، در دهات هم
که سنگردی خوانده میشود ، خواننده میکوشد که بر جای بلند
و بر بالای سنگ کلانی ، قرار گرفته به شیوه مفید سنگردی خوانی،
سنگردی را بخواند .

از جای و شیوه خواندن بان نتیجه میرسیم که این ترانه های شفا هی
به خاطر آنکه بر بالای سنگ های کلان و کمر های بزرگ و قله های بلند
خوانده میشود . بنام ((سنگردی)) مسما شده است که همان گردیدن
یا قرار گرفتن بر بالای سنگ راحین خواندن ترانه ها میرساند.
۲- وزن سنگردی ها :

طوریکه در مباحث بالا گفته شد، سرا ینده گان این ترانه ها از
فرآورد های ادبی خراسان متأثراند و زبان شعر را نیز زبان الام و

دردهای درونی خود مینما یند از آنروز به شعر گفتن و اظهار دردها -
 درت مینما یند . چون وزن ربا عی از پر دا خته های گو ینده گان و ،
 سخنو ران خرا سان است . درین خط فر هنگی بیشتر قبول عام دارد
 و از آن خوش شان می آید . لذا در قالب ربا عی ترا نه های خود را
 می سرا یند . درد مندان پنجشیر نیز ترا نه های سنگردی را در قالب
 ربا عی و به همان وزن سروده اند و سنگردی ها به وزن ربا عی یعنی
 ((لا حول ولا قوة الا بالله)) میباشد .

۳- زمان و شیوه خواندن سنگردی ها :

زمان ویژه سنگردی خواندن هنگام بهار است . بهار که طراوت و تازه
 گی را به زمین و زمینیان بر میگردد و شا دا بی و سر سبزی از ره
 آورد های قیمت دار سفرش است در دل ها و مغز ها و نهادها شور
 شوقی را زنده میسازد که بد و نهر گو نه تر دیدی با ید همان شور
 و شوق را از مو هبت های بها ران دا نست . دختران و پسران جوان
 در اثر همان شور و شوق بهاری ، رهسپار دا منه های سر سبز و قتل
 پر برف کو پا یه ها میشوند و در کنار رود خا نه های خرو شان و سر
 مست و کف آلود رقص زنان و شادی کنان بطرف بالا ها سیر میکنند .
 دختران در يك کنار و پسران در کنار دیگر رود خا نه موازی به هم
 قدم میدارند . و يك بار دو دختر در بالای سنگ بلند ایستاده شده
 سنگردی مروجه رابه شیوه دخترانه میخوانند . آنگاه که دختر -
 ان سنگردی را خواند ندو هلهله و شا دی کرد ند . دو پسر جوان
 نیز به جواب دختر ها . بر با لا ی سنگ بلند ایستاده شده سنگردی
 دیگر را میخوانند . این شیوه تا بلندی های کوه ، هنگام سبزی چیدن
 نان خوردن در کنار چشمه های زلال و تادو باره به خا نه آمدن
 دنبال میشود .

در دهات سنگردی ها بیشتر شب هنگام خوانده میشود و آنهم شب
 های مهتابی آنگاه که مهتاب در حالت بدر بوده و نور زربفت خود را
 بروی زمین میگستراند . جوانان از خا نه های خود بیرون شده و در
 تفریحگاه گرد هم آمده هر کدام نظر به استعداد خود هنر نمای میکند و

اکثرا دوتن از جوانان که آواز خوب و مرغوب داشته باشند با خواندن سنگردی می آغازند . بعضی اوقات دختران جوان نیز از کنار دیگر به جواب جوانان می پردازند . در هنگام خزان نیز مثل بهار گاه گاهی چنین مجلس آرای ها صورت میگیرد و دختران و پسران در شب های مهتابی به جواب دیگر سنگردی میخوانند .

سنگردی خواندن در جریان بیت گوئی در اخیر مقامه صورت میگیرد . و بیت خوان به کمک قو شق گو یا نش که دوتن از چهره های خوش آواز محل میباشند سنگردی را مستانه و مشتاقانه به شیوه ای که با یست خوانده شود . میخوانند و روحیه را بیدار میسازد و گاه هارا شیرین میگرداند.

کسانی که سنگردی میخوانند غالباً دوتن میباشند ، در کنار هم می ایستند ، دستها را در گوشه های میگذارند . و به آواز بسیار بلند و با نشیب و فراز و خم پیچ می خوانند . این شیوه خواندن در بین زن و مرد پنجشیر یکسان است و سنگردی های مردانه و زنانه است که در حواشی این کتاب ترانه های زنان معین شده است .

۴- موضوع سنگردی ها :

موضوع سنگردی های دست داشته ها که در این کتاب تدوین شده اند بیشتر درگیری ها ، عشق و عشق بازی ها و ترانه های عاشقانه است و سنگردی های کمی داریم که راجع به زنده گی و مسایل دیگر در بیان آنها اکتفا شده است . اما همان سنگردی های عشقی مبنای برای دریافت حقوق اجتماعی ، قیودات محیطی و سنت های اخلاقی و زوابع و قایل و ملیت ها و زیستگاه ایشان کشود و حقایقی را دستیاب نمود . سنگردی ها برای پژوهش پی برد و روزنه های برای شناخت عشا ی و قبا یل و ملیت ها و زیستگاه ایشان کشود و حقایقی را دستیاب نمود . سنگردی ها برای پژوهش پی برد و روزنه های برای شناخت عشا ی و قبا یل و ملیت ها و زیستگاه ایشان کشود و حقایقی را دستیاب نمود . در سنگردی ها مسایل اجتماعی و فرهنگی مضمون

اسبت و از تجلیل آنان به حل معضله های جامعه شناسی، فرهنگ شناسی، روابط اقتصادی و مسایل خرا فی میتوان دست یافت .

و بنا بنو شته دستگیر پنجشیری ((زن و مرد بدون هیچگو نه ترس و لرز تعبیض و محدودیت ها در بیان هیجانات روانی احساسات غم ها ، شادی ها ، خنده ها ، گریه ها ، خیالات رنگین شاعرانه سپیم و شریک شده میتوانند و نقش فعال و طبیعی خود را در دوام هستی اجتماعی خود موافق به مقتضای حال با بلاغت خاص بازی می نمایند .)) و سنگردی ها تجلیگاه را ستین فعل و انفعالات گوینده آنان میباشند .

ه- زبان سنگردی ها :

پدیده های که حامل اصالت های فرهنگی ، و زبانی میباشند همان داشته های ادبی مردم اند . همه و همه با این باورند که مردم ها بهترین حاملان میان ارزشهای فرهنگی شمرده میشوند . کسانی که روزگاری به نوشتن قواعد زبان عرب احساس نیازمندی نمودند . به زبان عشایر صحرائنشین و خانه بدوش و قواعد و اصول و شیوه محاوره و تکلم ایشان اعتماد و اتکا کردند . از آنرو آفریده های شفاهی مردم منبع اصلی اصالت های زبانی بحساب میروند .

سنگردی ها که ترانه های مردمی و آفریده های شفاهی میباشند از داشتن زبان ساده و سلیس بدون تعقید لفظی و معنوی سرافرازند زبان سنگردی دنباله زبان رودکی و دقیقی و عنصری و فرخی و دیگران از همین ردیف است در سنگردی ها هیچ پیچ و خمی دیده نمیشود و این شخصیت از ویژه گی های سنگرد ها است و یکی از رازهای نفوذ و دلنشینی این ترانه ها ساده گی و بی پیرای گی و مردمی بودن زبان آنها میباشند . کلمات بسیار بومی و جبلی زبان عامیانه مردم پنجشیر درین سروده ها بکار رفته است و خواننده و شنونده به پرسش در زمینه حل مشکل زبانی مواجه نمیشود . علاوه از آن سنگردی ها از مزایای شعری بخاطر بومی بودن شان برخوردارند . زیرا شعر با زبان دل باشد و از طبع و قریحه گوینده بدون تکلف نشئت گرفته باشد .

دروا پسین تحلیل با یست ابراز نظر کرد که سنگردی ها سرو ده
 های کو هسا را ن پنجشیر وچکیده طبع و قر یحه پسران و دختران
 دل داده و دوست دار هم دیگر بوده و اقر نها ست که فر هنگ و زبان
 مردم پنجشیر را از وجود خود غنا بخشیده اند و همه روز ه تعدادشان
 در افز و دی و تزا ید نیز میباشد. زیرا اکسا نی که به تبعیت از سنت
 نیاکان به گفتن شعر میگرا یند ، نخست از سنگردی بنا به ساده
 بودن قالب و بی پیرایه بودن بیانش می آغازند و از خود نام و
 نشانی ذکر نمیکنند و چندی که میگذرد این سر و ده ها جز
 لایفک سنگردی های پنجشیر میشوند. امید ما بر آنست که پس از این
 نیز به سنگردی های که این کتاب به حرمان از فقدان آنها دچار است
 دست یابیم و به تدوین آنها همت بگماریم و حایرا ی استفاده مزید
 پژوهندگان در زمینه آفرینش های شفاهی مردم و بخاطر ما یه
 ورشدن و ، انجام یافتن فرهنگ سری کشور به تدوین
 و نشر آن دست یازیدیم و به همین سلسله سنگردی های دست یاب
 شده ، بیت های قابل خواندن در فرهنگ را نیز انشا الله تعالی
 روزی تقدیم خواهیم کرد .

نو آباد ده افغانان (۲۳ حمل

۱۳۶۴ ش)

(نیلاب ر حیه — ی)

پیشگفتار:

آمریت فر هنگ مردم ریاست فر هنگ کمیته دولتی کلتور افتخار دارد که به سلسله نشرات قبلی فولکلور مردم افغانستان اینک مجموعه سنگردی های پنجشیر را پیشکش میکند.

چاپ این رساله مصادف است با اعلام مشی انساندوستانه مصالحه ملی که از طرف حاکمیت انقلابی کشور طرح شده و با قاطعیت تحقق می یابد. هزاران هموطن به کشور عودت نموده و هزاران هموطن دیگر به حاکمیت انقلابی پیوسته اند و در فضای آرام به ندگی صلح آمیز و کار سازنده میپردازند. مجموعه سنگردی های پنجشیر که توسط محترم غلام فاروق نیلاب رحیمی که خود از اهالی پنجشیر است گردآوری شده نمونه از داشته های پرغنا مردم عزیزماست که از فرا سوی سده ها تا کنون در دامنه های کوچه های سر بفلک کشیده پنجشیر زندگی میکنند.

سنگردی ها نه تنها به عنوان یک نوع فولکلور مردم افغانستان مورد توجه قرار دارد بلکه درسنگردی ها مفاهیم و اندیشه های توده ها شامل رملز ها و چگونگی شعور اجتماعی و آمارن ها و خواست های توده ها نیز انعکاس یافته است که ازین رهگذر در شناخت عمیق مسائل پنجشیر نیز ما ریا میبخشد. هر چند نشر این اثر عامه و نیست و زمینه ایست برای تحقیق علمی و مسلکی برای فولکلور شناسان ما تا در آینده با استفاده از مواد آن روی خصوصیات های مختلف آفریده های مردم پنجشیر مطالعه و تحقیق نمایند. اما برای تطمیز ذوق فرهنگدوستان، تحفه ار زشمند ی بشمار می آید امیدواریم توفیق بیا بیم تا در آینده رساله های دیگری از گنجینه های پرغنا ی آفریده های بدیع ملیت های دیگر برادر بدست نشر سپاریم.

شمس الدین ظریف صدیقی آمر فر هنگ مردم

بسم الله الرحمن الرحيم

سنگردی‌ها

(٦)

آخرده (١) بلا شوی رفیق کم مهر
چار روز در ین جهان تره (٢) ندیسم سیر

* * *

آلو چه کبود بر گک آلوچه کبود
عا شق شده ام به دختر کر ته (٣) کبود

* * *

آهو بره سفید خال گرد نکنم (٤)
ر فتی به ولایت‌ها نخور دی غمکم

* * *

آهو بره سفید خود گم کده یم (٥)
من رخ به ولایت‌های مردم کده یم
مردم میکن ای (٦) بچه دیوا نه شده
دیوا نه نیم یارخوده (٧) گم گده ام

(١) - در (٢) - ترا (٣) - پیراهن رك تعلیقات (٤) - رك تعلیقات
(٥) - کرده (٦) - میگویند این (٧) - خود را

آهوی سفید ده (۸) مر غزار کیستی
صیاد خود کم تودم (۹) شکار کیستی

• • •

آئی غم نیست اگر نیائی غم نیست
گنجشك شوم شاخ درختا (۱۰) کم نیست (۱۱)

(۸) - ده : بفتح اول - در (۹) - دم بفتح در (۱۰) - درختا مخفف درختان
(۱۱) این سنگردی چکیده طبع دختر است .

(الف)

ابر سیه بهاربا ران دارد
چون چشم من غمزده طوفان دارد
طوفان و رازمین به امن گیرد
آن کیست که این اشک مرا بر دارد

* * *

از ابر سیه عرق چکیدن گیرد (۱)
کو یا رک دلسوزمره دم (۲) بر گیرد
ما نندک تنبا کوبسوزم بچلم
کو یار شرین باز کشیدن گیرد (۳)

* * *

از ابر سیاه آسمان میتراسم
از کندن تلخی های جان میتراسم
روز یکه خدا قاضی شود عرصات
از وزن ترازوی عمل (۴) میتراسم

- (۱) - ابر سیه در نظر مرد عوام همیشه باران نیست و عرق چکیدن کنایه از قطرات باران است .
- (۲) - دم (بفتح اول) : در (این شیوه در سر تا سر سنگردی ها جاری و ساری است .
- (۳) - این سنگردی از دختر است و از فرط عشق و سوز محبت آرزوی سوختن خود را مثل تنباکو در نفس یار خود مینماید .
- (۴) - ترازوی عمل همان ترازوی میزان است که بروز قیامت اعمال بندگان در آن سنجیده و وزن می شود .

از ابر سیله مـترسـو از ریش دراز
از ابر سفیدتر س و از کو سه تراش

* * *

از آمد نت کا شکـیـ خبر میدا شتم
دم دمك (۱) راهیت گل سمن میکاشتم
خود میکا شتم خودم نگاه میداشتم
خاك قدمت به دیده (۲) می ورداشتم

* * *

از بام بلند افتی واو گار (۳) شوی
شویت بمرد به غم گر فتار شوی

* * *

از خانه بر آمدیم و گفتیم خدا
از دوست و برا دران شدیم زنده جدا
ای دوست و برا دران شما خوش باشید
کردم سفری که آمدن نیست مرا

* * *

از دور اشارت کردن (۴) از بهر چه بود
انگشت بلب گزیدن (۵) از بهر چه بود

(۱) - دمك بفتح تین - دم : دعا و افسون - نزد يك و قریب قرب
و منزلت (لغات عامیانه) پیوندکاف در میم نتیجه محبت و احترام
است و به معنای پیشروی استعمال شده است .

(۲) - دیده (بکسر اول) چشم (لغات عامیانه)

(۳) - او گار (بفتح اول) افکار

(۴) - کردن

(۵) - انگشت به لب گزیدن . اشاره برای عدم ورود ممانعت از طرف
یکی از دو دل داده است .

خود میدانی که سوخته هم و گریه
دل دادن و دل گرفتن از بهر چه بود

* * *

از دور ترا نظاره دم بدم کنم
دل سوز (۱) ندارم بتو پیغام کنم

* * *

از راهك (۲) دور دور اندوان آمده ایم
پرسیدنیار مهر بان آمده ایم
دیدم که در آن یاروفا داری نیست
حیران به خدامن به چه کار آمده ایم

* * *

از کو تل طالقان (۳) بجان (۴) آمده ایم
پرسوشت بودیم چو استخوان آمده ایم
ما در پدر میگویند (۵) سوغات تو کو
شکرا نه بکش که زنده جان آمده ایم

* * *

از کو تل طالقان کسی تیر نشد (۶)
از مردن آدمی زمین سیر نشد
بیا بر ویم به پیش استاد اجل
مردن کو حق است ولی جوان پیر نشد

۱- دلسوز - بکسی گفته می شود که نزد يك باشد مثل ما در و
خواهر و خواهر خوانده و کسان دیگری از همین ردیف .
۲- راهك : همان راه است و پیوند کاف با ها ، نتیجه اظهار
محبت است .

۳- رك تعلیقات است .

۴- بجان: یعنی به مشکل و زحمت

۵- میگویند یعنی میگویند .

۶- تیر نشد (بکسر اول) نگذشت و عبور نکرد .

از یار شرین حوالیای با من
 هستم ده (۱) مسافر کباب است دل من
 استم ده مسافر یایم یا نی
 آنجا دل تو کباب این جا دل من

* * *

از یار و فا که دید تا من بینم
 را حت به جفا که دید تا من بینم
 رفت عمرو گذشت به بی وفای جی (۲) دوست
 از عمر و فا که دیده تا من بینم

* * *

از یارک (۳) دوری جگرم گشته کباب
 از دیده انتظار من میر و د آب
 افسوس چکنم از نظرم دور هستی
 پیغام به کا غذاست و دیدن با خواب

* * *

افسوس چکنم که از وطن دور هستم
 شب پیره و روز دو و قته تعلیم هستم
 من پیره و تعلیم ره (۴) ندارم پروا
 از با بت درس شب جگر خون هستم

۱- ده (بفتح اول) در .

۲- جی (بکسر اول) کلمه ایست ندا ئیه که برای ابراز محبت ادا میشود .

۳- یارک : کاف بخاطر محبت است .

۴- ره : یعنی را .

افسو س گل بنفشه (۱) دم کوهسار است .
چار د ورنفشه دیدم گل (۲) بسیار است

* * *

الا بچه گك (۳) گر فته ئی راه مرا
دپشت کمان (۴) نوشتنه ئی نام مرا
این پشت کمان تو سلامت با شد
مهر من و تو تا به قیامت با شد (۵)

* * *

الا یار جان بکنیک مهر با نی
چوری های دست ته روی (۶) کن نشا نی
چو ری ها دست ته بر رخ بمالم
ندارم بی تو یک دم ز ند گانی

* * *

امروز د لکم (۷) ا ناری طلبد نیست
شفتا لوی آبدار می طلبد نیست
شفتا لوی آبدارم باغ شماست
از باغ شما انار می طلبد نیست

۱- گل بنفشه : کنایه از معشوقه است .
۲- گل بسیار : کنایه از دخترایست که در اطراف معشوقه
نشسته اند .

۳- الا بچه گك : لفظ ندا یه توام با محبت است .
۴- کمان : تفنگ که بیشتر بمنظور شکار استعمال می شد .
۵- سنگردی از دختر است . (۸)- چوری (بضم اول) دستبند
های که از نقره خالص و یا آمیخته بامس ساخته میشود و پنهانی زیاد
تر نسبت به دست بند های دیگر میداشته باشد .
۶- روی (بضم اول) یعنی روانه .
۷- دلکم : دل درد مند عاشق .

امروز د لکم رو روی سرپا یان (۱) است
نیمی دلکم پخته و نیمش خام است

* * *

امروز که مایل بتو جانانه شدم
دلگیر (۲) زملک و وطن و خانه شدم
از روز اول نمیگدی (۳) آشنائی
از خاطر گت غراب و زولانه (۴) شدم

* * *

امشب چه شب است که تیل خاک میسوزد
کلای رفیق جانم خیاط میزد
خیاطه بگو (۵) ما شینه تو داده (۶) بدوز
کلای رفیق جانم پاکیزه بدوز

* * *

او بچه به بین که بیوفای ز تو شد
اول که قدم زدم جدای ز تو شد
گویند که زن را نبود مهر و وفا
بینند ترا که پر جفائی ز تو شد (۷)

۱- رو روی سرپا یان : یعنی درجریان رفتن به طرف پائین .

۲- دلگیر : بی علاقه و کم مهر

۳- نمیگدی .

۴- غراب (بضم اول) سلسله زنجیر یکه در گردن مجرمین می

اندازند .

زولانه : بند آهنینی که در هر دوپای مجرم اندازند . هر دو وسیله
شکنجه زندان بودند .

۵- خیاطه : یعنی برای خیاط .

۶- تو داده : یعنی دور داده

۷- سنگردی از دختر است .

او دختر كك (۱) چه می چشنا نی ما را
 دم رو غـنـ زرد میتـلا نی (۲) مارا
 دم رو غـنـ زرد چه میچکد شیرو شکر
 از شیر و شکر نمی چشنا نی ما را
 * * *

او دختر كك گـرتنگت تار بتار (۳)
 آستین تو گژدم است گر یا تو مار (۴)
 هر کس که ترا بگیرد یکشب بکنار
 حاجـی شود و کعبه رود سه صد بار (۵)
 * * *

او دلبر من دم دل تو چیست بگو
 غیر از خود من عاشق تو کیست بگو
 گر است بگو نیست بگو راست بگو
 مارا غم تو ترا غم کیست بگو
 * * *

او سیبک سرخ (۶) من خریدار تو ام
 افتاده در ین دیار از بار (۷) تو ام
 خود میدانی مسافر و بی وطن
 يك بار بزبان نگفتی من یار تو ام

- ۱- دختر كك : هر دو کاف نشان محبت و تصغیر است .
- ۲- میتلا نی (بکسر اول) یعنی بریان میکنی ، از مصدر تـلا نـدن بمعنی بریان کردن .
- ۳- تار بتار : بمعنی تیت و پرك (لغات عامیانه فارسی) .
- ۴- آستین گژدم و گریبان مار : نشانی از طرز نقشهای است که در آستین و گریبان میدوختند . ۵- کنایه از رسیدن به هدف غائی است که احیاناً دست یافتن به وصل محبوب میباشد .
- ۶- سیبک سرخ : کنایه از معشوقه است .
- ۷- از بار تو : از بابت تو از خاطر تو .

او کر ته کبود (۱) مین کمین (۲) توشوم
 تو گندم سبز و من ز مین تو شوم
 دم گندم سبز درو گران بسیار است
 يك بو سه بده که خوشه چین تو شوم
 • • •

او کوك سفید (۳) بسویت بال واز آیم (۴)
 گر زنده بودم بخدمت بلاز آیم
 از خوی بدت شهر به شهر میگردم
 تا خوی بدت نيك شود بلاز آیم
 * * *

او گردن سفید میان گردن موره (۵)
 کی امر خدا شود بشینیم جور (۶)
 میرم میرم (۷) د عابگویم بسیار
 شویت بمر دو مرا کده دل غوره (۸)
 * * *

اول ز همه شکر لب من بودم
 حال دیگران شکر شدند من توتم
 خدا بکند از شکر ت سیر آئی
 يك روز دگر بخور دن توت (۹) آئی

- ۱- رك تعلیقات ۲- کمین تو : یعنی فدای تو ، صدقه تو .
- ۳- کوك سفید : کنایه از معشوقه است .
- ۴- بال واز : یعنی بر شوق .
- ۵- موره : مرادف مهره است و مهره دانه كو چك سبز راخ داری که از اقسام آنها گردن بند سازند و در گردن بندن .
- ۶- جور (بضم اول) یکجا ، باهم
- ۷- میرم . میرم یعنی میروم میروم .
- ۸- دل غوره ، پریشان و نگر خون .
- ۹- این سنگردی از دختر است و بیا نگر موقف او در برابر معشوق کم مهر هوس باز میا شد .

اول که روی نظر به چشمانش کن
 دوم بلبسوم به دندانش کن
 چهارم بنگر که خال دارد یانی
 پنجم که روی جان ته قربا نش کن
 * * *

او یار چرا از مه (۱) جدا میگردی
 دور از نظرم شام و پگاه (۲) میگردی
 دم شام پگاه پشت تو گریان هستم
 چون دانم از من بکجا میگردی (۳)
 * * *

او یارک قد بلند کو تاه دا من (۴)
 من دل با تو داده ام چه کردی بامن
 من دست بدا منت زدم بار امید (۵)
 تو دا من نو میدی بریدی از من
 * * *

او یارک مهر بان برگ کلکم
 انداخته خدامهر ترا دم دلکم
 روز یکه تنم روا نه گور شود
 کس را مان بکند مهر ترا از دلکم (۶)

- ۱- مه : یعنی م ن.
- ۲- پگاه (بفتح اول) با مداد صبح صحر .
- ۳- این سنگردی از دختر است .
- ۴- کو تاه دامن : یعنی پیرا هن کو تاه .
- ۵- بار امید : یعنی بهر امید ، برای امید .
- ۶- سنگردی از دختر است که تبیین گر ثبات پایه داری او در عشق و محبت میبا شد .

ای بچه قـد تـ سـرو چـمن را مـا نـد
 ابروی تو مار کبچ بدن را مـالـد
 چشمان تو آهو ان وحشی و ا ر یست (۱)
 لب های تو یا قوت یمن را مـا نـد (۲)

* * *

ای بچه مرا مـورـه بگردن گفـتی
 دم پیش در تـ مرا که دیـدی خفتی
 ای بچه ز حد گذشته چشم شوخی (۳) تو
 آخر ده بلای عشق من می افتی (۴)

* * *

ای بیدك سبز (۵) به باغ لرزان نشوی
 ما را دیدی بخانه پنهنـا ن نشوی
 بم حق (۶) همو مزار که دم ملك شماست
 از و عده گك های خود پشیمان نشوی

* * *

ای چـرخ فـلك مرا به چـرخ آوردی
 کو لـاب بودم مرا بـه بـلـخ آور دی
 کو لـاب بـو دم میخو ردم آبـهای شرین
 از آب شرینـمـرا به تلخ آور دی (۷)

۱- مثل و مانند است .

۲- سنگردی از دختر است .

۳- چشم شوخی : یعنی بی باکی و نظر بازی .

۴- سنگردی از دختر است به بچه خطاب میکند .

۵- بیدك سبز : کنایه از معشوقه است .

۶- بم حق : یعنی به حرمت ، احترام .

۷- رك تعليقات .

ای باد بپر خبر به جا ناله من
کو پیک که این دم (۱) ببرد نا مئه من

* * *

ای دختر قد بلند بماند بد
از موی سرت بماند بد
افسو س چکنم موی سرت با ریک است
چند بوسه بده کنج دلم تا ریک است

* * *

ای دل تو کجا بودی که یار آمد و رفت
آهوی سفیدی (۲) به مر غزار آمد و رفت

* * *

ای دل دم صبح مینماید بر خیز
خالق در فیض میکشاید بر خیز
سالمها به درون گورتنها مانی
تنها مانی و کس نگوید بر خیز

* * *

ای دوست به دوستی هات من حیرانم
چون آهمن داغ دم سر سندا نم (۳)
کت (۴) همبر کند می کنی جان مرا
سو هان غذا به (۵) میز نی دم جانم

* * *

ای شمع تو بسوز که شب دراز است هنوز
مر غك تو منال که وقت ناز است هنوز

۱- این دم : این لحظه .

۲- آهوی سفید : کنایه از معشوقه است .

۳- یعنی زیر شکنجه و عذاب روحی هستم .

۴- کت (بفتح اول) همراهی ، بوسیله .

۵- غذا به : یعنی عذاب را .

پر وین (۱) تو بر و بجای خود ساکن باش
کاین قصه عاشقی دراز است هنوز
* *

ای گل (۲) تو چرا نشستندم خانه
خواهم ز خدا که این شود ویرانه
ویرانه شود تا که تو بی خانه شوی
برگرد (۳) رخ تو من شوم پروانه
* * *

ای یار چه شنیده رمیدی از من
تو را حست دلبری ندیدی از من
من دست بدانت زدم بارامی
تو دامن نو میدی بریدی از من
* * *

ای یار ک قد بلند زیبا بد نم
افسوس چکنم که از تو دور است وطنم
گر دور نمی بود ترا میدیدم
نادیدن تو سپرده (۴) اندر کفتم
* * *

این بید بلند سایه بدری دارد
آن راه سفید (۵) دم دل من جا دارد
آن زلف سیاه کمنده دم کمرم
هر وقت مرا از جای بی جا دارد

۱- پر وین : در زبان (ثریا) گویند عبارت از چند ستاره خرد
باشد که نزدیک هم و آنرا دوستان به یک دیگر نمایند چه گویند به
اجتماع دلالت دارد. (واژه نامک اثر عبدالحسین نوشین - طبع
بنیاد فرهنگ ایران).

۲- ای گل : خطاب به معشوقه. ۳- گرد (بکسر اول) دورادور.

۴- سپرده : یعنی تسلیم کرده و بیجا نده.

۵- راه سفید نشان راه خانه معشوقه است.

این دل به تو ما یل است چه تد بیرکنم
من پای خود هچگونه زنجیر کنم

آمد سگ دیوانه (۱) و زنجیر پرا ند (۲)
من کت (۳) سگ دیوانه چه تد بیرکنم

* *

این سلسله برگ درختان (۴) دلکم
آزرده شده ازین و طنهای دلکم
آزرده شده ازین و طنهای دگر
پیوسته شده به یک مسلمان دلکم

* *

ای سبیک میده دا نه برگش هوسی
جای که دلم طپید و دستم نرسی (۵)
بسیار طپیدی و طپیدی بس کن
آخر به مرا دت نرسی سیدی بس کن

* *

این کرته پر گل تنت را گردم (۶)
این مهر و محبت دلت را گردم
در گوشه بام با مه (۷) غزل میگفتی
او کام و زبان بلبلت (۸) را گردم

۱- سگ دیوانه: کنایه از دل عاشق است.

۲- پرا ند: از پرا ندن بمعنی متلاشی کردن در راندن.

۳- کت: (بفتح اول) باهمرای

۴- متلاشی بودن و پریشان بودن دل است.

۵- نرسی: یعنی نرسید.

۶- گردم (بفتح اول) بمعنی صدقه شوم و فدا شوم.

۷- با مه: یعنی همراهی من.

۸- بلبلت را یعنی مثل بلبل.

این گل برود من نروم از نظرت
 من جان بد هم خاک شوم دم گذرت (۱)
 چون گرد شوم دم آستان آیم
 بنشینم و بر نه خیزم از خلك در ت

• •

این گل چه گل است میان گندم زده بیخ
 گفتم بکنم ، نکند مش حیف و دریغ (۲)

* *

این ماه ره به بین که دم هوا خانه کده (۳)
 ظالم دخترک زلف خنوده شا نه کده
 خود شا نه کده یکتا دوتا دا نه (۴) کده
 صد تاره (۵) کشته دو صد ه د یوا نه کده

* *

این مهره (۶) بگردنت عجب میز یید
 پس گشتن و دیدنت عجب میز یید
 این غمزه گل‌های که تو داری ایگل
 بر قامت و رفتنت عجب میز یید

- ۱- گذرت : بمعنی راحت .
- ۲- حیف و دریغ : افسوس .
- ۳- کده : یعنی کرده .
- ۴- یکتا دوتا دا نه : یعنی تارهای موی خود را از هم جدا کرده
 طوریکه تار تار شده و باهم چسپیده نیستند .
- ۵- صد تاره : یعنی صد کس از دل‌باخته گان را .
- ۶- موره : مرادف مهره که شرح آن گذشت .

از چرخ بیه هر گونه همی دار امید
وز گردن روزگار میلرزد چو بید (۱)
گفتی که پس از سیاه رنگی- نبود
پس موی سیاه من چرا گشت سفید

* *

از خاك و طين پگاه مردان (۲) میمیرم
با صـدالـم و دیده گر یان میرم
از دست رفیقهای کم مهر و وفا
آخر به غریبی ها به حره مان (۳) میرم

* *

از دور ترا دیدم و دلشاد شدم
پژمرده گلی بودم و سیراب شدم
پژمرده گلی بودم دم يك چمنی
باران بر فت مثل نمك آب (۴) شدم

* *

از دور تو زیبا و قشنگ میایی
تلوار (۵) بدست داری بجنگ میایی
من حوصله جنگ ندارم هرگز
ای شوخ چرخ را رنگ برنگ (۶) میایی

- ۱- مثل بید میلرزد : ضرب المثل است و بکسی که از ترس لرزه درانداش پیش پدیدار میگردد گفته میشود .
- ۲- پگاه مردان : یعنی صبح مردان میروم .
- ۳- حرمان : (بکسر اول) ناامیدی و بی بهره کردن و بی بهره نیی .
- ۴- نمك طعام چون مرکب از سودیم و کلو رایت است در آب حل میشود مثل نمك آب شدم یعنی ضعیف و لاغر و ناتوان شدم .
- ۵- تلوار (بفتح اول) ، چوبی که در جنگ از آن کار میگیرند .
- ۶- رنگ برنگ : یعنی به حالت دو گانه .

از دور می آئی کو کخرا مان (۱) واری
 نـز دیک میا یی دلبر جا نان واری
 گفتم بتو نـاز نین بغل واز کنـم
 دیدم تب (طبع) نازکت پریشان واری

* *

افسو س به کسی- که دم غریبی (۲) میرد
 دو چشم پر آب هم به ز حیر ی (۳) میرد
 یارب تو مسافر هاره آری بوطن
 از مرگ نجات بدی به پیروی میرد

* * *

افسو س صد افسو س من حیران هستم
 افتاده بگر می های سوزان هستم
 روز های جمعه بکوچه های کابل
 از رفتن کابل هم پشیمان هستم

* * *

الا بچگک ده راه دجارت (۴) استم
 کار های بدی مکن که خوارت (۵) استم
 تو خوا هرو من برا درتا روز نکاح
 دروغ نگو که شیر نخوردیم یکجا (۵)

* * *

الا عزیز جان الهی صد ساله شوی
 دم پهلوی من نشسته همسایه شوی

۱- کوک خرا مان واری ، یعنی خوش رفتار مثل کبک .

۲- غریبی : مسافری .

۳- زحیری : ناتوانی و پیچاره گی .

۴- دجار (بضم اول) گرفتار .

۵- خوارت : یعنی خواهرت .

۶- این سنگردی دو گانه است بیت اول از دختر و دوم از بچه است

همسا یه شوی که دم سر م سا یه شوی (۱)
شا ید که نصیب من بیچاره شوی (۲)

* *

امسال آمدم بد ید نمتجانا نه
ای سر غ و سفیدنشسته (۳) در و ن خانه
را سی ته بگو بدل چه سودا (۴) داری
تو از بر من رفتنی شدی دیوانه

* * *

او پسته دهن (۵) لبان چومغز بادام (۶)
خود میدانی به کابل هستم (۷) نارام

این دست ته دم سینه است آموخته کدی
آموخته کدی قرار ندارد چکنم

* * *

او یار گلسم یارم نمی شی (۸) چیه کنم
هم سا یه دیوارم نمی شی چکنم
خدا نکند از یار جدا یت بکنم
پس گشته (۹) خریدارم نمیشی چکنم

۱- ساییه : بر کنایه از شوهر است یعنی شوهرم شوی .

۲- سنگردی از دختر است .

۳- شسته : یعنی نشسته .

۴- سودا : فکر و خیال .

۵- پسته دهن منظور تنگی دهن است .

۶- تشبیه کیفی است یعنی لبان مثل مغز بادام لذت بخش

است .

۷- این نا آراهی ناشی از دوری و فراق محبوب است .

۸- نمی شی : یعنی نمیشوی . ۹- پس گشته : دوباره .

او یارک قد بلند برک گلکم
 انداخته خدا مهر ترا دم دلکم
 روز یکه تنم روا نه گور شود
 کر مهـ با بخورد مهر ترا از دلکم

* *

ایدوست به دوستی های شریف تو قسم
 با آن لب و دندان ظریف (۱) تو قسم
 باور نکنی عهد و قسم های مرا
 با شبیه آن طبع لیطف تو قسم

ایدوست به دوستی قرینم (۲) ترا
 هر جا که قدم نهی زمینم ترا
 دم مکتب عاشقان روا کی باشد
 عالم به تو بیند و نبینم ترا

* *

ایدوست گلم خال شوم دم گذرت
 گر دل برود من نروم از نظرت
 ای خاک مرا فلک بکوهها بیره (۳)
 ور خیز شو (۴) بشینم دم دان درت

• •

ای یارک من تو دل طپانی (۵) داری
 از ملک و وطن چرا مرا گم داری

۱- ظریف : پاک و نظیف .

۲- قرین : نزدیک .

۳- بیره : یعنی ببرد .

۴- ور خیز شوم : یعنی بالا شوم بلند شوم از زمین .

۵- دل طپانی : یعنی دل بیقرار تلاش و تپش .

مردم ده جهان را ستودروغ (۱) میگویند
آخر به میراد دل مرا گزدانی (۲)

* *

ای یار ك سبزینۀ دوراز و طنم
ابریشم شرکتی بد و ر کرم
روزی که خیال یارمیا ید بسرم
ارمانسبی ندارم که بیا ئی ده برم (۳)

-
- ۱- را ستودروغ : نمایانگردو حالت و یا جنبه اخلاقی
جامعه است . و هر کسی مقتضای اخلاقی خود به يك جانب آن گرایش
نسبی دارد .
- ۲- گردانی یعنی سرانجام مرا عطا بق به میل خود میسازی .
- ۳- این سنگردی از دختر است که در فراق یار دوراز و وطن ناله
میکند و آرزوی خود را تبیین می نماید .

(ب)

باد است با ران همیشه بتا دست باران
و یرانه شود خانه دختر داران

* *

بادام بته گك (۱) ثمرنداری چکنم
از حال دلم خبر نداری چکنم

* *

با را نك بار (۲) چرا چنین زار هستی
هر جا که روی دم (۳) بغل یار هستی

* *

بادك میز نی به کرته های کر باس (۴)
پوشید نیت ای گل است ابریشم خاص
شوی کله کنده کته (۵) مرغی بیره
شیرین یا ر جان مگم بمانی میراث (۶)

۱- کنایه معشوقه است .

۲- باز : مخفف بهار که فصل اول سال است .

۳- دم : یعنی در . ۴- رگک تعلیقات .

۵- کله کنده : جمله طعن آمیز است و برای کس گفته میشود که سر کلان و بی تناسب داشته باشد کنده : بضم اول و سکون دوم ، عبارت از دیگ سنگی است که از سنگ الک ساخته میشود و انواع مختلف دارد .

۶- میراث : یعنی بیوه .

با لا میر وی قتیت (۱) بالا میرم
 تنه امیری قتیت همراه میرم
 با لا میری قتیت با لا میرم
 کوه هامیری قتیت کوه ها میرم
 * * *

گر صا حب پنج و شش شوی او یار جان
 صد ساله شوی دست نمی ور دارم (۲)
 * * *

بچه بکمال معر فت پیرو شوی
 پا کی زه تر از نقره و از شیرشوی
 خور شید بر آمده جهان را بگر فت
 ما نند ک خورشید جهان گیر شوی (۳)
 * * *

بر ده صنما د لیم د و چشم مستیت
 با دام سفید و هر دو بند دستیت
 ما در پد رت تراندا د ندبمن
 از خورد ترکی (۴) خدا نمیکد (۵) هست

۱- قتیت (بفتح اول ، کسر دوم و سکون سوم) تا آخر از کلمه تو ضمیر مخاطب مفرد است . ریشه این لغت قتی (بفتح اول و کسر دوم ، سکون سوم) است که به معنای همراه . یک جا و با هم و یا مخلوط شدن و مرکب شدن و دشمن و حتی گدود شدن حیوانات و حیوانات و غیره موارد . استعمال می شود . یعنی همراهیت پیوسته تو ۲- دست ور دا شتن : یعنی منصرف شدن و گذشتن و صرف نظر کردن .

۳- این سنگردی ، بین پنجشیر و بد خشان مشترک است و در آنجا فلك نامیده میشود .

۴- خورد ترکی : یعنی طفلی . ۵- نمیکند . مخفف نمیکرد .



بسم کر تن (۱) چیت گل گلت جان رفیق
 بسم زلف کشا ل (۲) سنبلت جان رفیق
 آن کر تی چیت گل گلت چیزی نیست
 بم لعل لبان بلبلت جان رفیق

* *

بیروی تو ای نگار حیران دل من
 از عشق تو گشته بیت الا خزان (۳) دل من
 بشتاب دمی بدردم در مان با ش
 خون آب گشته و گریان دل من

* *

بیهو ده (۴) بهار و خرمی را چکنم
 بیهو ده حیات و زندگی را چکنم

* * *

بند جگر م ز موی سربا ریک است
 من می میرم و جهان سرم تازیک است
 من می رم محرم گورم تو شوی
 بیتو چکنم هر دو جهان تا ریک (۵) است

۱- کر تن (بضم اول و سکون دوم و فتح سوم) بمعنی پیرا هن
 تن پوشی .

۲- کشا ل : بفتح اول . بمعنی آویزان . این کلمه در کتاب لغات
 عامیانه فارسی افغانستان او یخته و طولانی معنی شده که قابل
 تأمل است .

۳- بیت الا خزان : یعنی خانه ای غم و یا غم خانه . در قصه
 حضرت یوسف (ع) آمده که حضرت یعقوب در فراق فرزند بیت الاحزان
 ساخت و دران مقیم شد .

۴- بیهو ده : بکسر اول . سکون دوم و ضم سوم ، بمعنی بی فایده .

۵- این سنگر دی از دختر است و بار یکی بند جگرش کنایه ازرنج
 و غم زیادی است که وی در دل دارد .

(ت)

تا از تو جدا شد م ندارم حالی
 آن کیست که آورد بمن احوالی
 احوال ترا کبو تران می آر د
 کو کفترما لقی زیبا با لی (۱)

• •

تا از تو جدا شدم دل او گار هستم (۲)
 رنجور و خراب و خسته (۳) بیمار هستم
 رنجور و خراب و خسته بیمار تا کی
 افتاده به سایه های (۴) دیوار هستم

• •

تا از نظرم بر فته ئی جانانه
 گشتم زغم روی تو من دیوانه
 از بار خدا (۵) بسوی من باز بیا
 تا باز به پیشت بر سم مستانه

-
- ۱- زیبا بال : صفت کبو تر پیام آور ست و زیبایی بال بمناسبت نامه محبوب است که در آن بسته می شد .
 - ۲- او گار : بمعنی افکار زخمی . ۳- خسته بیمار به مرض مزمن و دیرینه که انسان در آتش درد آن ذوب میشود ، مثل تو بر کلوز .
 - ۴- خسته بیمار ، اغلبا در سایه های دیوار می خواند چون توان ، رفتن و نشستن را ندارد .
 - ۵- از بار خدا : یعنی از برای خدا به لحاظ خدا .

تو دور و مه دور هردوی ما دور بدور
هر گز نگیرد چوب سفید از انگور (۶)

با حق کلام الله و با حق رسول
غیر از خود کت (۷) یار ندارم دگه دور

* *

تو دور و مه دور هر دو خود رو افتادیم
در آهن سرخ در تنور افتادیم (۸)

همسایه بودیم گری گری (۹) میدیسم
از دیدن هر گری (۱۰) چه دور افتادیم

* *

تو دور و مه دور هردوی ما دور بدور
گرواده (۱۱) کنی رویم بباغ انگور

۶- کنا به از همبستگی و پیوند و وصل شدن است که در دور بودن ممکن نیست .

۷- خود کت : این ترکیب تاکید را نشان میدهد بمعنی غیر از تو. یاری ندارم.

۸- کنا به از افتادن در آتش سوزنده فراق است .

۹- گری گری (به فتح تین) . لحظه به لحظه .

۱۰- هر گری یعنی هر لحظه .

۱۱- واده : یعنی و عده .

(ج)

جا نا نه بهار خر می را چکنم
 بی یار حیات و زندگی را چکنم
 خلقان همگی عمر د ر از می طلبند
 من عمر دراز غم قتی (۱) را چکنم

* *

جانانه دمی د یار هستی یانی
 بـم قول خود استوار هستی یانی

* * *

جا نا نه د می دیار هستی هستم
 بـم قول (۲) خود استوار هستی هستم

* *

بد نام زده (۳) عشق تو کرد ند مرا
 بد نام زده را تو یار هستی یا نه (۵)

- ۱- رك ، رد یف هفت حا شیه ص هجده .
- ۲- قول : (بضم اول) و سكون دوم ، عهد و قرار .
- ۳- سنگردی مشترك است . بیت اول را بچه و بیت دوم را دختر سروده است .
- ۴- بد نام زده : کنایه از بلند شدن آوازه عشق و محبت دختری با يك بچه میا شد .
- ۵- سنگردی از دختر است .

جانانه د می دیار همتای (۱) تونیست
 امروز دلکم بی سروسوای تونیست
 سر تا به سر ملک پراجغان (۲) گشتم
 حقا (۳) که در آن دیار همتای تونیست

* *

جانانه قلندر (۴) شدم یادم کن
 خاك درو کو چه ات شدم بادم کن
 گر زنده بودم به خدمت باز آیم
 گر مرده بودم به هر دعا یادم کن

* *

جانانه که بیوفا ست بانث (۵) برود
 سر تا قد مش جفا ست بانث برود
 بانث برود به پیشی ما در پدرش
 آخر رگه او خطا ست بانث برود

* *

جانانه گلم (۶) خانه سر راه داری
 مرغا بی شدی نظربه دریا داری

۱- همتا : یعنی هم سنگ و مثل.

۲- رك، تعلیقات .

۳- حقا : بمعنی واقعا و حقیقتا.

۴- قلندر : این کلمه بیشتر برای عارفان مجنوب و شو ریده حال گفته میشود . اما در این سنگردی بمعنی دیوانه و مجنون آمده است .
 ۵- بانث : بکسر سوم و سکون چهارم ، بمعنی بگذاشتن ، مانعش نکن .

۶- جانانه گلم + : بمعنی محبوب سن ، جمله محبت بار است

مرغابی شدی غوطه بزنی جوی بجوی
من سبزه شوم ترا به بینم لب جوی

* *

جا نا نه مرا شراب کو کناری (۱) داد
چند بوسه مرا به عذروزاری داد
گفتم بروم دم بغلش خواب کنم
دم کمر ته (۲) کشید نش مرا بازی داد

* *

چی (۳) بید بلند بباغ لرزان نشوی
مرا رادیدی بخانه پنهان نشوی
بم حق همو مزارک دم (۴) ملک شماست
عهدی که کدی مگم (۵) پشیمان نشوی

* *

جی دختر کک پیچه بمانی چه شود
سراسر درس پیچه گل بمانی چه شود
سر بر سر پیچه از گلاب صد برگ
دستم را سر سینه بمانی چه شود

۱- رك ، تعلیقات .

۲- کرته کشیدن : یعنی پیراهن بیرون کردن .

۳- جی : (بکسر اول و سکون او) ندا یه تو ام با معذرت را بیان میدارد

بید بلند : کنایه از معشوقه است.

۴- کلمات - بم، دم بجای به و در همه جای پنجشیر گفته میشود
و نشانی از بی پیرایه بودن زبان گفتار می است که بیانگر اصطلاحات
آن میا شد .

۵- مگم یعنی مگر .

جی سرخ و سفید (۱) برفتنت زار (۲) هستم
 من قد ترا به زر خرید ار هستم
 من قد ترا به زر خر م نفرو شم
 ز لغان ترا حلقه (۳) کنم دم گو شم (۴)

• •

جی کر ته کبود و نقره گرینان (۵) یارم
 خود عا شق زار و خود پیشمان یارم
 بم نوک زبان تو و عده (۶) کردی ما را
 ای کا فر گبر (۷) نا مسلمان یا رم

۱- سرخ و سفید : صفت روی معشوق است .

۲- زار : پریشان غمگین و اندوهناک . این ترکیب به همین سیاق
 در زبان گفت ای مردم پنجشیر بجای کلمه ((زهر)) نیز گفته
 میشود .

۳- زلف جا معه کردن در گوشت کنایه از روی را بر روی معشوق
 ماندن است .

۴- سنگردی از دختر است .

۵- نقره گرینان : یعنی گردن سفید یا گردن بیاض .

۶- به نوک زبان و عده کردن : کنایه از بی ثباتی در وفا به عهد
 و وعده سر سری و سطحی میباشد . و عده ای که از دل نباشد
 به همین عبارت یاد میشود .

۷- گبر : به فتح اول ، آتش پرست .

(چ)

چادر بست سفید کمرته نیلی
در سایه زلفان تو دارم میلی
این سایه زلفان تو از باغ بهشت
از باغ بهشت میوه نخوردم خیلی (۱)

• • •

چادر دور سرت رویه (۲) قطارات او یار
ابروی چیت دمباله دار است او یار
* *

چشمان خود به ناز میگردانی
ما را ز سر بریده میترسانی
ماگر ز سر بریده میترسیدیم
دم مجلس عاشقان نمیگریدیم
* *

چشمان تو سر مه دار میزید عجب
زلفان تو غوزه دار میزید عجب
* *

دم جان تو گل رخت مرینه سبز است
گل دم سرسبزه زار میزید عجب
چشمان تو دردمیکنند دیده گم (۳)
خواست ببرد بر سر سینه گم

۱- خیلی : زیاد
۲- رویه : میل- سکه های نقره
صاف یا مخلوط را گنجه یعنی حلقه میداند و چندانکه آنرا
در یک تار قطار کرده برای زینت سر سینه و در بعضی جاها
گلو می آویختن .
۳- دیده گم به معنی چشمک.

خوا بت ببرد به بو سه ویدارت (۱) کنم
يك يار عزیز گفته فر یاد کنم

* *

چشمان تو بی سر مه سیاه می دارد
ابروی تو میل آشنا می دارد

* *

چشمان داری سیاه تر از بال مگس
قدی داری که دلر بای همه کس
گر عهدی کدی و فاکنی بر یک کس
در یا نشوی (۲) که دست بشوید همه کس

* *

چشمان داری مثال کوک نوروز (۳)
من بیتو کوزندگی ندارم یکروز

* *

چشمان سیاه ساده (۴) دارد یارم
ما در دارد پدر ندارد یارم
گفتم بزم پدر خرم بزم یارم
بی مادر و بی پدر (۵) چه دوست دارم

* *

چشمان سیاه مست مستانه گکت (۶)
خلقان همه هشیار مه دیوانه گکت

-
- ۱- ویدارت کنم: به معنی بیدار کنم.
 - ۲- در یا نشوی: یعنی هر جای و یار هر کس نشوی.
 - ۳- کوک نوروز کنایه از کبک مست است. چون کبک در بهار مست میشود. و کبک مست چشمان مست و زیبا میداشته باشند.
 - ۴- چشم سیاه ساده: کنایه از چشم بی سرمه سیاه است.
 - ۵- بی مادر و بی پدر: یعنی یتیم.
 - ۶- مستان گکت: به معنای مستانه تو.

خلقان همه عقل و هوش و جان می طلبند
عقل و هوش و جان من دمو خانه گکت

چشمان سیاه منگسوی را صدقه
باد موری (۱) سفید بلقس (۲) را صدقه
طوی خانه بریم تمام مردم شسته
جای که توشسته ز می (۳) را صدقه

چشم مست است چشم سیاهت مست است
زلفان گره دارت مثال شست است
بادام دومغزه است بند دست
یک بو سه نمید هی دلم بشکسته است

چشم چپکم می پرد ابرو گک راست
دل تلوسه (۴) میکند که یار جان بکجا است
یار همگی نشسته بود دم چپو را ست
یارمن بیچاره مسا قر بکجا ست

چقمق (۵) بزخم دود کنم آشنایی
کو تل ده میان تو از کجا مائی

-
- ۱- باد موره : موره پهن دایره وی و سفید که در میا نشی
سبو را خی دارد . آنرا در گلهومی بندند
۲- بلقس بفتح اول . سکو ن دوم جسمی که سطح آن استعبداد
باز تاب دادن نور را داشته باشد طور یکه انعکاس نور در سطح
آن تند باشد .
۳- زمی : یعنی زمین (واژه نامک)
این کلمه به همین نحو بنا به ضرورت شعری از رودکی تا روزگار ما در
ادبیات منظوم زبان و ادب کهن سال دری استعمال شده است .
۴- شست انگشت کلان دست و پای را مینا مند زلف را بان تشبیه
کرده است .
۵- تلوسه - نارامی
۵- چقمق :- سنگ سفیدی را گویند که بازدن آن آتش برمی خیزد .

چکری (۱) را به بین میان طاقچه (۲) زده تیغ (۳)
یارم که ده تنگی ها خودم دم دم تیغ (۳)

چشمک بز نم یا سربام آئی
صد حیلـه کنم مگم درین دام آئی

* *

چشم که به راه آمد نتچار (۴) شده
گلـهای جهان طی نظرم خار شده

چشم مه (۵) به چشم یا ربازی دارد
چشم دگرا نـز میـانه سا زی دارد

* *

خوا بی دیدم که دم بیدخشان هستم
دور از وطن و جدا از خویشان هستم

باران باران مرا ملا متـنـکـنـیـد
خود کرده ام و خودم پیشمان هستم

۱- چکری : بضم اول و سکون دوم رواش را گویند .

۲- طاقچه : بین کمر جای خوردی باشد .

۳- دم تیغ نوک .

۴- چشم چار شدن - یعنی بسیار منتظر ماندن و یا راه معشوق را نگاه کردن .

۵- مه : یعنی من .

(۵)

دارم هو سی به با مــــست بانم زینه (۱)
 دم پشتك بام نشسته سبزینه
 یار موره (۲) بكر د نت بدستیت خینه
 يك دستده گرد نت یکی دم سینه

* *

دالان بلند (۳) داری و پشتش باغ است
 چشمـــــان سیاه داری و مر دم داغست

* *

د ختر چو شکر تما م دختر چو شکر
 يك بو سه دهد تا زه شود جان وجگر

* *

دختر نبو دی عجب بلای بـــــو دی
 چنگال زدی نصف دلم را بر دی

* *

دختر که تو میری نشانی ته بده
 دستمال کتان و سر مه دانی ته بده

* *

دختر که تو میری در ین پود نه (۴) زار
 آستین تو گژدم است گر بیان تو مار

- ۱- بانم زینه - یعنی زینه ماندن ۲- باد موره : عبارت از موره ، بیضوی شکل پهنی است که در ، پهنای دارای سو را خی میبا شد و همین سو راخ دو سطح هموار موره را طولا نصف میکنند . و تار را از همان سوراخ عبور داده . مو ره را در گلو می بندند .
- ۳- دالان : خانه کلان و طولانی که اکثرا در فصل زمستان بیت گوی در آنها صورت می گرفت .
- ۴- پود نه : بضم اول و بکسر دوم معنا .

در یا ژا لِه سرسرد ریا ژا له
 شیا خچمنم شکسته چارده سبا لِه
 آسمان سر در یابا پرش پیا رِه
 یارم گل ار غوان خود کم لاله

* *

در یا همه گل صفت در ییاهمه گل
 خووش بودم همان روز بتو دادم دل
 دل دادن و دل گرفتن از بار چه بود
 تو شار (۱) دگر روی و من غوره بدل (۲)

* *

در یا که کلان (۳) شو دنگا هس که کند
 دو دل که یکی شود جدا یش که کند
 هر کس که جدا کند عزیزش بمرد
 مانده دلم خانه گکش در بگیرد (۴)

* *

درد دلکم دواند ارد چکنم
 خدا بکند ترا دوا ای دلکم

* *

در دا نه گکم (۵) دم سر کم یار نگیر
 دیر آمده یم کینه ره بسیار نگیر
 خود میدا نم که تا زه گل یا فته ئی
 از تاز زه گلت بنفشه را خوار نگیر (۶)

۱- شار : یعنی شهر .

۲- غوره بدل - پریشان اندو هناك. این سنگردی از دختر است .

۳- کلان شدن در یا منظـور آب خیزی در یا است .

۴- در بگیرد - یعنی بسوز دو طعمه حریق شود .

۵- در دا نه - کنایه از معشوق است .

۶- سنگردی از دختر است .

در دای (۱) ته کجا یاد کنم سبزینه
صد ناله و فریاد کنم سبزینه
آیا تو نصیب ما شوی یا نشوی
توسا (۲) دل خود شا کنم سبزینه

* *

دسما ل سر تره باد بردن گیرد
رویت بمثال گل شگفتن گیرد (۳)
هر کس که تو جان نهره دم بر گیرد
با الله بخدا جنتی او می بیند

* *

دان در کت (۴) گند نه کاری باشد
لبت را گزم (۵) که یاد گاری باشد
لبم را مگزم مادر ظالم دارم
دستم را بگزم ده زیر آستین باشد (۶)

* *

دل تنگ هستم بما دلابی (۷) فرمای
از کنج لبت بما نشانی فرما

* * *

دل تنگ مباش دلربایت خود کم
بیگانه نباش آشنایت خود کم

-
- ۱- در دای ته یعنی درد های ترا .
 - ۲- توسا - (بفتح اول و سکون دوم) بمعنی چند وقت . يك مدتی .
 - ۳- دعا برای معشوقه است .
 - ۴- دان در کت : یعنی پیشروی دروازه است .
 - ۵- گزم : بفتح اول بمعنی دندان گیرم از مصدر گزیدن .
 - ۶- این مصراع از دختر است و کمال محبت و ایثار را در برابر عاشق اظهار میدارد . او هم آرزو مادر را نگهدارد و هم برای بر آورده شدن ارمان عاشق چاره جوی مینماید .
 - ۷- دلابی - بکسر اول دلجویی امیدواری

دم با غچه بی میوه نمی‌شینید کس
از یار رک دوری خیر نمی‌بیند کس

* *

دم با غچه سبز زارت اسپاندا ختم (۱)
دم گردن بغمل (۲) تو دست اندا ختم
دم گردن بغمل تو دستم نرسید
از خاطرکت خود (۳) به باغ اندا ختم

* *

دم باغ روم بسوی تو دم باغ آید
گل را بینم رنگ و رخت یاد آمد
من درد دل خود به سنگها بکنم
از درد دلم سنگ بفر یاد آید

* *

دم باغ شما از همه گلها با شد
بم مثل تو گل نخوات (۴) که پیدا باشد
نسرین و گل و لاله ره کردند صفت
مانند تو گل مگم زلیخا (۵) باشد

* *

دم باغ شما گل می‌سفیدی دیدم
گفتم بکنم زبا غبان تر سیدم

۱- اسپاندا ختم یعنی دو یدم.

۲- گردن بغم - کنایه از گردن نرم و نازک.

۳- خوده یعنی خود را.

۴- نخوات - یعنی نخواهد.

۵- رک تعلیقات.

نر مک نر مک ز باغبان پر سیدم
گل گیرد سرت (۱) با غه بتوبخشیدم

* *

دم چشمه شمیاه (۲) مرای یاد آمد
از یاد رخت دلم بفر یاد آمد
فر یاد کدم (۳) از دل غمده یده خود
از ناله من کوه بفر یاد آمد

* *

دم خانه چه میکنی درین روز دراز
شوی تو نه روزه دارد نه نماز
از شوی بگی (۴) خط بیزاری (۵)
سوی مـهـخـو شحال بیا بخا نیت غمیگی

* *

دم خانه روی چراغ میسوزد
دم کنـجـ دلم پلته (۶) داغ میسوزد

* *

دم دان در ت سبزه دمیده کم
دم خانه با به ات (۷) نشستی بی غم
کار یکه تو کرده سلامت سر من
چیز یکه قضا بود ست می بینم من (۸)

۱- گیرد سرت - بکسر اول . . بمعنی صدقه سرت . فدای سرت .

۲- رگ تعلیقات ۳- کدم : یعنی کردم .

۴- بگی . مخفف بگیر

۵- خط بیزاری : بمعنای طلاق خط .

۶- پلته : بفتح اوله و سکو ندوم عبارت از چند رشته بهم تا بیده
شده است که در چراغ از آن استفاده میکنند و چراغ بو سیله آن روشن
میشود .

۷- باباه : پدر کلان ما دری یاپدري .

۸- سنگردی از دختر است .

دم دان درت شـ شـ شـ شـ شـره آبـ و ان
 ویدار (۱) نیشوی ازین خواب گران
 ویدار ترا کند خداوند جهان
 غوری بکنی بر من بیچاره جوان

* * *

دم دان درت (۲) گلست خو دم میدا نیم
 کارت بـ تـغا فل است خودم میدا نیم

* *

دم دان درت گلاب تـرمی فرو شـی
 شـرین یارجان بوسه به زر میفرو شـی
 خدا بگیرد نیستی و ناداری را
 همسا یـه منم جای دگر میفرو شـی (۳)

* *

دم دان درت گـلی ملولی (۴) دیدم
 يك خـال به زنج چار گل (۵) به بینی دیدم
 چار گل کو به با زار و به شار است بسیار
 بازی نخوری چا در نیلی دارم (۶)

* *

دم دان درت يك صـفـه میدان است
 دم پیشـ رخت در یـاو پشتت جوی است

- ۱- ویدار : یعنی بیدار . ۲- دان درت : یعنی لب دروازه
 تا اخیر ضمیر متصل است . برای مخاطب مفرد .
- ۳- درین سنگردی دردناوتوانیهای اقتصادی و محرومیت‌های که از
 این ناحیه دامنگیر اهل آن میشود بخوبی پیدا است .
- ۴- ملولی : بفتح اول و ضم دوم پڑ مرده و گرفته .
- ۵- چار گل - از اسباب تزئین و آرایش زنان است که از فقر و
 ساخته میشود و چهار نگین خورد در آن شانه میشود و در بینی
 میگذارند .
- ۶- این سنگردی دو گانه است مصراع دوم از دختر است .

تو غره هشو به عمر چندروژه خود
اسپان اجل همیشه زیر زین است

* *

دم سبزه نه شین سبزه گکها جای تونیست
پر غمزه (۱) نه شین که دل به سودای تونیست

* * *

دم سنگ الف نا مه (۲) نوشتن غلط است
هر کس که به زن عهد کند او عجب است
ابله بچه گک زن و فامیطلبی
زن پیر ندارد و قرا نش غلط است

* * *

دم سنگ سفید الف زدم لام آمد (۳)
کار یکه به پختگی کدم خام آمد
دم سنگ سفید نوشتن یار غلط است
هر کس که مرا یار بگیرد عجب است

* * *

دم سر حد شو قه (۴) آب میرم
با دیدن آب زنند گانی میرم (۵)
با دیدن آب زنند گانی چه شود
با دیدن یار مهر با نی میرم

۱- پر غمزه : بضم اول و سکون دوم بی پروا و با نخوت .

۲- رگ تعلیقات

۳- نتیجه منفی از کار گرفتن.

۴- رگ تعلیقات

۵- آب زنند گانی کنایه از معشوق است .

دم سړك سېزه هـــــــــــــــــارسید یم ر فټیم
 یك دست سر سینه کشید یم ر فټیم
 دلت به یكې بدی دلکت به هزار
 از ما نمکی بود چشید یم ر فټیم
 * * *

دم شاخ چنار خا نه (۱) کرده کفـــــــــــــــــر
 جو یك بکنم آب خورد آن کفـــــــــــــــــر
 استاده شو یم به حیلۀ نزد یکک جوی
 زانو بز نم بغل بگیرم دختر (۲)
 * * *

دم فصل بهار ر فتن کو هها خوب است (۳)
 شستن بهر فیق و دوست و آشنا خوب است
 دم فصل بهار گل سرد ستارخوش آمد
 نالیدن بلبل به شب تار خوش است
 * * *

دم قد بلند تو نهالت (۴) جانم
 دم روی سفید بی عبارت جانم
 دم آتش عشق خو دمرا سوخته ئی
 دم آتش عشق بی قرارت جانم

۱- چنار: در این جا هدهد پنجه چنار است. که در پنجسیر زیاده
 غرس شده و از سایه آن استفاده میکنند.

۲- دخترها هنگام صبح و شام در جوی با رها برای بردن آب
 میایند.

۳- در فصل بهار کوهها از دامنه تا قله دارای منظره دلکش و عاشقانه
 میباشند. دختران و پسران جوان با استفاده از همین شادابی
 با هم عشق میورزند. سر و دمیخوانند و سنگردی می آفرینند

۴- قد بلند و نو نهال کنایه از قد بلند و بار یک است.

دم قولر سیدم و بکـردم فر یاد
 يك بته (۱) بکندم و ترا کر دم یاد
 کر دم فکری که دم کجاستی تو
 دا نستم که دم خانه دلم گرد یدشاد
 * * *

دم فرق سـرت مور چه خـطراه (۲) زده بود
 زیر ز نخت بنفشه خر گاه زده بود
 * * *

دم قیل (۳) چنار دو مارپیچان دیدم
 دم گردن یار عقیق و مرجان (۴) دیدم
 گفتم بروم عقیق و مرجان گیرم
 دست انداختم یاره (۵) پریشان دیدم
 * *

دم کوه بلند چوب زرنگ (۶) افتاده
 دم روی سفید و زلف چنگ افتاده
 دم روی سفید و زلف چنگت جانم
 ابرو بمشال شاخ رنگ (۷) افتاده
 * * *

دم کوه بودم پران پران (۸) سنگ آمد
 بچه بودم گر یختم ننگ آمد

- ۱- بته : بضم اول و فتح دو م نبات پهن و کم ارتفاع کوهی است
- ۲- خط راه مور چه کنایه از همان خط فاصله ای است که زنان به دو طرف برون موی سر خود آنرا در بین سر ایجاد میکنند .
- ۳- قیل : بکسر اول - بلندپست (لغات عامیانه فارسی) .
- ۴- رک تعلیقات . ۵- یاره : یعنی یار را . ۶- رک ، تعلیقات .
- ۷- رنگ نوعی آهواست رک ، تعلیقات .
- ۸- پران پران - شیوه آمدن سنگ از کوه که آنرا بزبان مردم سنگ عیل میگویند .

دم کوه بودم پرک پرک (۱) سنگ آمد
شمشیر اجل به گرد نم چنگ آمد

* * *

دم کوه بودم یک رباعی (۲) گفتم
تنها بودم داغ جدای گفتم
نالت (۳) به کس که یا رزن میباشد
از خانه و جای بی و طن میباشد

* * *

دم نوک چادرت (۴) شراب آلوده
چند چیز مرا تو خورده بی بیوده
دعا یت کنم بیوه شوی مرده شوی
شو یت بمرده غم گرفتار شوی

* * *

دنیا به مثال کوزه زرین (۵) است
آبهای جهان تلخ و گهی شیرین (۶) است
تو غره مشو به عمر چند روزه خود
آسپان اجل همیشه زیرین است

* * *

دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ
جان کندن بیوده به دنیا همه هیچ

-
- ۱- پرک پرک . (بفتحین) پارچه پارچه .
 - ۲- رباعی کوه همان سنگر دی است .
 - ۳- نالت : یعنی لعنت .
 - ۴- نوک چادر : یعنی گوشه چادر .
 - ۵- کوزه زرین کنایه از بی ثباتی دنیا است .
 - ۶- تلخ و شیرین آب جهان - کنایه از یکسان نبودن زندگیست .

روز يكه خدا مرگ: بيارد بـ سـ ر م
سـ و ز پـ د ر و گـ ر يـ هـ يا ر ا ن هـ مـ هـ يـ چـ (۱)
* * *

دنيا همه گلزار با شديده مه چه
كوه و دره لاله زار با شد به مه چه
يك يار ك هم تني (۲) نباشد ز خود دم
يار همگي هزار با شد به مه چه (۳)
* * *

دم نيمك شو ششتم (۴) كه يار آمدورفت
آهوي سفيد ده مر غزار (۵) آمدورفت
يارم ره بگو هيچ به مراد ت نرسي
دنيا ره به بين مثل غبار آمد (۶) و رفت
* * *

دندان تو چون درست (۷) خود دم ميدانم
بويت به قلنفر (۸) است خودم ميدانم
چشمات به حريفي (۹) است دلت جای دگر
كارت به تغافل است خود دم ميدانم
* *

دور است و طنم دور و دراز است و طنم
نالت بمن و باين مسافر شد نم

-
- ۱- درين سنگردی گویند ه از فرط ناكامی و محرومیت زندگی
بیهودگی دنیا و زندگی را عارفانه تبیین مینماید .
 - ۲- هم تنی : یعنی هم را ز و از خود .
 - ۳- سنگردی از دختر است که بی اعتنائی خود را در برابر
رویدادهای محیط زیست خود بیان میدارد .
 - ۴- نيمك شو ششتم : یعنی تا نصف شب نشستم و کمین گرفتم
برای دیدن یار .
 - ۵- آهوي سفيد ده مر غزار :
کنایه از معشوقه آمدنش در کمین گاه است .
 - ۶- نشان فانی شدن دنیا و زندگیست ، سنگردی از دختر است .
 - ۷- رك تعليقات ۸- رك تعليقات ۹- حريفي یعنی رقابت همچشمی .

دم گو شه ملك ديگران شه جا یم
آیا که کند قبر و که دوز د گفتیم

* * *

دوری ز برم از تو خبر نیست مرا
میسوزم و چاره دگر نیست مرا
گفتم که بجا نیب تو پر واز کنم
افسوس چکنم که بال و پر (۱) نیست مرا

* *

دختر چو شکر لبان دختر چو شکر
یکسو سه بده تازه شود جان و جگر
يك دو سه نمی دمت (۲) ز رخسار سفید
يك بو سه بگیری و بدل شوق اگر (۳)

* *

دم تن داری کتا ن سبز گلدار
چار دورسرت چا در سبز است او یار
چند روز شده خود ره فقیرت (۴) کده ام
از آه دلم خبر نداری ا و یار

* *

دم در کوه در آمدی کو تاه دا من (۵)
راز دل خود دچرا نگفتی با من

۱- بال و پر : و سیله وزاد و را حله سفر .

۲- نمی دمت : یعنی نمی دهمت .

۳- این سنگردی دو گانه است .

۴- خود ره فقیرت : یعنی خو در و وقت کرده ام .

۵- کو تاه دامن : یعنی پیرا هن کوتاه .

اند و دلکست مکم (۱) جدای بود ده
از روز اول چرا نگفتی با من

• • •

دم سبزه بشینم و دوچشم بتو چار (۲)
دل با تو گرفتار است نیستیم بیکار
یار جان میگه (۳) چرانمیای ده و طن
بیکار نمیشو مژ دست روز گار

• • •

دم فصل بهار رفتن کوهها خوبست
با دوست و عزیز سیر و تماشا خوبست
هر چند که گلا (۴) به کابل جان بسیار است
گلهای وطن (۵) بهر تماشا خوبست

• • •

دم فصل بهار گل سر (۶) دستار (۵) خوش است
نا لیدن بلبلی به شب تار خوش است
حیف تبین نازکت به شوی نادان
سر دم بغلیار و فادار خوش است

۱- مکم : بجای مگر .

۲- چشم چار : بسیار متوجه و خیلی منتظر ماندن .

۳- میگه بجای میگوید .

۴- گلا : بجای گلها کنایه از زیبا رویان کا بل است .

۵- گلهای وطن : کنایه از خوبان و زیبا رویان و طن ما لوف
جای تولد است .

۶- در فصل بهار جوانان که بکوهها برای تماشا میروند
پچ های دستار خود را از گلهای بهاری زینت می بخشند .

دم قد بلند نو نهالت جانم
دم نازوکر شمه و خیالت جانم

خود میگفتی هر دوی ما یار شویم
دم گردن کج انتظارت (۱) جانم (۲)

* * *

دوریم از هم اگر نیائیم ای دوست
نزدیک بهم اگر جدا نیم ایدوست
کی امر خدا شود که بال واز کنیم
هر دوی ما دم یک کرته (۳) درائیم ایدوست

• • •

دیدم صنمی ز لفه عمارت (۴) میکرد
عقل و دل و جان ما ره غارت (۵) میکرد
گفتم صنما بوسه کجایت گیرم
انگشت به رخساره (۶) اشارت میکرد

۱- کج انتظار: حالت انتظار کسی است که همین وضع را
میداشته باشد.

۲- سنگردی از دختر است.

۳- یک کرته: یک پیراهن.

۴- عمارت کردن زلف همان آرایش و شانه زدن زلف است.

۵- غارت: تاخت و تاز و تاراج (انند راج)

۶- رخساره: بمعنای خدو نیم رخ رک تعلیقات.

(ر)

ر خساره سفید (۱) که میروی ما چکنیم
 روزانه اگر حیلَه کنیم شو چکنم
 ام شو به (۲) هزار حیلَه روز آور دیم
 هر وقت که به خانه ما نیای چکنم

* *

ر خساره لال تو چو شبنم (۳) گشته
 دانههای جدائیت به مه ما تم (۴) گشته
 زنهار به (۵) خانه ات نیایم دگه بار
 خوشدا من (۶) گبرت (۷) به مه (۸) دشمن گشته

* *

رفتم لب دریا گل خندان شسته (۹)
 آستین کشال (۱۰) ریزه دند ان شسته

۱- ر خساره سفید - کنایه از محبوب است .

۲- ام شو : یعنی امشب .

۳- ر خساره لال ر خساره سرخ یعنی عرق کرده .

۴- ما تم : غم و اندوه . رك ، تعلیقات .

۵- زنهار : تا کید به منع آمدن رك تعلیقات .

۶- خوشدا من : یعنی خوشو .

۷- رك تعلیقات .

۸- به مه : یعنی بمن .

۹- گل خندان : کنایه از معشوقه .

۱۰- کشال : اویزان .

گفتم بروم روی مهربانش با من
دیدم که رقیب خانه ویران شده

رفتگی و سلام بگو برای یارم
این ملک جهان بپوشد نیا ید کارم
از روی زمین شوی تهنه و دارد (۱)
آئی ده بروم دیگر چه از مان (۲) دارم

روزی که تنم روانه گو (۳) شود
بیچاره دلم بخاک رنجور شود
رنجور شود کسی نگوید بر خیز
تا خیزش (۲) دمیدن صور (۵) شود

روزی که سرم درد کند (۶) ناله کنم
رخ را طرف کدام بیگانه (۷) کنم
بیگانه اگر جواب سردم بدهد
گریان گریان رخ طرف خانه کنم

روزی که لب لال (۸) تو بخندان گردد
گل بشکفته و بنفشه (۹) از زان گردد

۱- ور دارد: یعنی گم کند، نا بود کند. اصلا ور داشتن
به معنی چیزی را از زمین بالا کردن است اما اغلبا به معنای
ناپدید شدن هم گفته میشود. ۲- آرمان: آرزو و مراد و خواست

۱- گور: بضم اول. قبر و جای دفن میت.

۴- دوباره معبوث شدن. ۵- دمیدن: پف کردن.

۶- ناله: آواز بلند که سوز دل بر آید.

۷- بیگانه: مقابل بیگانه (اندر راج).

۸- لال: رنگ سرخ را گویند (اندر راج).

۹- بنفشه: نام درختی معروف که گلش کبود و خوشبو میباشد.

خال بر رویت جلوه (۱) دهد جنت را
دو ریخ بجمال تو گلستان گردد (۲)

• • •

روز و شب من بگفتگوی تو گذشت
سال و ماه من بجستجوی (۳) تو گذشت
عمرم بطواف (۴) گرد کوی (۵) تو گذشت
القصه تمام به آرزوی تو گذشت

•

-
- ۱- جلوه : به نوع خاص خود را بکسی نمودن .
 - ۲- این سنگردی عرفا نیست . است .
 - ۳- جستجو (جست + جو) پالیدن برای یافتن .
 - ۴- طواف : گردش بدور جای یا خانه یی .
 - ۵- کوی کوچه ، محل و جای .

(ز)

زلفت بر خت عجب پریشان گردد
عاشق که شوی ذلیل (۱) با یمان دارد
در مذ هب عاشقان روا کسی باشد
عاشق که شوی صوابی دارد

زلفان بنفشه پیچ و تاب از چه گرفت
سر تا قدمت بوی گلاب از چه گرفت
کسی با تو گلی برگ گلی هیچ نگفت
چشمان سیاه توره (۲) خواب از چه گرفت

زلفان ترا باد پریشان کرده
عشق تو مرا بی سرو سامان کرده
چیز یکه اول بوی دی حالا نیستی
آیا که ترا کدام (۳) پشیمان کرده

• •

زلفت مجنون (۴) قدرت بجای نم بزند
سوزش دل بخانه ما نم بزند
چند سال دگر باشد عمرت باقی
نازها و کرشمات بجای نم بزند

-
- ۱- ذلل : بجای ضرر . ۲- توره : تورا .
۳- کدام : یعنی کسی . ۴- زلفت مجنون : کنایه از
پریشانی زلف معشوق است . مجنون در آفرینش ادبی مردم
ما دام سمبول پریشانی است .

(س)

ساغو (۱) بسرت زیر درختان میری
و الله که چه با ناز و خرا مان (۲) میری
از رفتن و پس دیدنکت ای دلبر
کشتی تو مرا چه خوب بجو لان میری

سبزینه جو ان (۳) دم دلکت چیست بگو
غیر از مهریقت دگر کیست بگو
غم های تو جا نه ره دم دل دارم
من دم غم تو، تو دم غم کیست بگو (۴)

سبزینه (۵) دختر میان دشت آمده ئی
پرغمزه (۶) مثال کوك مست آمده یی
گفتم بروم دم سر را یست خانه کنم
دم خانه باشم تو سر گذشت آمده ئی

سبزی دارد درخت با لای سمرم
تنگی دارد دلم بملك و وطنم

ستاره بنوك بید می بینم
از یارك خو دامید می بینم

-
- ۱- ساغو (بضم سوم) : ظرف جو بی ایکه بشکل دا ئره ئی
 - ۲- خرا مان : رفتار معشوقه
 - ۳- سبزینه جوان : صفت عاشق
 - ۴- سنگردی اثر طبع دختر
 - ۵- سبزینه : غالباً بان چهره ها و یا سیما های گفته میشود که بسیار سفید نباشد .
 - ۶- رك ، تعلیقات .

رو ز یکه تنم با تن یار جان بخور د
آنر و ز پروز عید (۱) می بینم من
• • •

ستاره بنو ك پیس در یچان است
عشق ز ن مرد مان بلا ی جان است
مردم میگویند که عاشقی آسان است
آسان نبو ددر دك بی در مان (۲) است
• • •

ستاره بر آمده قریب روز است
در ملك شمانگزار بخل پوش (۳) است
• • •

ستاره (۴) روز روشن من بودم
شبهای درازدم بغلت (۵) من بودم
منکر نشوی دم بغلم کی بودی
چشم بکفد (۶) از کی مه کمتر بودم
• • •

ستاره سر خکم سردر خیل (۷) است
شیرین یار جانده ملك خیلا خیل (۸) است
گفتم بروم ز خیل جدایش بکنم
این یازك بی و فا چرا کم میل است

۱- عید همان باز گشت خوشی است و روز رسیدن عاشق به
معشوق را روز عید میداند .

۲- درد بی در مان : درد بی دوا و دارو .

۳- بخل : یعنی بغل نو عی یار چه نفیس و نرم پت دار برای
تن پوش .

۴- ستاره روز روشن : همان
ستاره روز است . کنایه از عاشق است که امید وصال به او ست .

۵- بغل : (بفتح اول و دوم و سکون سوم) پهلوی و کنایه از لغات
عامیانه .

۶- چشم بکفد : یعنی کورشوی

۷- رك تعليقات است .

۸- رك تعليقات .

ستاره سرخ دم سرده نبکی (۱)
 شیرین یار جان ده قابضان است (۲) بندی
 قابضی ره بگو صلح کند کار مرا
 از کوچه قابضان کشد یار (۳) مرا

• • •

سر چشمه (۴) پر خم از رهزنگار (۵) گرفت
 آمد خبری که بیو فایه گرفت
 گریار گرفت از مه بهتر نگرفت
 گل غنچه ره ماند و دامن خار گرفت

• • •

سر را که قتی ئی (۶) تو یه صحرا زده ام
 من دست بدانت منت بر آلا (۷) زده ام
 من عهد کردم قتی ئی توتال بگور
 خور در ابیمان موج دریا زده ام

• •

سر سنگک (۸) نمار میخواند یار جان
 به شملکهای (۹) کشال میخواند یار جان
 به شملکهای کشالش غوزه غوزه (۱۰)
 چه کار آید همین یار دو روزه (۱۱)

- ۱- رك، تعلیقات. ۲- رك تعلیقات. ۳- این سنگردی جریان زد و گیر مرد را برای دست یافتن به دختر تبیین مینماید.
- ۴- نامیست که اغلبا به چشمه سارهای مرتفع دره ها گفته شده است. ۵- رك، تعلیقات. ۶- قتی: (بفتح اول و گردد) همراه. ۷- برآلا: (بفتح اول) نمایان و بی پرده.
- ۸- سنگک: یعنی سنگ. ۹- افغانی نویسنده شمله را به معنی شرف ستار ضبط کرده است که نام درست است. شمله رشته های آویزان حواشی شال لنگی، دستمال و غیره را میگویند که غالباً برای تزئین مانده میشود.
- ۱۰- غوزه (بضم اول) - غلاف ینبه (لغات عامیانه فارسی).
- ۱۱- یار دو روزه بمعنی یار بی ثبات و هر جای.

سر کوه بلند يك دانه گندم
 غریبی میکنم دم ملـك مردم
 غریبی کرده کرده تا ر (۱) گشتم
 میان دوست و دشمن خوار (۲) گشتم



سه برگه (۳) بگفت دم زمین سبزه منم
 بنفشه (۴) بگفت جوان شهزاده منم
 صد برگه (۵) بگفت که لا فیه و دهمزن
 سر حلقه عا شقان پر غمزه منم



سه پوش (۶) بلند داری و زیرش باغست
 چشمان سیاه داری و مردم داغست (۷)



سه ماه مکمل (۸) شد دیارم رفته
 سیب از بغلم گل (۹) از کنارم رفته
 دم خانه اگر شهد و شکر میریزد
 بیزارم از این خانه که یارم رفته (۱۰)

۱- تار بمعنی لاغر .

۲- خوار : یعنی ضعیف ، کم غذا و فقیر .

۳- نوعی سبزه .

۴- گل کبود .

۵- نوعی از گل .

۶- داغ . کباب و دلپاخته .

۷- مه پوش خانه سه منزله .

۸- مکمل (بضم اول و فتح دوم) پوره .

۹- سیب و گل هر دو کنایه از معشوق است .

۱۰- این سنگرده از دختر است .

(ش)

شبهای در از بی تو خواهم نامد
چند ناله زدم از تو جوام نامد
از سنگ جواب آمد و از تو نامد
از سوز دلم سنگ بفر یاد آمد
* * *

شب های دراز دان درت بر یا یم (۱)
از تفت (۲) زمین سوخته سر تا پا یم
قر با نك پا یكت شو م او یا م
دشمن ده بغل چگو نه سرور دارم (۳)
* * *

شب مهتاب است تمام شب مهتاب است
مردم خوابست رفیق من ویدار (۴) است
* * *

شیرین یار جان از تو مه دلگیر هستم (۵)
هر شام و صبح دم (۶) درو کلکین هستم
خدا بکند رخصت یا رجان بیا ید
بی کنده وز لانه (۷) مه زنجیر هستم
* *

شیرین یار جان از تو مه دلست پر با شد
قدت به مثال غنچه گل با شد

- ۱- دان درت بر یا یم : یعنی پیش روی دروازه ات استاده یم .
- ۲- تفت (بفتح اول و سکو ن دوم) حرارت و گرمی .
- ۳- سرور دارم بمعنی سر با لاکم . این سنگردی از دختر است .
- ۴- ویدار : بمعنی بیدار . ۵- دلگیر : بمعنی خفه و دق .
- ۶- در : بمعنی دروازه . ۷- رك ، تعلیقات .

مر دم چغل (۱) است راست و دروغ میگویند
بین من و تو صبـرو تحمل باشد

* * *

شیرین یار جان الا فلایم (۲) نکنی
از کو چـه خوشـتن جدا یم نکنی
این کو چـه تو برای ماشرین است
از یار کـمـهـر بان جدا یم نکنی

* * *

شیرین یار جان ایجه (۳) نیایم دگه روز (۴)
من سبزه شوم سر بز نم تا نو روز

* * *

شیرین یار جان بخیز که وقت ناز است
کـبـو تر سبـز مـن بچـنـگ باز است (۴)
پنج وقت نماز همیـن د عا میخوام
غمگین تو مباحش خدای من کار ساز است

* * *

شیرین یار جان بمثل اوغان (۶) هستی
با ر یك كـمـرو بلبل و خشخوان هستی
کاشکی قلم زنت (۷) خودم میبودم
افسوس چکنم بچنگ حیوان هستی

-
- ۱- چغل (بفتح اول و دوم) شیطان، خبر رسان.
 - ۲- الا فلا (بفتح اول و چها رم) بی حس و بی حرکت.
 - ۳- ایجه: یعنی اینجا.
 - ۴- دگه: یعنی دیگر.
 - ۵- کنایه از گرفتاری معشوق است.
 - ۶- اوغان: دختر بلند قد و نیرومند کوچی منظور است.
 - ۷- قلم زن: سازه سرنوشت که عبارت از تقدیر است که به قدرت بلا کیف خداوند صورت میگردد.

شیرین یار جان بمثل اوغان هستی
 ما نند ستاره روز نما یان هستی
 خدا بکند شوی دوست بمرد
 از دست از و مگر تو نا رام هستی
 * * *

شیرین یار جان بم قدو بستت (۱) جانم
 بم چوری (۲) گکهای بند دستت جانم
 دم تن کده ئی پیرا هـنـسان سفید
 بم زلف سیاه غوره (۳) دارت جانم
 * * *

شیرین یار جان بهار شد کی میا ئی
 فصل گل ولاله زار (۴) شد کی میا ئی
 * *

شیرین یار جان ده قول (۵) پر تگال هستم
 مردم همه پیش و من به دنبال هستم
 * * *

شیرین یار جان به عهد و قولت (۶) رحمت
 احوال رفیقی هات (۷) بگو شم آمد
 لب را به لب . . . دوست ما ندی
 رحمت بلـبـخشك رفیقـت نامد

- ۱- قدو بست : به معنی اندام یعنی شامل طول و عرض بدن.
- ۲- چوری (بضم اول و کسر سوم) زیور بست که از فلزات قیمتی مثل طلا - نقره و مخلوط نقره و مس و شیشه برای زینت دادن بند دست ساخته میشود. این زیور انواع مختلف دارد و بار- يك او عرض است و بنام هسای کنگن ، دزدانه و غیره یاد میشود.
- ۳- زلف غوزه دار - عبارت از زلفی میا شد که در انجام قوسی شده است.
- ۴- لاله زار - جای روئیدن لاله.
- ۵- رك تعلیقات
- ۶- قول (بفتح اول) : در عرف مردم همان دست راست دادن را برای پیمان کردن میگویند
- ۷- رفیقی بمعنی دوستی

شیرین یار جان پیچه پراو غا نی (۱)
 او چا در سفیدی (۲) نکدی پر سا نی (۳)
 پنج و قت نما ز همین دعا میخوانم
 ... بمر دخلا ص شوی آسانی

* *

شیرین یار جان چا درنداری بسات
 تا شوی کدهئی مه هیچ ند ارم خبرت
 ما در چکنده ترا به شوی داد پدر
 کلکینچه بمان که من بیا یم خبرت

* *

شیرین یار جان چرانمیا ئی بالا
 پائین را گرفته شسته استی سالا
 شیرین یار جان روی ته نشوی لب جوی
 تر میشود آن سبزه گدکهای لب جوی (۴)

* *

شیرین یار جان ده بام سه پوش هستی
 بیرون که نمی برائی رو پوش (۵) هستی
 بیرون تو نمی برائی رویت بینم
 عمرم ده قدت (۶) چطور رفیق دوست هستی

- ۱- پیچه پر (بکسر اول) عبارت از همان قدر طول موی است که به انداز روی طولا آنرا قیچی میزنند و به هر دو طرف رخ آویزان میباشند و گاهی آنرا وسایل آرایش زینت میدهند.
- ۲- بی (بفتح اول و سکون دوم) بمعنی چرا، از ادات پرسش است.
- ۳- پر سانی (بضم اول و سکون دوم) بمعنی احوال پرسی.
- ۴- این سنگردی سرو ده دختر است.
- ۵- رو پوش - بمعنی مستوره و خانه نشین.
- ۶- عمرم ده قدرت: نحوه زاری کردن و نشانی از دوست داشتن محبوب است.

شیرین یار جان بدور گردن موره (۱)
خدا بکندهما و تو بشینیم جور ه (۲)

* *

شیرین یار جان لال (۳) لبانت قند است
یک بو سه بده نرخ و نوایش (۴) چنده است

* *

شیرین یار جان دم قند پستت جانم
دم موره گکهای بند دستت (۵) جانم
خدا و رسول کند که شوی مرده شوی
دم چشم سیا ه مست مستت جانم

* * *

شیرین یار جان دو رلبت شیرنی
قت (۶) گوشه چشمکهایت مرا می بینی
آوازه (۷) ما و تو به عالم رفت
ابریشم نفس (۸) چند مصلحت بینی

* *

شیرین دختر که ده فکرت استم هر روز
من دینه (۹) خبر شد م تو بودی بد روز
بیا هر دوی ما امشو چه تد بیر کنیم
یاواده به شو کنیم یا واده به روز

۱- موره دور گردن : گلو بندی که از مهر ه های قسما قسم
ساخته میشود .

۲- جور ه یعنی پهلو به پهلو .

۳- لال لبانت : یعنی سرخی لبانت .

۴- نرخ و نوا : قیمت خرید و فروش .

۵- موره بند دست معمولا از مهره های سرخ بنام مر جان
ساخته میشود و سه الی چهار قطار پیشتر هم میباید و در بند
دست می بندند و اکثرا دخترهای جوان و نابالغ باین زینست
علاقمنده استند .

۶- قت (بفتح اول و سكون
دوم) همراهی گوشه چشم .

۷- آوازه : بمعنی شهرت .

۸- ابریشم نفس : آدمهای نازک و ناتوان و ضعیف

شیرین یار جان سنبله (۱) میرم نو کر
یا خوشست کلان (۲) میروم یا دم لورگر
هر جا که روم بیاد کم هستی تو
یا دت بکنم دم هر دکان و هو تل (۴)

* *

شیرین یار جان ستمتم (۵) ساخته ئی
بیدانه مرادم قفس انداخته (۶) ئی
گفتم بروم به شهرهای دا نه خورم
سیما بشوی که بی پر م (۷) ساخته ئی

* *

شیرین یار جان شالته (۸) یم بر زده ئی
رخساره رویت از حوض کوثر زده ئی
از بار من مسافر سرگردان
گو یا پر... یم سر زده ئی

* *

شیرین یار جان قدت بگل میماند
ره رفتنکها یت دا غ بسدل میماند
هر کس که ده بالین توسر میماند
با روز گذشته ها یت در میماند

- ۱- سنبله ماهی بود که جوانان به عسکری جمع می شدند و به قطعات عسکری اعزام سوق می گردیدند .
- ۲- رك تعلیقات
- ۳- رك تعلیقات
- ۴- جا های که سر بازان در روزهای جمعه جمع می شدند ، دکات سماوات .
- ۵- ستمتم - یکسر اول کسی
- ۶- نوعی از ستم است که بر زنان جریان داشت .
- ۷- پر (بفتح اول و سکون دوم) بمعنی بال و در این جا وسیله پری و ناتوان .
- ۸- شال : چادر است که بر سر عروسان می اندازند و از ابریشم خالص بافته میشود و دارای رنگ تند میباشد . پتورا نیز میگویند .

شیرین یار جان قاش سفیدسنگ میرم (۱)
 یانوبت مال (۲) پاپس سا نزی (۳) میرم
 شیرین یار جان ده پیشست بام خواب استم
 دم زیر لحاف ورخ به مهتاب هستم
 * *

شیرین یار جان همدم و دلت خواه مه باش
 هم شوی ته دل اسا (۴) کن و هم یارمه (۵) باش
 * * *

شیرین یار جان گندم باری (۶) استی
 يك لحظه نمی شینی را هی (۷) استی
 يك لحظه بشین که دم غنیمت (۸) بکنیم
 عمرم به قدت یار تنائی (۹) استی
 * *

شیرین یارم من بتو دارم هو سی
 من یار توام نمیشو م یار کسی
 صد پیا له ز هردم به دم منو شوم
 هرگز نخورم شراب از جام کسی

۱- رك ، تعلیقات .
 ۲- نوبت مال چنانیست که
 اغیل روان در تا بستان مال های خود را برای چراندن در کوه بین
 خود نوبت میکنند که هر روز یکی از باشندگان همان اغیل نشین
 مال همه همسایه ها را به چرا می برد .

۳- سا نزی سبزی نر میست که آنرا از کوه میاورند و خام
 میخورند .
 ۴- دل آسا : بمعنی دلجوی
 ۵- مه : یعنی من .

۶- گندم باری : یعنی بهاری. گندم سفید است که در بهار کشت
 میشود .
 ۷- را هی بمعنی روان ، در حرکت .

۸- دم غنیمت - غنیمت چیزدستیاب شده است . یعنی نفسی
 که میکشیم يك لحظه در صحبت هم دیگر صرف کنیم .
 ۹- تنائی : یعنی تنهائی .

شیرین یار جان من به چه (۱) بازی ایـم
یا دلق (۲) بز نم یا بگد ای (۳) ایـم
نی دلق بز نم نی به فقیری ایـم
شویت بمر دبه فاتحه گیری (۴) ایـم

* *

شیرین یار جان من به سلامت ایـم
گنجشک شوم دم سر با مت ایـم
راه درو دیوار تر قایم نکنی
تار وز دوشنبه به سلامت ایـم

* *

شیرین یار کم قدت خریدار استم
از برگ رویت بوسه طلبگار استم
گر قیمت تو بهای عالم باشـد
تو را به هزار جان خریدار استم

* *

شیرین یار جان نمی برای بیرون
آموخته شده به خانه های سیرون (۵)

- ۱- به چه بازی : یعنی به چه حيله و به چه رنگ و چگونـه .
- ۲- دلق (بفتح اول و سکون دوم) . لباس جنده و خلق که ملنگان اکثرا میپوشند .
- ۳- گدا ی - برای طلب چیز ی در به در گشتن را میگویند .
- ۴- فاتحه گیری : يك عمل است که برای ادای تسلیت به خویشا و ندان متوفی به محل معینی و روز های معینی میروند .
- ۵- سیرون : (بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم) به معنای سرد یعنی خانه سرد .

شیرین یار جان مو ره بدور (۱) گردن
 من از تو جدا نمیشوم تا
 صد ساله شوم از تو جدا نیکنم
 با من نشوی خود ره (۲) بغیر از کشتن

شیرین یار جان میزك (۳) توت نمی چینم
 از دور تورا به چشم خود می بینم
 خود میدانم که سوخته و بریانی
 يك لحظه بیا ده پهلویت می شینم (۴)

شیرین یار جان نازت سر چشما نم
 بد نام تو ام (۵) پشت نه میگردانم
 دم چشم سیاه سرمه مستت (۶) جانم
 دنیاره به يك صدات کی میدانم (۷)

شیرین یار جان نهال شاندم رفتم
 يك دسته گلی قطار شاندم رفتم
 دیدم که دمی یار وفاداری نیست
 آتش را دمی (۸) دیار ما نسوزفتم

- ۱- رك ، صفحه ۴۶ .
- ۲- خود راه یعنی خود را .
- ۳- میزك (بفتح اول سکون دوم و فتح سوم) توت دست چین را گویند . رك ، تعلیقات .
- ۴- این سنگردی از سرو ده های دختر است .
- ۵- بد نام : عبارت از همان افشا شدن پیوند پنهانی دختر با يك پسر است که در محلات این پیوند را ننکین میدانند .
- ۶- سرمه مست چشم سیر
- ۷- این سنگردی سرو ده دختر سرمه و بسیار سیاه .
- ۸- آتش ماندن عبارت از نفاق است .
- افکندن بین خانوادهاست و هم بد نام کردن کسی را آواز .
- انداختن برای تشهیر کردن دختری

شیرین یار جان نیم دوچشم (۱) بادام
افسو سس چکنم تو یار استی نادان
چون دست مرا ده جیب آموخته (۲) کدی
آموخته کدی حال ندارد آرا م (۳)

* *

شیرین یار جان یار مه نیستی چکنم
همسایه و دهدار (۴) مه نیستی چکنم
گفتم به سرت یار ک نو (۵) میگیرند
پس گشته (۶) خریدار مه نیستی چکنم

* *

شیرین دختر تو میروی سوی مزار
زلفان تو گزدم است وابر وی تومار
یک شب تو اگر مرا بگیری ده کنار
حاجی شوم و مکه روم سه صد بار (۷)

* *

شیرین یار جان چو سنگ سو زان استم
من دم پس تو کباب و بریان استم
خدا و رسول ما و تره آشنا سازد
سو غات (۸) تره چه بیارم حیران استم

- ۱- چشم را در ادبیات رسمی هم به بادام تشبیه کرده اند.
- ۲- دست در جیب آموخته کردن پول دادن است به دختر.
- ۳- این سنگردی هم از سرو ده های دختر است که از یار ونحوه رفتار او شکایت دارد.
- ۴- دهدار: به کسانیکه در
- ۵- یارک نو: یعنی ابله و یازن دیگر.
- ۶- پس گشته: یعنی دوباره. بار دیگر.
- ۷- این سنگردی تکرار شده. ۸- سو غات (بفتح اول) یعنی تحفه و ره آورده سفر برای دوست.

شیرین یار جان مجال (۱) گفتارم نیست
 حاجت (۲) به قسم خوردم بسیارم نیست
 حوران (۳) بهشت مرا بگیرند ده کنار
 حوران بهشت بی تو دم کارم نیست

شیرین یار جان نشستنی گل واری (۴)
 موی های سیاهت غوزه سنبل واری
 نی گل بتو میرسد نه هم واری (۵)
 کی جو ره شویم خواندن بلبل واری (۶)

-
- ۱- مجال :توان و طاقت.
 - ۲- حاجت بمعنی ضرورت .
 - ۳- حور : بمعنی سیاه چشم و علاو تا زنان بهشت که خداوند بزرگ برای بندگان صالح در آنجا نصیب میکند.
 - ۴- گل واری : یعنی مثل گل.
 - ۵- رك ، تعلیقات .
 - ۶- جو ره خواندن شیوه خواندن سنگردی در دره ها و دامن کوه پایه ها و کنار چشمه و دریاچه ها است .

(ص)

صد بر گک (۱) از تو گل‌های صدبرگ از تو
هیچگونه نمیشود دلم سرد (۲) از تو
گر کشتن عاشقان بدستت باشد
گردن ز من غریب و شمشیر از تو

صد بر گک (۳) بودم زردشدم از غم دو ست
آزاده و پردرد شدم از غم دو ست (۴)
تا آتش عشق تو بتافت دم دل و جان
خاکستر زرد شدم از غم دوست

صبحو (۵) که دمید نا لۀ مرغیان خیزد
یار از بغل یار بگریان خیزد

صد بر گک سفید کم (۶) چرا زرد استی
یا دل بکسی داده ئی یا قلب (۷) استی

- ۱- صد بر گک : نوعی از گل که برنگ سفید و زرد می‌باشد و در ساختمان مثل گلاب است .
- ۲- دل سرد : نا امید شدن و احساس محرومیت کردن .
- ۳- صد بر گک بودن : کنایه از سفید بودن است .
- ۴- این سنگردی از سرو ده های دختر است .
- ۵- صبحو : یعنی صبح ، سحر .
- ۶- صد بر گک سفید ، کنایه از معشوق است .
- ۷- قلب : بمعنی غلط فربنده .

نی د ل بکسی داده ام نی قلب استم
از گفت و گذار مردمان زرد استم

• •

صد شکر که دم پیش مه حوض دند (۱) است
راستی ته بگو فرض نماز هات چند است
دود و از ده (۱۰) رکعت و سهر کت (۳) است
کلیمه بخوان ذکر خدا بسیار است

-
- ۱- حوض دند : بمعنی حوض پر از آب .
۱۰- دو و دوا زده که مساوی به چهار رده میشود و منظر
از هفده رکعت نمازهای شبای روزی است .
۳- رکعت : یعنی رکعت .

(ع)

عا شق بتو نا مرادم (۱) حرمان حرمان
 دم عشق تو مبتلا یم (۲) حرمان حرمان
 از سر ك شام ده رخت خوابت (۳) آیم
 صبحو که دمد جدا یم حرمان حرمان

عا شق که شوی اول بهد ختر باشد
 دوم بزنجوان خو بتر باشد
 سوم بزنجون پیر زوال عمر است
 مقصود بدست آید و باضر (۴) باشد

عا شق که شوی دم یک درو (۵) یک دیوار
 نی از غمکشی پوده (۶) شوی نی بیمار

عر قچین (۷) سرت ستاره دار است جی دوست
 ابروی خمت دنباله دار است جی دوست

عا شق نبو دم توی عاشقا نم کردی
 من مشک بودم تو زافران (۸) کردی
 من مشک بودم ده کاغذ پیچیده
 انگشت (۹) نمای مردمان کردی

-
- ۱- نا مراد : بمعنی به مطلب نافر سیده .
 - ۲- مبتلا : بمعنی گرفتار . ۳- رخت خواب بمعنی بستره .
 - ۴- باضر : یعنی ضرر ناك . ۵- يك درو دیوار: یعنی يك خانه ویایك حویلی .
 - ۶- پوده : کهنه و فرسوده .
 - ۷- عر قچین (بفتح اول و کسر سوم) کلاه نازك .
 - ۸- زافران یعنی زعفران . ۹- انگشت نما : مشهور .

عاشق شده ام به نوگل با دایمی
سویت نیایم جی یار از هم بد نایمی
ای مهر (۱) تودم سینۀ من خانه کده
نی شو مره خوا بست و نه روز آرامی

عاشق که همیشه دم خطر میباید شد
شودم بریار (۲) لب شکر میباید شد
از سر ک شام تا به نماز پیشین
پیچید و دو ما و سر بسر میباید شد

عرعر (۳) را به بین چه قدر یحان دارد
شاخهای بلند برگ پریشان دارد
* * *

عشقت مـرہ کشت عشقک زارت (۴) مـرہ کشت
دستمال سیاہ آ شہ دارت (۵) مـرہ کشت
دستمال سیاہ آ شہ دارت نہ چنان
ابروی سیاہ دم مارت مـرہ کشت

عمری ز بی مراد (۶) ضایع دارم
از دور فلک چیست که نا فع دارم
با هر که بگفتم که تر ادو ست شوم
فریاد کنم ز خواب ویدوه (۷) که چه طالع دارم

(ف)

فر یاد کنم ایجه (۱) گل اندامم نیست
آ هوی سفیدریزه (۲) دندانم نیست

•••

فر یاد که عمر بی مدار (۳) آخر شد
یک گل نگرفتیم و بهار آخر شد

••

فر یاد کنم ز خواب و بیدار شوی
مالق (۴) بخوری بغم گرفتار شوی

••

فر یاد کنم داندریچیت (۵) بخورد
این دستیک ناز کم ده سینت بخورد

••

فر یاد کنم ز درد دندان امشب
تا بشنو دآن نو گل خندان امشب

۱- ایجه : یعنی اینجا .

۲- آهوی سفید : کنایه از محبوب است .

۳- مدار : (با فتح و رای مهمله) جای دور و جای گردش . یعنی دیر
یا بودن (اثنه راج) .

۴- مالق (بفتح سوم) از پهلوی به پهلوی شدن .

۵- دریچه : سوراخ مدوری را میگویند که در بام برای خارج
شدن دود تنور و یا در خانه های که از هر طرف محصور به
دیوار بود به ملحوظ روشن شدن . میکشیدن .

فر یا د کنم که بشنود یار جا نم
داغهای تو گل همیشه است دم جا نم

* *

فر یا د کنم که مشتری (۶) را بردند
سه قوم (۷) شدند و یک پری را بردند

* *

فر یاد کنم عقاب (۸) کبوتر گردد
ماه های ده میان آب زر گر گردد
تو بتة کیمیا (۹) و من تو ته مسس
این مس که به کیمیا خورد زر گردد

۶- مشتری نام دختر است .

۷- رك ، تعلیقات .

۸- رك ، تعلیقات .

۹- رك ، تعلیقات .

(ق)

قد الفت (۱) برده دل نالا نـم (۲)
زلفان سیا هت حلقه زده دم جا نـم
* * *

قدت بمثال خمچه (۳) تارا نی (۴)
سا لها به پست کشیده ام لالا نی (۵)
* *

قدت الف است رخت چه معنی دارد
خلقان جهان دم سرت دعوی دارد
يك با شة (۶) خوش نشین نشسته پشت
یار ت دگه جای نگی (۷) که غمها دارد
* * *

قد الفت همیشه خم باشد و خم
قوت دل (۸) تو همیشه غم با شد و غم
غر با له بگیر جها نه غربال بکن
مثل من نامراد کم با شد و کم

- ۱- قد الف : عبارت از قد بلند بار يك میبا شد .
- ۲- نالان : زاری با شور و سوز (واژه نامك) و این سوز و شور تو ام با اشك با شد .
- ۳- خمچه (بکسر اول و سکون دوم) شا خچه بار يك و نر میکه قابلیت انحنا را دارد .
- ۴- تارا نی : نوع درختی است که دانه های سرخ رنگ کوچک دارد و نوده های آن راست و نرم است .
- ۵- لالا نی : بکسر نو ن به معنی سرگردانی .
- ۶- با شه : پرنده ایست که برای شکار آنرا تریه میکنند .
- ۷- نگی : یعنی نگیر . ۸- قوت (بضم اول) بمعنی خورش .

قد ت بمثال الف الله است
 د ن د ان بمثال سین بسم الله است
 ز ل ف ا ن تو پیچ پیچ جیم افتاده
 ا ب ر و ی تو چون کاف کلام الله است

• •

قد ت بمثال خمچه لرزان است
 از گرز های آتشین سرت با ران است
 آسمان و زمین یک پله میزان است
 خدا و ندیک فرشته بی پایان است

* *

قد تو به قد نیشکر (۱) میماند
 راه رفتن توداغ به جگر میماند
 هر کس که به بالین تو سر میماند
 بانا زوگر شمه تو در میماند

قد ت بمیان کرته (۲) بازی دارد
 هم کوچه به گشتنت (۳) خوشحالی دارد
 یک خال (۴) سیاه دم بر رخساره سفید
 رخساره سفید بخال بازی دارد

* *

قد ت بمثال نونهای (۵) بازی است
 هر چند تودور هستی و دل نزدیک است
 گفتم که بجا نب تویر و از کنم (۶)
 با الله بخدا گل و طن شیرین است

۱- کنایه از بلندی قد محبوب است . ۲- کرته : (بضم

اول فتح سوم) پیراهن . ۳- گشتن : یعنی آمد و شد .

۴- خال : نقطه ای که در پیشانی و روی و زنج بمنظور آرایش

میزنند . رنگ خال اکثراً سیاه و اندک سبز است . ۵- نونهای

نهایی که نوغرس میشود . ۶- پر واز کردن : یعنی حرکت کردن .

قر بانك پار سال (۱) كه دم باغ بود يم
 دو سيبك سرخ دم سر شاخ بود يم (۲)
 شا خك بشكست و ما نگونسار شد يم (۳)
 از آه كدام بنده گر فتار شد يم

قر بان شوم آن راه سرگرد نه (۴) را
 من صد قه شوم ر فبق سر گرم شده (۵) را

قر بانك سوزنت شوم بغممل دوز
 سوزن زوفا بگير و چشم را دوز
 چشم را دوز چشم را ستم را دوز
 قت (۶) چشم چيم ترا به بينم شب و روز

قر بان قدت شوم جى چا رده ساله
 من دینه خبر شدم شدی قنغاله (۷)
 این قنغال تو (۸) با تو مبارك باشد
 هفتیت (۹) نرسد تخت (۱۰) بما ند تاله (۱۱)

قربان مه شوم قد بلند بچه را
 آن كاردو كمان و باز و بند (۱۲) بچه را

-
- ۱- پار سال : سال گذشته . ۲- با تازه گى : يكجا باعیش و عشرت ز ندگى مىكردم . ۳- يعنى . همان بساط عیش بر هم خورد و وحدت ما از هم پاشید . ۴- رك ، تعلیقات . ۵- سر گم شده ، نامعلوم و نا پیدا . ۶- قت : بوسيله . ۷- رك ، تعلیقات . ۸- قنغال (بكسر اول و سكون دوم) نامزد . ۹- رك ، تعلیقات . ۱۰- رك ، تعلیقات . ۱۱- تاله (بفتح اول) بمعنی هموار . ۱۲- بازو بند : عبارت از سطح هموار مجوف مربع شكل است كه بدو طرف آن دواستوانه كو چكى قرار دارد و اغلبا از نقره خالص يا مخلوط ساخته مىشود .

يك روز مگر خدا مرادم بد هد
دم سيبك لال (۱) خود بگيرم بچهره (۲)

* *

قر بانك نو نهال شاه توت (۳) شوم
قر بان همان خال بر رویت شوم

* *

قر بان همان چشم ترا می بیند
قر بان کسی به پهلویت می شیند
پار سال که تو گل بودی به باغبان بودم
امسال گل باغ تره کی می چیند

* *

قر بان همو (۴) قدم قدم مانده ن تو
قر بان همو اميلك (۵) گردن تو
گردست برم بسوی باغ حسننت
قر بان همو نكن نكن گفتن تو

* *

قلعه بلند (۶) داری و سنگد یوار است
شیرین یارت دم پسکت (۷) بیمار است
تو گندم پس چچی (۸) و من غیله شوم
تو یار دگر بگیری من خيله شوم

-
- ۱- سيبك لال : عبارت از پستان دختر میا شد .
۲- این سنگردی از دختر است . ۳- شاه توت : نوعی از توت
میا شد که دارای مزه ترش ، رنگ قرمزی مایل به سیاه و آبدار
میباشد . ۴- همو : همان ۵- رك ، تعلیقات .
۶- قلعه : عبارت از حویلی و یا حصاری میا شد که دارای
دیوارهای بلند است . ۷- پسکت (بفتح اول و کسر
دوم) یعنی پشتت . ۸- چچ (بفتح اول و سکون
دوم) آله ایست که از نی های باریک ساخته شده و برای پاک
کردن حبوبات از آن استفاده میشود .

قو ل ت د گه سو قو ل وقرارت د گه سو
 هو شت بمن و به پر ده یار ت د گه سو
 از نو کز بان مرا دل اسا کردی
 دیدم م کهر فیق واده دارت د که سو (۱)

* *

قد تو به قد تار میما نددو ست
 رویت بگل بهار میما نددو ست
 صد داغ نهاده ئی تو دم سینه من
 این داغ تو یادگار میما نددو ست

* *

قد تو نهال بسی ثمر کرد مرا
 عشق تو گدا و در بدر کرد مرا
 گفتم بروم ز عشق تو تو به کنم
 روز آمد و عشق تو بتر (۲) کرده مرا

• •

قر بان مه شوم یکه یکه (۳) رفتنکها یست
 پیش دیدن و پس دیدن وسیل (۴) کردنکهایست
 یک با ر دیگر جا نه ده جانست با نم
 قر بان مه شوم نکو نکو گفتنکهایست

۱- کلمات استعمال شده درین سبگردی در گذشته تکرار شده.

۲- بتر (بفتح اول و دوم) یعنی بدتر .

۳- یکه یکه : یعنی آهسته آهسته با تانی قلم ما ندن .

۴- سیل (بفتح اول) بمعنی دیدن .

(ک)

کا شکی که مه توت مر کلی (۱) میبودم
دم جیبک یارم هر گری (۲) میبودم

کا شکی که نمی شدی دچار (۳) دلکم
هم صبر تو بود و هم قرار دلکم
• •

کاغذ به قلم نوشته ام هر وا ری (۴)
اند ر سر کا غذم سلام و ز اری (۵)
کا غذ را روان کلم به باد ساری (۶)
بر خیز و بیا تو بیم خدا یت داری (۷)
* *

کبوتر بال سفیده باز آورده (۸)
بوی گل سنجده شمال (۹) آورده
میل مه (۱۰) نبود دمی دیار آمدنم
عشق تو مرا دمی دیار آورده

-
- ۱- توت مر کلی (بفتح اول و سکون دوم ، فتح سوم و کسر چهارم) نوع توت سفید است که خشک آن خوشخو ر تر است جوانان آنرا در جیب خود می-اندازند و میخورند .
 - ۲- هر گری (هر لحظه) . ۳- دچار (بضم اول) گرفتار
 - ۴- مر واری عبارت از مهره های است که در تار آنرا برای زینت می کشند ۵- زاری گریه و ناله (واژه نامک)
 - ۶- ساری یعنی سحر . ۷- این سنگردی از سرو ده های
 - ۸- رك ، تعلیقات . ۹- شمال : باد .
 - ۱۰- میل : خواست .

کبو تر بال سفید سبزینه من
 دایم باشد میل و هوا یت سر من
 از تو نیکی بود چشیدم و گزشت
 یار ت همه کس رفیق بد نامت من

* *

کبو تر سبزم (۱) دم هوامیگر دد
 پیو نلد دلم از مه جدا میگر دد

* *

کبو تر سبز (۲) نشستنش دم کمر (۳) است
 خوا بش برده دو دستکش زیر سر است
 گفتم بروم ز خواب ویدار ش کنم
 ویدار ش (۴) مکن که عاشقی درد سر است

۱- کبو تر : بنا به زیبایی و سادگی و بی ضرری اش طرف
 علاقه همگان قرار داشته و حتی مبنی بر همین و یژه گی ها بود که
 بحیث سمبول صلح پذیرفته شد

۲- کبو تر انواع مختلف دارد که سبز یک نوع آنست در اماکن
 مقدس نیز نگهداری میشود . ۳- کمر (بفتحین) ساختن
 سنگ کوه را گویند اصالت سنگردی در استفاده از همین
 اشیا محیط بخوبی پیدا است . مردم پنجشیر که بیشتر با کوه و کمر
 سروکار دارند . کوه و کمر را در آفرینش های ادبی خود نا دیده
 نه انگاشته اند . خواب در بالای کمر غالباً توأم با خطر میباشند .
 بسیار اوقات بعضی کسان در جریان هیزم کنند و یا بی
 احتیاطی دیگر از کمر افتاده و پارچه پارچه شده اند کمر مفاد
 شانه است . زمینه های قابل استفاده کوه را هم محدود میسازد
 خطر برف کوچ . سنگ غیل را نیز در بر دارد . اما روی هم رفته
 کوه بی کمر مثل انسان بی اراده است . از آنرو و صلابت و زیبایی
 کمتر میداشته باشد . ۴- ویدار ش مکن : بیدار ش مکن .

كو كك (۱) ده قفص چله مجلس ادا (۲) دادد
دم طاقچه (۳) كمر نشستہ چا چا (۴)

كو مك نكد ند به من كس ازي سا ران
سوزش دارد جان و تنم از هجران
فر دا كه شود قاضى تو بنشيند
عرغى بېرم زدست د ختر داران (۵)

-
- ۱- كو ك كبك .
 - ۲- مجلس آراء منظور از تلاش كبك شكارى است .
 - ۳- طاقچه كمر : جاي كنده شده ايكه مثل اطاق و امكان نشستن
كسى و ماندن چيزى آن ميسر با شد .
 - ۴- چا چا : صد اى كبك است .
 - ۵- اين سنگر دى از پسرى است كه در اثر بى بضاعتى نتوانسته
همسرى بگيرد و طويانه ندارد و از آنرو از دست د ختر داران شكوه
سر داده است .

(گ)

گـرد ن تـو چـون شـیره مغـز گـند م (۱)
از تو کـه جـدا شـوم بـه کـه د ل بـند م
شـرم از پـد ر ت نـبا شـدننـگ (۲) از مـر د م
پـر و ا نـه صـفـت (۳) گـرد سـر ت مـیگـر د م

• •

گـلد ان (۴) انـار جـای دگـریـار نـگـیر
دیر آ مـده ا م کـینه ر ه بـسیـا ر نـگـیر
ایـن مـهر و و فـای سـر سـری (۵) را چـکنـم
ایـن آ مـد ن هـای غـم قـتی را چـکنـم (۶)

* *

گـل را د یـد م (۷) نـشـسته بـود د م را هـی
از رـوز گـذ شـته گـیش مـیگـر د آ هـی (۸)

۱- یعنی گردن سفید .

۲- ننگ : با فتح کاف فارسی عیب عار و شرم و حیا و جنگ و جدل (اندراج) .

۳- مثل پر وانه که گرد رخ شمع میگردد .

۴- گلدان انار : کنایه از معشوقه است .

۵- سرسری : زود گذر و بی ریشه و پایه .

۶- این سنگردی از دختر و بچه است .

۷- گل : کنایه از معشوق است .

۸- بیان کوتاهی عمر گل است .

گل میگذرد و موسم گل میگذرد
بر خیز جوان که کاروان میگذرد (۱)

* *

گلریز بیا و عده گلریز (۲) بیا
کوزه ته (۳) بگی دم لب کایز (۴) بیا
گر حیل کنی گلها بسیار است
ساغوی (۵) ته بگی با نه به با در یز بیا (۷)

* *

گلهای جهان ره بوی کدم بوی تو نیست
سیبی که بماداده ما لوم (۸) تو نیست
سیبی که بمادادی امانت باشد
با الله بخدا ترسمه از شوئی تو نیست (۹)

۱- اندز عارفانه است . ۲- گلریز ز ما نیکه پندك ها
قوام میگردانند گلها میریزند . ۳- کوزه ظرفیست گلی که در
آن آب می آورند . ۴- کار یز آب ریز زیر زمین
را گویند که در اثر حفر کردن برد آن در مناطق کم آب بیشترست .
زمین طولانی می باشد و کار برو آن در مناطق کم آب بیشترست .
۵- ساغوی : (در گذشته تو ضیح داده شده است .)

۶- با نه یعنی بهانه . ۷- باد ریزه . عبارت از توتی
میباشد که در اثر ورزیدن با دمیر یزد و مالک درخت آنرا با
دست می چینند ، چون توت پخته شده است برای خوردن خیلی مانا
سب میباشد . دختران جوان در سحرگاهان تا بستان برای
چیدن توت ریخته شده با ساغوك ها زیر درختان می آیند و
هر کس توت مربوط خود را می چیند .

۸- ما لوم : یعنی معلوم و نشان تو پیدا نیست .
۹- این سنگردی دو گانه است مصراع اول را دختر سروده است .

گلها ی جها ن چه بو الهوس (۱) میبا شد
 گل غنچه ده با غ همه کس میبا شد
 زنهار با ین طا یفه عاشق نشوی
 این طا ثفه یار همه کس میبا شد

* *

گنجشک زار و حلقه دم دام هستم
 سر د فترعا شقا ن بد نام هستم
 بد نام زده عشق تومیکن (۲) مرا
 بد نام زده را مه یار هستم هستم

* *

گنجشک زر زری (۵) از کو تل گـذری
 احوال مرا به یار دوری بیـری
 اول که روی گریه وزاری (۴) مه بگو
 دوم که روی دا غ جدای مه بگو (۵)

۱- بو الهو س : هو سبازوهر جای .

۲- میکن : یعنی میگویند .

۳- زر زری (بکسر هردو) صدای گنجشک را میگویند . و هم بکسی
 که بسیار گپ میزند . نیز اطلاق میشود طوریکه میگویند (بسیار
 زر زر مکن)

۴- گریه و زاری : مترا د فاست و به معنی گریه کردن . (وا
 زه نامک) اما زاری درین جانا توانی و بیچاره گی و در ماندگی
 را در دام عشق معشوق نشان میدهد .

۵- این سنگردی از سروده های دختر است

(م)

ما جوړه (۱) کبو تر یم ازخیل (۲) جد ا
 پار سال که قتی بود یم و امسال جدا
 پار سال که قتی بود یم قتی می‌گشتیم
 امسال که جدا شد یم به تقدیر خدا

* *

ما شی ما شی قبضه کاردم با شی
 شیرین بچه جان شب بکجا می‌با شی
 پیدا بکنم جایک شب باش ترا
 یک لحظه نما نم (۳) که تنها با شی

* * *

ما کوه به کوه بند (۴) به بند آمده ایم
 از خیل کبوتران مست آمده ایم
 از خیل جدا شد یم دل‌او گار (۵) هستیم
 . . . زار و خراب و خسته بیمار (۶) ستم

* *

مجنون (۷) بید کم ثمر (۸) نداری چکنم
 از حال دل‌م خبر نداری چکنم

۱- جوړه کبو تر : کنایه از عاشق و معشوق است .

۲- خیل (بکسر اول) دسته‌ای از کبوتران . و گروه و دسته
 های اجتماعی را نیز که پیوندهای نزدیکی با هم دارند نیز
 میگویند ۳- نما نم : نگذار مت . ۴- بند : در نزد شکار یا ن
 پنجشیر بویژه کسانی که به شکار آهو میل دارند همانجای کوه را
 میگویند که آهوان از آن راه‌آمد و شد کنند و از یک کوه به کوه
 دیگر خود را برسانند . ۵- او گار : افکار

۶- خسته بیمار : مرض مزمن مر ضیکه ذوب کرده بکشد .
 ۷- رک ، تعلیقات . ۸- ثمر : میوه و مفاد .

مجنون بیدك چرا نگونسار(۱) هستی
 آیا چون من بکسی گرفتار هستی
 والله که اگر چو من گرفتار شوی
 تا روز قیامت ز غمش خوار هستی
 * *

من آمده ام به دیدنت جانانه
 زنجیردردت بسته و شوییت خانه
 يك بوسه شبم بده یکی رو زانانه
 میری ز برم داغ به دلم میمانه
 * *

من آمده بودم تو نبودی خانه
 کافر شویت مرا کشید از خانه
 دین شویت به دین هندو (۲) ماند
 مهمان را کسی نمی کشد از خانه
 * *

من آمده بودم به امیدبسیار
 از کابل (۳) جانانه به پشت او یار
 یا خوست کلان میروم یا قلندهار (۴)
 این دره (۵) پنجشیر بتو باشد او یار

- ۱- نگونسار: سرا زیر راگویند (انندراج) سرپا ئین چون سرشاخهای مجنون بید به طرف زمین آویزان است از آنرو آنرا نگون سار میگویند. و سار علاوه از معانی زیادی که دارد به معنی مکان و جای و بسیار و زیاد هم ضبط شده است
- ۲- هندو: او و او پیوندند و او نسبتی است و به کسی گفته میشود که از هند باشد. ا مادرین جا به معنای کسی است که مسلمان نیست.
- ۳- رك، تعلیقات. ۴- رك تعلیقات.
- ۵- دره علاوه از معنای عامش در پنجشیر بصورت خاص علاقه داری حصه دوم را میگویند.

من آمده ام بدید نـست جا نـا نـه
 صد بر گـ سفید کم بر ای از خا نه
 صد بر گـ سفید کم درون (۱) حرم است
 باز آمده نـ مرا خدا میدا نـه

* *

من آمده ام ترا بـه بینم بروم
 راز دل خود با تو بگویم بروم
 راز دلکم گفته شو دیا نشود
 رخ دم کف پایکها ت بما لم بروم

* *

من بلبل و شید ای (۲) تو تاکی باشم
 در محنت و (۳) سو دای (۴) تو تاکی باشم
 پیشم نیای که ملامت خلقا نی (۵)
 از دور بـه تما شای تو تا کی باشم

* * *

من بلبل و گل ها ره دوست می دارم
 سر چشمه و کوهسار ره (۶) دوست میدارم
 قربان همو شوم به ماکر ده و قا
 من عهد و وفای یار ره دوست میدارم

- ۱- حرم : بفتحین گردا گرد کعبه و مکه و مدینه و حرمت و آبرو و جای محفوظ و نـز دفا رسیان . با لکسر اندرون سر
- ۲- شیدا : بمعنی آشفته و دیوانه (انند راج)
- ۳- محنت : بکسر اول و فتح ثالث آزا مایش و بلا و محن
- ۴- سو دا : جای فکر و خیال . (انند راج)
- ۵- یعنی از ترس ملامت و سرزنش مردم نزد یکم نمی آئی .
- ۶- کوهسار : جای که کوه بسیار باشد .

من ببلبل مستم و چمن نیست مرا
 من مردمسا فرم و طن نیست مرا
 یا ران و برادران شما خوش باشید
 کردم سفری که آمدن (۱) نیست مرا

* * *

من بنده به خالهای قطار (۲) توشوم
 من بنده به دل ناقرار (۳) توشوم
 تو تکیه به بالین (۴) زده ئی مینا لی
 من بنده به نالشیهای (۵) زار توشوم

• •

من بولهورسم ده با غدارم هو سی
 مرغ د لکم قید (۶) شده دم قفسی
 یک بوسه بده ز قید آزادش کن
 غیر از خودکت مه دل ندادم بکسی

* * *

من تا که درین غره (۷) نمایان (۸) شده ام
 رخ را برخ رودپرا جفان (۹) کده ام
 جی رود پر اجفان به مزارت داری (۱۰)
 د لگیر شده ام یار مه زود فرما ئی (۱۱)

- ۱- سفر یکه آمدن ند ارد و مرگ است .
- ۲- قطار ردیف شدن چندشی و یا حیوان بر یک مسیر و یارشته و یا دنبال هم قرار گرفتن می باشد .
- ۳- ناقرار : نا آرام . ۴- بالین : بر و زن کا بین ،
- با لشتی را گویند که در وقت خواب در زیر سر نهند (اندراج)
- ۵- نالش : آواز بلند که از سوز دل بر آید (اندراج)
- ۶- قید : بند و زندانی و گرفتار .
- ۷- رک تعلیقات . ۸- نمایان : معلوم و پیدا و پدیدار .
- ۹- رک تعلیقات . ۱۰- به مزارت داری ، سوگند به مزارت .
- ۱۱- زود فرما ئی : یعنی زودروا نه کنی .

من چا در سبز خود به صحرا زده ام (۱)
 خود را به میان موج دریا زده ام (۲)
 گر مرد استی و زین ملامت نه بترس (۳)
 من دستت پیدا منت بر آلا زده ام (۴)
 * *

من حاصل عمر خود ندیدم جز غم
 در عشق یار خود ندیدم جز غم
 یک محرم و همد می (۵) ندارم دلسوز
 یک مونس (۶) و غم خوری ندارم جز غم
 * * *

من دختر این کوهم و کوهسب با لا
 عاشق گیرم که با شد او بی همتا (۷)
 مثل خود کم همیشه دم کوه با شد
 نی چون دگران ز پیش من گرد جدا (۸)
 * *

من شسته با شمع خودت بیا یی او یار
 ما نند انارده در درائی او یار
 من صدقه گردن سفید می شمع
 رفتم ز برت به خام تما ئی (۹) او یار

- ۱- یعنی خود را مشهور کرد ام .
- ۲- یعنی خطر را بخود قبول کرده ام .
- ۳- یعنی اگر غیرت داری از ملامتی نترس و اقدام کن .
- ۴- این سنگردی از دختر است ۵- محرم و همد آشتی کننده و آنانیکه حریم خانه با شده همد م . هم نفس - انند را ج (درین بیت مولانا در مثنوی (دفتر دوم داستان بیدار کردن شیطان معایه) معنی هر دو کلمه به خوبی روشن میگردد .
- «سا لکان راه را همدم بدیم سا کنان عرش را محرم بدیم»
- ۶- مونس : همد و آرا می دهند ۷- بی همتا همسر و شریک (انند را ج)
- ۸- گرده جدا : یعنی گرد جدا
- ۹- خام تما ئی : خام طمع . این سنگردی از دختر است .

من ششسته بودم گلم (۱) ز در وازه گذشت
پیش نظیرم مثال شمهرا ده گسیذشت
از خا طر د شمنان (۲) صدایش نگیدم
آنر و ز سرم ما تم (۳) صد ساله گذشت

من ششسته بودم میان دان چیری (۴)
یارم میگذاشت مشال کسوک گذری
ای باد مگم خبر به پیشش بیری
دیدارش را اگر به بینم یلک گری

من قد ترا به رجبه (۵) در دیدم
دم پیش برت (۶) دو قبه (۷) زر دیدم
گفتم بروم دو قبه زر گیرم
افسو سچکنم ز ما نه (۸) را بد دیدم

من قد ترا میان گندم دیدم
دستمبال ترا بدست مردم (۹) دیدم

من کوه بکوه به راه (۱۰) بالامیرم
من دیدن حوض شاه (۱۱) مر دا میرم

۱- گلم یعنی عاشقم . ۲- دشمنان : یعنی بد بینان

۳- ما تم :: (بفتح اول وسوم) مصیبت و نوحه گری (اندراج)

۴- رك تعلیقات . ۵- رجه : طنا بی باشند كه جامه

و لنکی و چیزهای دیگر بر بالای آن اندازند

۶- برت : بفتح اول و دوم - سینه ات .

۷- دو قبه زر کنایه از پستانهای دختر است .

۸- زمانه بد: کنایه از اوضاع بد . ۹- مردم . درین جا به معنی

بیگانگان است . ۱۰- راه بالا : نام راهیست كه

به حوض شاه مردان منتهی میشود . ۱۱- رك تعلیقات .

نی همزه ره دارم و نیی تو شه (۱) به پشت
تنها هستیم همی قسم تنها میرم

* * *

من میروم و نگار کم (۲) میی ما ند
کوک و قفس و شکار کم می ما ند

* * *

من می میرم و گو رم کنید زود (۳) بزود
تا بوت مرانقش کنید سرخ و کبود (۴)
هر ر هگذری که گوید تابوت که بود
تا بوت (۵) همان جوان که نو آمد بود

* *

من یار (۶) تو ام نمیشوم یار کسی
دم دام (۷) تو ام نمیشوم رام کسی
صد پیا له زار (۸) اگر بدی مینو شم
هر گز نخورم شراب از جام کسی

۱- تو شه : بر و زن گو شه بو او مجهول زاد را ه که مسا فران
بردار ند .

۲- نگار بکسر اول - بمعنی معشوق و صنم (انند راج) .

۳- زود : بضم اول سر یسع و تیز .

۴- رك تعلیقات .

۵- تابوت : صندوقی که در آن مرده را گذار ند .

۶- یار : محبوب و عاشق و معشوق (انند راج)

۷- دام حلقه ایست که از موی ادم و یال اسب برای شکار پرند
گان سا زند .

۸- زار بجای زهر که نوشابه ایست تلخ و کشنده .

مہتاب را بہ بیسن کہ دم ہوا رنگین است
 شیرین یار جان دہ خانہ اش غمگین است
 غمگین تو نباش کہ غمگسارت خود کم
 این روز جدائی بہ سر چندین است

* * *

مہتاب توئی ستارہ (۱) روز منم
 ما پرچہ (۲) توئی مہر جہاں سوز منم
 دیگی کہ بجوش آید سرپوش منم
 آئینہ دختران رو پوش منم (۳)

* *

مہتاب سر در یا ابرش پارہ
 نیمش گلار غوان و نیمش لالہ (۴)
 ہر کسی بہ بار مرد ما ندلدادہ
 غفلت کردہ رہ رہ نگہ میدارہ

* *

مہتاب سفید ابر سیہ را ما نی (۵)
 کردی تو مرا از عشوہ ات (۶) حیرانی
 حیران شدہ ام بہ یک نظر دید نکت
 آیا چہ شود اگر کتبی پر سیا نی

- ۱- ستارہ روز : از نظر منجمان سیار ؤزہرہ میباشد کہ هنگام شام نیز پدیدار می گردد .
- ۲- ماہ پرچہ (ماہ پارہ) : بہاد بیات فارسی کنایہ از صا - حب جمال باشد (افند راج)
- ۳- این سنگردی سرو دہ مختلط زن و مرد است . دو مضراع دوم از دختر است .
- ۴- رنگ ابر سر در یا ست . ۵- یعنی با چہرہ سفید کہ داری پیشانی ات تشرش است ، صفت ہر خوردہ معشوقہ است .
- ۶- عشوہ : ناز نمایان و آشکارا .

مهتاب سفید بلند بیرای چیده شو د
 من شسته با شم ده درا ئی چه شود
 من صد قد مك ز راه دو رآمید . ام
 تو بكقد مك پیش من آ ئی چه شو د

مهتاب سفید دم بـرسنگ افتاده
 دم روی سفید دو زلف چنگ (۱) افتاده

مهتاب زده دم بـربالا خانه (۲)
 شیرین یا رجان نشسته قر آن میخوانه
 گاه میخوانه گاه ده بغل میبانه
 قر بان شو م آن چراغ پنج چشمه نه (۳)

مهر (۴) از تو شو د که مهربانی (۵) از من
 دم سبزه گک های ته نما نی بی من
 من شام و صبا بشینم اندر سر راه
 خانه ات (۶) خراب مرا کدی خسته وزار

مه قر بان ت شو م صند و ف (۷) گلداز
 به دوری شوی نكن خوب است و طنداز

۱- زلف چنگ : در صفا ت گذشته هم تو ضیح داده شد . که
 زلف همان دو دسته موی است که به دو طرف روی آویزان میباشد .

۲- بالا خانه : منزل دوم و سوم را میگویند .

۳- نوعی از چراغ که در نورآن قرآن کریم تلاوت میکنند .

۴- مهر : بالکسر . محبت . ۵- مهر بانی : لطف و شفقت
 (انند راج) ۶- دعای ((خانه ات خراب)) بمقهورم زنت

زن و شوهر را خانه ای یکدیگر بمیرد است - اکثر امیگویند .

۷- صندوف گلداز - نوعی از پارچه ای است از آن پیراهن

میسازند

به دوری شو ق نكن بيگانه می شى . . .
پس خاك وطن (۸) می شى ديوانه می شى

من صدقه شوم قد بلند چله را
ابروى كمان (۹) كا كل چنگ (۱۰) بچه را
يك بار اگر خدا مرا دم (۱۱) بد هد
يك بوسه زنم چشم قشنگ (۱۲) بچه را

-
- ۸- وطن : همان جای تو لداست .
۹- ابروئى كمان : این تصویرش را نه كمان همان چوب قو -
سى است كه در دو انجام آن زه تا فته را می بستند .
تا فته را می بستند .
۱۰- كا كل : موى بلند را كو يند .
۱۱- مراد : مطلب و مقصد ورسيدن به آرمانها .
۱۲- قشنگ : زيبا .

(ن)

نا لت (۱) به کسی که یازرن میبا شد
از ملك و جهان هسی و طن میبا شد

خو شحال (۲) کسی که یاردختر با شد
دختر که به يك عهد و سخنی میبا شد

نجر و (۳) سنگ است سرا ن (۴) نجر و سنگ است
دم سر ك سنگ دو دختر هم ر نگ (۵) است

خوردش گل سو سنی (۶) کلانش گلنار (۷)
از بابت (۸) خورده آن دل من تنگ است

• • •

نی طاقت بی (۹) دیدن رویت دارم
نی فرصت آمدن ندارم امسال

از ما خط بندگی سلام بسیار...

ما فرصت آمدن نداریم امسال

۱- نا لت : یعنی لعنت . ۲- خو شحال کسی : یعنی

خوش بحال کسی . ۳- رك تعلیقات .

۴- سران - بمعنی بالا و قسمت های بلند .

۵- هم رنگ : هم قسم هم شکل همگون .

۶- گل سو سنی : سو سنی گلی معروف که چهار قسم باشد.

۷- گلنار : یعنی گل انار . ۸- بابت : از خاطر از سبب

۹- بی دیدن : یعنی نادیدن . ۱۰- فرصت بضم اولی : بروای

کار و بهر . و نوبت چیززی . (انند راج)

(۵)

هر گز (۱) دل غم پرو ر من شاد نشد
 شاند یم (۲) تها ل دم ز مین با غ نشد
 هر کس که به یار مردمان دلداده . . .
 کا فر (۳) شده است زه ره نگمید اره

هر کس که در ین مقام طاعت (۴) نکند
 پیوسته نماز با جماعت (۵) نکند
 مسجد لب دروازۀ نیاید به نماز
 پیغمبر (ص) ما او ره شفاعت (۶) نکند

- ۱- هر گز : همیشه و مادام اند راج .
- ۲- شاند یم : یعنی غرس کردیم . ۳- کا فر : بکسر فا ، بمعنی سائتر پوشنده چون بیدین حق را میپوشد و با اسلام نمیگروند کا فر گفتند و فارسیان بفتح فا نیز استعمال کنند چنان که کا فر را با خنجر قافیم سازند از لطائف و مویده بمعنی رود بار بزرگ و کشاورز و شب تار یک و آنکه بالای زره جامه پوشیده شد . (اند راج) ۴- طاعت : فرمان بردن ، یعنی در ادای فرایض و وجوبات کوشیدند .
- ۵- نماز جماعت : نمازیست که در عقب امام خوانده میشود .
- ۶- شفاعت : خواهش کردن برای آمرزش گناهان ، شفا - عتگر بزرگ در روز باز پرس یعنی روز واپسین حضرت شارع بزرگ اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم میباشند .

هر کس که درین جهان زن میگیر ه (۱)
بم جان عزیز خود ستم میگیره
خلقا ن جهان اسیر یك زن گرد یـد
نا لت بکسی که او دو زن میگیر ه (۲)

-
- ۱- میگیر ه : میگیرد .
۲- این سنگردی شکو ه و تر اویده طبع مرد یست در عذاب
دو زن دا شتن بوده است .

(ی)

یاد ت بکنم د لم تپید ن (۱) گیرد
 آب چشم بر خ چکید ن گیر د
 آب چشم میر ود از جوی بجوی . .
 دم لبك جوی سبزه د مید ن گیر د

* * *

یاد ت که نمیکنم د لم پر در دست
 با زار خریدار تو هر جای گرم است
 شفتا لو و سیب و نا که سودا کردی
 کنگینه (۲) همانده ئی طما یم سر دا ست

* * *

یا را ن یا را ن شما عجب یا را نید
 یار میر و د و شما نمیگر دا نید
 یار میر و د و سال دیگر با ز آید
 تا سال دیگر زنده کجا می مانید

■ ■ ■

یار ب بدر خلق گدا یم نکنی
 شرمند و بخت و رو سیاه یم نکنی
 این موی سیاه از کر مت گشت سفید
 با موی سفید شرمسار م نکنی

- ۱- تپیدن - بفتح اول و کسر باه فارسی بمعنی گرم شدن
- ۲- کنگینه : بفتح کاف و کسر گاف - ظرفیست گلی که در بین آن دانه های انگور را میگذارند و سیرش را بوسیله گل میپوشانند و مسدود میکنند .

یار م را بگو که یار کت بیمار است
 رنگش به مثال کاه گل (۱) دیوار است
 گر میتا نی (۲) خوده بزودی (۳) برسان
 جان میکندو ما تلک (۴) د یـدار است

* *

یا ر م بسر بر ا در ت باد ترا (۵)
 يك بار نظر بكن تو بم سو يك ما
 من با نظر تو زار و حیران استم
 ای د لبر شوخ يك نظر كن ما را

* *

یار م ده دره (۶) خود م ده پـایان دره
 دستمال کتان شوم که با دم بیر (۷)
 با دم بیر به پیش یارم بیر . . .
 سر دم بغلش با نم و خوا بم بیر

* *

یا ر م سر در خود م سر در وا زه
 یا ر م گل سرخ خودم پنیر (۸) تازه

- ۱- کاه گل : گلی که با کاه ، مخلوط کرده دیوار ها را کاه کل میکنند چون رنگش زرد میبا شد معمولا اشخاص لاغر را با ین نام میخوانند .
- ۲- میتا نی : میتوا نی .
- ۳- خوده : یعنی خود را . ۴- ما تلک : یعنی معطل تو
- ۵- سو گند یست که در بین مردم شهر نیز معمول است .
- ۶- دره : بفتح اول فرا خنای بین دو کوه را گویند که بعضی عریض و طویل و تعدادی قصیر و تنگ میبا شد . مثل دره پنجشیر و در هزاره و دره پر یان ۷- این ۷- این سنگر دی از دختر است .
- ۸- پنیر : غذای است که از شیر میسازند .

هر کس به پنیر تا زه دست اندازد
دستش خشک شود پنیر بماند تا زه

* * *

یا ری میگیرم بلند و باریک باشد
دالان (۱) بلند خانه تاریک باشد
دالان بلند کنگره (۲) هاشیرازی
خود را میکشم برای عاشق بازی

* * *

یک چیه (۳) ستاره دم سربام من است
سه قوم مردم شمنک جان من است
گر امر خدا شود بیایم به وطن
دشمن چه سگ است خدا نگهبان من است

* * *

یک دسته گل گلاب دارم بوطن
مجنون (۵) شده است خبر رسانده است بمن
مجنون شده ام خوده بزودی برسان
داغهای جدائیت زده دم سرمین (۶)

-
- ۱- دالان - خانه طویل و کلان را گویند .
 - ۲- کنگره ، : بضم اول و ثانی بلند ی های هر چیز را گویند
عموما آنچه بر سر دیوار حصار و قلعه و دیوارهای دیگر سازند
 - ۳- چیه بضم اول دسته و تعداد
 - ۴- دسته گل گلاب : کنایه از معشوق است .
 - ۵- مجنون : دیوانه .
 - ۶- سنگردی از دختر است .

يك سيبك سرخ راه روا نی دارم
يك يارك خورد مهر با نی دارم

نی خورد است و نی کلان بودما فق (۸) جان
دم بر گیرم گر چه ارمان (۹) دارم

* * *

يك يارك نامراد كم (۱۰) دم نشر (۱۱) است
من رفته نمیتوانم مردم خبر است
مردم میگویند نشان یارت را بگـ
يك خال بگلودارد و گندم رنگ (۱۲) است

۷- سيبك «سرخ» : کنایه از معشوق است .

۸- مافق : برابر و مطابق .

۹- ارمان : آرزو .

۱۰- نامراد : به مطلب نارسیده و ناامید .

۱۱- نشر : بکسر اول و فتح دوم منطقه برف دار و سرد را
گویند . بنا به قاعده عمومی ، جغرافیا در نیم کره شمالی هنگام
زمستان نشیب های شمالی یعنی آن دامنه های کوه که به سمت
شمال مقابل اند . آفتابیی نیستند و برف زمستان درین
مناطق دیر پا و دوام دار میباشد . مناطق دیر پا و دوام دار میباشد .
برعکس نشیب های که مقابل جنوب اند . آفتابی و برف شان
زود گذر است . لذا در پنجشیر مناطق برف دار کم آفتاب را
نشر و مناطق کم برف آفتابی را پیتو (بفتح اول . سکون دوم و
را پیتو) (بفتح اول . سکون دوم و فتح سوم) میگویند .

۱۲- گندم رنگ : مثل گندم فر هنگ نو یسان رنگ را از
بیست تا سی و سه معنا کرد هاند که قسم و مثل و گونه از معانی
آنست .

توضیحات

ص ۱ س ۴ کر تگه .

کرته یا کرتن (بضم اول و سکون دو و فتح سوم) پیرا هن را میگویند در کتاب لغات فارسی افغانستان (۱) نیز به همین مفهوم ضبط است : در قطغن بو یژه اند رابنوعی از این ساختمان تن پوش را ((کرپه)) میگویند .

در پنجشیر در روزگار یکصنایع ماشینی سطح پائین داشت و مردم بیشتر به صنایع دستی در تهیه لباس اتکا داشتند از پنبه لباس خود را تهیه میکردند زنهای بوسیلۀ چرخه پنبه را در شب های سرد زمستان طولانی خزان و زمستان میرشتند و آنرا تنسته (بفتح اول کسر دوم سکون سوم و فتح چهارم) میماندند و سپس به جولاه (با فنده) میبردند و از تگۀ آن که بنام کرپاس ، شهرت داشت لباس میساختند کسانیکه توان خریدن پختۀ زیاد را نداشتند یک سیر پختۀ رامیرشتند و تا آنرا دوباره با پختۀ تبادله مینمودند و در برابر یکسیر تار دو سیر پخته میگرفتند و این معامله را دو ((تولك)) میگفتند و دو تولك ، چهار تولك هم میشد . بالا رفتن مقدار پنبه و تار پیوند بلا فصلی به فعالیت و جدیت و توانمندی کارمندان یک فامیله داشت و کسانیکه توفیق کار بیشتر را در این زمینه نصیب می شدند علاوه به اینکه مفاد نسبتا بیشتری را دستیاب میکردند حیثیت کارایشان نیز در همه گوشه های قریه طنین انداز می شد و زنان دیگر را زیر تا ئی قرار میداد .

لباسهای کرپاس که از رشتن و بافتن پخته بدست می آید دستارورد پر افتخاری بود که زنان و مردان و دختران

و پسران میبوشیدند که با سبک بسیار مقاوم و دیرپای بود علیرغم آنکه شستن آن با خاکسترو استق (بضم اول و سوم) جامه شوی (چوب کو تاهی به اندازه نیم متر و یا شصت سانتی که دارای قطر دو الی سه سانتی بود) در کنار جوی شسته میشد طوری که لباس را با لای سنگ هموار میبندند و با جامه شوی آنرا پیهم ضربات دنباله دار میزدند - تا اینکه چرك آن پاك میگردد و گرچه این شیوه از عمر کالامیکا هدا اما چاره آن جز این راه نبود .

لباس دخترهای جوان و کوچک را در نزد رنگریزان محل رنگ کبود میکردند و ایزارها را در خانه رنگ قرمز و این دو رنگ در سر تا سر پنجشیر عمو میتداشت .

سطح در آمد رنگریزان و رنگ فروشان از این ناحیه بالا بود . بعضی اوقات کرتن مردان را در خانه رنگ میکردند و رنگی که در کرتن مردان و پسران بکار میرفت مخلوطی از رنگ سیاه و سرخ بود کرتن کبود با همان ساختن مقبولی که داشت بسیار خوب نمود میداد و رنگ کبود لر بای دختران جوان را بیشتر میکرد . و اگر دختران کرتن کبود در بر داشتند ، در سنگردی ها از کرتن کبود به همین مناسبت سخن رفته

است . تهیه این نوع لباس با آمدن فایده های نساجی اهمیت خود را از دست داد و تاجای فروکش کرد که نه از چرخه اثری مانده و نه هم از جولانمری و امروز دیگر کسی که بافتن را به همان اصول بتواند سراغ ندهد ، یمو اگر به ضبط و ثبت بنحوه کاربرد دستگاره بافندگی آنها اقدام نمائیم در واقع به غنای فرهنگی عامیانه خود خواهیم افزود و آنرا از نابودی مطلق نجات خواهیم داد .

ص ۱۳۵ « آهو بره سفید خال گرد نکم »

آهو بره علاوه از اینکه مفهوم ((بچه آهو)) را میرساند از اسمای معشوق نیز میباشد (۲) و قتی ما شعر را در محک امتحان

میز نیم و آنرا با معیارهای علمی طرف ارز یا بی قرار میدهیم دیده میشود که شعر محصول قریحه و تخیل و من عاطفی شاعر است .

و قریحه و تخیل و من شاعرانه از دشته های محیط شاعر میگیرد . هر کس اگر سراینده اشعار ادبی باشد و گویند ه آفرینش های شفا هی با زهم شناخت اشیا ی ما حول در غنا- مندی و توان یابی قریحه و اندیشه او اثری سخت موثر و عمیق دارد . چون آهو بره که بنا برزیبای ذاتی ای که دارد طی سده ها سمبول زیبای در شعر بوده ، است و کسانیکه در کوه پایه ها زندگی میکنند تخیل شان از دشته ها بسیا ر مایه فراوان میکنند .

سراینده این سنگردی آهو بره سفید را که گردنش با داشتن خال سیاه دلفریب تر شده است به معشوق خود تشبیه کرد ه است چون زیبای معشوق در نظرش اوج گیرنده است لذا از اشیا ی محیط هر زیبای محیط هر زیبای دلفریب را می بیند آن را به معشوق خود تشبیه میکند و گفته مو لانا عبد الرحمن موثر همین تخیل است که میگوید.

بسکه در قلب فگار و چشم بیدارم توئی

هر که پیدا میشود از دور پند ارم توئی

و این پندارها سرسری و تو خالی نیست همه از خود مبنای اساسی دارد که احیاناً همان تجارب و شناخت از اشیا و محیط است . ما در سنگردی ها چنین مواردی بسیار برمیخوریم که روشنگر سطح شناخت گوینده گان اعم از دختر و پسر میا شد .

از آنجا که ((هر شئی مقداری از خصوصیت محیط خود را حفظ میکند)) به همان پیمان در قریحه و اندیشه گوینده گان اثر میگذارد و آهو بره و تشبیهات آن مصداقی را ستین همین اثر پراگنی ها است .

ص ۵۹. «از کو تل طالقان».

بعضی از سنگر دی ها بنا به روا بط استوار فر هنگی که بین باشندگان شمال و جنوب هندوکش بر قرار است از سروده های عامیانه بدخشان و قطغن که بنام ((فلك)) شهرت دارند متأثر است و حتی در هر دو محیط این تداخل تا آنجا عمیق است که سنگردی بنام فلك و فلك بنام سنگردی موجود است. این سنگردی هم از همان سنگر دی های دویو ندی است.

کو تل یا کتل مرکب است از دو کلمه (کوه + تل) بمعنی معبر ایست که بر کوه ها احداث میشود از آن طریق کوه صعب العبور را عبور میکنند. و چنین معا بری در هندوکش مخصوص در افغانستان که يك کشور کو هستانی است با لعموم زیاد است ما از بدخشان تا غور و هرات کو تلهای زیادی مثل کو تل خاواک کو تل پارنده، کو تل سالنگ، کو تل اقرباط... و غیره را معرفت داریم که کو تل طالقان یکی از آن همه است.

طالقان که هم اکنون در تشکیلات ملکی کشور ما مرکز ولایت تخار است در تارینخ و جغرافیای تاریخی از دید مورخان و جغرافیه نگاران کنار نیامده است. پیش از تقسیمات ملکی ۱۳۴۴ تا لقان در تشکیلات ملکی افغانستان حکومت کلان بود که موقعیت جغرافیای آن بین خطوط ۶۹ درجه و ۱۶ ثانیه و ۴ ثانیه و ۷۰ درجه و ۱۳ دقیقه و ۴۸ ثانیه طول البلد شرقی و ۳۶ درجه و ۶ دقیقه و ۱۶ ثانیه و ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه و ۲۰ ثانیه عرض البلد شمالی قرار دارد. منطقه ایست حاصل خیز و ثمر بخش. رودخانه های خان آباد کو کچه ساحه آنرا سیر آب میسازد.

مردم آن زراعت پیشه بودند و صنایع دستی در قراوروستا های آن سطح بلندی دارد.

باشندگان توانع آنرا بیشتر تا جکان و اوزبك ها و پشتون ها تشکیل میدهند. بزکشی از سپورت های رایج این منطقه بود و اسب را علاوه از اینکه بخاطر استفاده در امور

کشای و رزی و مال داری نگاه میکنند به منظور بزکشی نیز
تربیه مینمایند . پیدای و رعمده زراعتی آن گندم و برنج و پنبه
است . (۴)

نالقان تخارستان سفلی رادر بر میگردد . جغرافیة نویسان
قرون و سطی ازین منطقه در آثار خود یاد آور شده اند . اصطخری
آنرا بنام طایقان ضبط کرده و از شهرهای بزرگ تخارستان
میخواند . (۵) بقول ابن حوقل شهر تالقان ، شهر یست بنایافته
در هامون که از کوه یکتیر پرتاب فاصله دارد و مساحت
آن با اندازه یک چهارم بلخ و باغها و تاکستانهای فراوان
دارد (۶) در زمان تالیف اثر ارجناک جغرافیای بنام حدودالعالم
تالقان مرکز ضرب سکه از نقره استخراج شده . معادن
پنجشیر بود و امور آنرا سامانیان اداره میکردند . (۷) طالقان
بنابر موقعیت حساسی که از دیدگاه جاصلخیز و رشد صنایع
دستی بویژه بافندگی داشت (۸) نام و آوازه آن در قرن چهارم
بالا رفته و آنرا دارای بازار بزرگی ساخته بود که ساخته
ها و بافته های اهل حرفه و صنعت در آن بازار عرضه میشد (۹)
و امروز نیز طالقان همان موقعیت و ارزش را در کشور
داراست .

کوتل تالقان که کسی به سهولت از آن عبور کرده نتوانسته
احتمالا راهی بود که تخارستان سفلی (تالقان) را به تخارستان
علیا (بدخشان) پیوند میداد زیرا هر کوه کوتلی میداشته
با شد چنانکه بیدل در همین مفهوم بیان میدارد .

معنی بلند من فهم تند میخواند

سیر فکرم آسان نیست کوهم و کتل دارم (۱۰)

ص ۱۲- ۱۴ کولاب :-

کولاب که بگفته منیور سکی امروز بنام هو لیک خوانده
شده از توابع جمهوری تاجکستان است در قرن و سطی نیز شهرت

آن عام بود . در یای که با آن ناحیه منسوب است داری دو شاخه میباشد که بنام های یخ سو (اخشو) و قزل سو ——— نا میده میشود . کولاب با حصرت امام نزد يك است (۱۱) کولاب که آب شیرین آن مجرای برای نفوذ در سنگردی های کشور است در قرن وسطی از منطقه تلان بود . و تلان با بلخ پیوند سخت محکم و استواری داشت . بار تولد کولاب را ، کلیا بضبط نموده از رود آن که یکی از شاخه هاییش اخشو است به تفصیل ذکر کرده است و ما بضبط بار تولد را نظر به ضبط منیورسکی و قرائت هر دو رابه ناحیه ((هلبوك)) تا جکستان تشخیص میدهیم (۱۲) .

بلخ که امروز نام ولایتی از صفحات شمال کشور است در قرون وسطی شهرت آن در ماورای قلمرو اسلامی گسترش یافته بود از فارباب تا خلم رادر بر میگرفت و شامل ربع خراسان بود . پرو فیسور بار تولد در باره بلخ فشرده ای از تاریخ و اهمیت جغرافیائی آن تحقیق ژرفنگرانۀ کرده است . به عقیده بار تولد اهمیت بلخ در مرکزیت آن بوده ((یعنی بفاصله واحدی از مرزهای شرقی و غربی و شمالی و جنوبی بخش شرقی متمدن و با فرهنگ ، آریای قرار داشته)) و زمانی که هنوز سراسر آسیای میانه آریائی تحت حکومت يك شاه یا امیر قرار داشته بلخ پایتخت کشور بوده . . . و بنا به اخبار مولفان اسلامی بلخ در زمان ، ساسانیان اقامتگاه یکی از چهار مرزبان خراسان بوده (۱۳) . و مولف گننام حدود العالم در باره بلخ چنین داد سخن میدهد ((بلخ شهری بزرگست و خرم و مقرر خسروان بوده است اندر قدیم و اندروی بناهای خسروانست با نقشها کار کردها عجب و ویران گشته و آنرا . نو بهار خوانند و جای بازرگانان است و جای بسیار نعمتست و آب و دان و بار کده هندوستان است و او را رود یست بزرگ از حدود بامیان برود و نزد یک بلخ به دوازده قسم گردد و به شهر فرو د آید و همه اندر رکشت بزرروستانهای روی کار

شود و از آنجا ترنج و نارنج و نیشکر و نیلو فرخیزد و او را شهر ستانی است با باره محکم و اندر ربض او بازارها بسیار است» (۱۴) بلخ و محاسن و مفاخر آن در سیر تاریخ چنان بسیار است که تدوین همه آنها ایجاب چندین جلد کتاب قطور را میکند که به همین مختصر اکتفا میشود.

ص ۲۸. س ۱۲- رگ او خطا است :-

رگ همان لوله‌های تنبیه‌درو جود انسان که خون بوسیله آنها در سرتا سر بدن سیران دارد. اما در اصطلاح مردم پنجشیر رگ را مبنای وراثت و اصلیت میدانند و اصطلاحات (بدرگ) و (رگ خطا) را بیشتر در برابر زنان و مردان بی‌ادب بی‌پاس بی‌آزمنای خویشان دارمغور خود ناشناس - بی‌اعتنا به شیوه و سنت‌های محیطی ناموافق بدگذران، ممسک، بخیل، حاسد، تمام خبرکش و بالاخره کلیه افعال ذمیمه بیا ن میدارند بد رگ و نیک رگ در معیارهای اخلاقی و روحی در پنجشیر اساس اخلاقی دارند کسانیکه رویه نیک اخلاقی‌اش چندان روشن‌نهاد شده در بعضی حلقه‌ها و فامیل‌ها بحیث بدرگ و خطا یعنی بی‌ذات و ناجنس شناخته میشود و روزها و شب‌ها بر شخصیت او تبصره‌ها صورت میگیرد و پدر و مادر اعضای درخو را ندرز و نصیحت فامیل را از بیاد کردن چنیون سرنوشته‌تر سنایمیسازند و میکوشند که بدرگ بسودن کسی را که لغزش‌های اخلاقی دارد به سلسله نسبیه ما در و یاپدر اگر چند سال به عقب هم میرود روشن سازند.

ص ۳۸- س ۱۴- میگویم زلیخا :-

منظور از زلیخا همان زوجه حضرت یوسف علیه السلام است که کارکردهای آن در داستان‌های منظوم حضرت یوسف و تفاسیر قرآن کریم آمده است. و در ادبیات ما طی ده‌ها سده

زلیخا سمبول حسن و جمال و زیبای و دیگر پهلوی های دو ست داری و دو ست گیر ی و عشق ورزی بوده است .

این نقش او نه تنها در ادبیات رسمی بلکه در آفرینش های شفا هی مردم با تندی قابل وصفی جلوه گر است .

زلیخا به ضم اول و فتح لام تصغیر زلیخا که صیغه صفت مشبه باشد مونث از لخ ما خود از زلیخ که با لفتح بمعنی جای لغزیدن پاست چون زن معلومه بحسن و جمال محل لغزیدن

پای عقل بیندگان بود لهذا بدین اسم موسوم شده یا آنکه به کمال لطافت و صفابندش به غایت صافی و ملمس بود ازین باعث به محل لغزیدن مناسبتش دیده زلیخا نامش کردند . و این تصغیر

بجهت ترحم و محبت است یا برای تعظیم . و بعضی محققان نوشته اند که مولد زلیخا ملک مغرب است اسم اصلی او بزبان سریانی راعیل بود . اسم زلیخا که شهرت دارد وضع کرد عرب است و این کلمه مصحف و مقلوب «ازنت» باشد .

عرب در اول آنرا با الف و لام تزئینی گمان برده و (الزنت) گفته و سپس بی الف (زینخا) خوانده است و یادراول (الزینخا) می نوشته سپس الف لا ۲-۱ ال تعریف شمرده و در حذف آن

«زینخا» و «ذلیخا» کرده اند . شاعران ما در دواو-ین خویش از عشق ورزی زلیخا بارها سروده های پرداخته اند که ذکر آنهمه درین مختصر ممکن نیست و به همین یک بیت از سعدی که میگوید .

هر کجا سروقدی چهره چویو سف بنمود

عاشق سوخته خرم چو زلیخا بر خاست

و یک بیت از لسان الغیب حافظاکنفا میکنیم که میگوید :

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت بیرون آرد زلیخا را (۱۵)

ص - ۳۹. س - ۳ چشمه شمیانه:-

شمیانه بفتح اول و سکون دوم . و فتح نون قسمتی از بخش های دره حصار که مر بو طقریه شصت رخنه پنجشیر میباشد .

این دره نظر به حصهٔ بخشیهای سنتی مردم که دره ها و کوه ها را برای تعیین علفچر و استقادهای دیگر جهت فلاحت و زراعت تقسیم کرده اند به منسو بین قریه شصت تعلق دارد .

در باره حصا رك و داستان آمدن شاهجهان برای کشیدن معدن یا قوت ولال وماندن اوچند وقتی در این دره داستانسی بر سر زبانهاست . و حالا درهمین دره حوضیست که بنام (حوض لالان) خوانده میشود گرچه آب انبار نیست ، اما آواز حرکت آب از زیر ریگ های انبوهی که طی قرنهای دیگر انباشته شده اند بگوش میرسد . در کنارچپ (حوض لالان) لطمهوا ری به قلعه کوه است که آنرا (پیتوینیا لو) میگویند . و از زبان مردم شنیده شده که نیا لو هندوی بود که در همین پیتو افزارو آلات حفر معدن (لعل) را از آهنمیساخت و کوره های آهنگری اش در این جا فعالیت میکرد . درکنار نیا لو جای دیگری بنام ((شای جانو)) است که این اسم را ما خود از نام شاهجهان امپراطور ذوقمند و هنر و ادب دوست نیم قاره هند میدانند که برای استخراج لعل و یا قوت در (شاه جانو) خرگاه زده و جریان حفر معدن را زیر نظر داشت . علایم چنین کارکرد های در همین منطقه بوضاحت دیده میشود و آن جای است که فقط دو یا سه ماه سال از برافتمی میباشد و بس . و دیگر درجریان سال بر ف در آنجا پاییده داراست .

و شمایانه که چشمهٔ آن درسنگردی ها طرف ستایش سرا -ینده قرار گرفته است پیوندی ازدیدگاه و جهت تسمیه به همین داستان تذکار یافته دارد . شمایانه در اصل شمایانه است و شایمانه خیمه بزرگ و سرپهن را گویند . سقف پهن و پارچه نظر به لفظ را بیج در تکلم امروزه دهند ، (ناظم الاطبا) آنرا سایبان و آفتابگردان قید کرده است و سراپرده نیز یکی از ضبط های دیگر همین فرهنگ است و دردیوان نظام قاری چنین میخوانیم:

بقدر سرا پرد ه و کند ل ا ن چه از شا میا نه چه از سایبان
و از هما ن شعر بیت دیگری :

شرح قما ش مصری و جنس سکندری

بهر شا میانه های سکندر نوشته اند

و از ین گفته دو لت شاه سمرقندی پیو ند شا میا نه و سا یه بان
بخو بی نمو دار میشود .

((معا ینه و مشا هده کردم که گنجشکی به سا یبا ن سلطان
آشیا ن کرد و بیضه نهاد چون وقت رحلت از آن منزل رسید . سلطان
فراش را متعهد شا میا نه گذاشت تا آنو قت که گنجشک بچه
پرورد و پیرا ند سا یبا ن فرونیارد . (در شرح حال عمق بخاری)
(۱۶) و چشمه شمیا نه که منظو ر زیبا و حلاوت با لا دارد میتوا ن
گفت که ایجا ب بر افزا یش چنین شا میا نه را به سا حت خو د
مینما ید نا م شا میانه با شمنان نیز بی را بطه نیست و شمنان
به گفته صا حب انجمن اراء کسی را میگو یند که به سبب دو ید ن
یا تشنگی و بار بر دا شتن نفس به تنگی بز ند و با نك و نعره
دما دم با شد از تشنگی و درین معنی مصحف شما است که فراش
و بسا ط بز رگ را گو یند (۱۷)

ص - ۴۱ س - ۵ الف نا مه

الفنا مه نوعی از شعر است که شاعران باریف الفبا از الف تا یا
يك بیت میگو یند طو ر یکه هر حرف را به نو بت در آغاز همان
بیت میاور ند تا آنجا که به نگارنده رو شن گرد ید ه الفنا مه در انواع
شعر دری شا مل نیست و شاعران بزرگ ما که دو او ین شا ن رو -
شنگر هوا ز ین شعر ی اند شعری بنام الفنا مه ندار ند . استا د
جلال الد ین هما ثی که خدا وند رحمتش کند دو کتبا ب
بسیار ار جنا کی که بنا م صناعات واد بی تا لیف کرده بحث مشروعی
در فصلی جدا گانه در انواع شعر پر دا خته است که از شعری
بنا م الفنا مه و نحوه سرا یش آن سرا غی نیست (۱۸) .

اینو ع شعر چکیده قر یحه وطبع سخنو را ن محلی است . و
 سا خته و با فته خصوصیت های فکری خود شان نیز میبا شد.
 در زیر برای روشن شدن هرچه بیشتر این نوع شعر خوانند
 گان و هم پژو هسگران د رانواع شعر دری . الفنا مه ای از
 میرزا محمد متخلص به فقیر ی شاعر پیشینه پنجشیر که افزون
 به یکصد سال در روال ادبی این منطقه سا بقه دارد می آوریم
 تا نحوه سرایش الفنا مه نزد پژو هنده گان واضح گردد .

- الف : از عشق تو جانم چه خراب است هنوز
 ب: بسو یم بنگردیده پر آ بست هنوز
 ت و ث : تا ثمر افکند بجانم غم تو
 ج و ح : جان حزینم ز غمت گشت خراب
 خ : خدا نیست که حسنت بجهان کرد عیان
 ذر : ذره تقریر کنم درد تـــــــرا . .
 ز : ناله عاشق مسکین چو ز باب است هنوز
 س : سر رشته بختم چه به خواب است هنوز
 ش : شهنشاه جهانی همه جویان تواند
 ص : صد دیده جان غرق باب است هنوز
 ض : ضعف دل عاشق چه عجب سا خته ئی
 ط : طمع کردن ما لعل خوشاب است هنوز
 ظ : ظهیرم من دل داده به ظلمت صنما
 ع : عارت بمن خسته جوا بست هنوز
 غ : غافل مشو از ناله شام و سحرم
 ف : فدا شد دل و دینم نه حساب است هنوز
 ق : آمده قسمت که ز روز از لی . .
 گ : کار عشق است که با رنج و عذاب است هنوز

ل : لعل لب خود را مکن هم — از شر ا ب
 م : موم است تنم سوز بتا ب است هن — و ز
 ن : نه هم چون من سرگشته بود هیچکس
 و : و ر هت همه سینه کباب است هن — و ز
 ه : هزار آه بر آید زدل خسته من
 لا : لاله من داغ پر آبست هن — و ز
 ی : یکی بین که فقیری همه وقت همچو سمک
 تشنه لب گشته در یمن بحر نر آبست هنوز (۱۹)

ص ۴۱ - س ۱۳ - سر حدشو فہ :

قریه شو فہ فر جا میں روستای در بخش علیای دره
 آبد ره مر بوط هزار خانه پائین پنجمیر است دره آبد ره مقابل
 قریه تا واخ به سمت جنوب دریای پنجمیر موقعیت دارد . کوه
 مشتمل بر چندین روستاهای خورد و بز رگ مثل گنه ، کنگو ،
 گیم ، کر ، غلبک و شو فہ میباشد در قریه کر مزار است که بزم
 شاه ناصرخسرو شهرت دارد . عقیده مردم بر آنست که ناصرخسرو
 زما نیکه به بد خشان می رفت درین غار چهل گدشتا ند
 یعنی چهل روز گوشه گرفته و عزلت اختیار کرده است و سپس
 آنجا را ترک گفته است . در جوار همین مزار آبشاری است که در ایام
 زمستان از بالا تا پائین یخ ضخیم و عریض آنرا می پوشاند .
 هنگامیکه شصت روز زمستان سپری گردد . مردم قریه گردر هان
 روز شصتم هر چیزی که در خانه های خود پخته اند . باخورد برداشته
 دسته جمعی در نزد یک همین غار کنار یخ آبشار میروند
 و پختگی ها را با تفاق صرف می نمایند و روز را با شور و شعف
 زاید الوصفی به پایان میرسانند در انجام مراسم برای سعادت
 و نیکوی مردم و سال مر فہ وآرام دعا مینمایند و جانب
 منازل خود گام برمیدارند . هنوز چند متری از غار و آبشار
 فاصله نگرفته اند که یخ از بالا به پائین می افتد و پارچه پارچه
 میشود و مردم این جریان را به فال نیک میگیرند و در پذیرش

استند عا ی خود امید وار میشوند و این مرا سم را در پنجشیر بنام ((کور بلای کرچی)) می نامند شو فیه در آخرین قسمت د ره آبد ره است و دو قسمت دا ردیکی ده پائین و دیگری ده بالا. راه آمد و شد از آبد ره به حصار ك از همین قریه شو فیه است مردمان شو فیه تند مزاج و مغرور هستند چرا نان به نمانیش ظاهر ی خویش علاقه مفراط دارند.

در باره وجه تسمیه آن بانیست اظهار کرد که به غالب گمان ممکن است از کلمه سوف برآمده باشد. طرز تلفظ کلمات درین مردم چنین احتمالی را ممکن میسازد. گرچه در فرهنگ کلمه سوف آمده است بفتح اول به معنای آله است از چوب یا سنگ و مانند آن که بدان زمین زراعت را برابر کنند بمعنای زدودن و جلا دادن چیز را (۲۰) و اینکه این کلمه در سر نوشت نام قریه شو فیه چه نقشی دارد بر مادر ست مسلم نیست اما جانشین شدن کلمه شو فیه بجای کلمه سوف بیشتر مورد تأیید دارد.

ص ۴۳-س ۱ - قول :-

قول (بضم اول و سکون دوم) در زبان گفتاری و لهجه را ئیج پنجشیر دره را میگویند و این اصطلاح در بردارنده مفهوم، وسیعی است که بزرگتر یمن دره که باشند گان زیادی را در نفس خود جا داده تا کوچکترین آب بردگی را احتوا میکند. هرگاه آب يك منطقه زمین زراعتی زارده رده کند میگویند

((آب زمین را قول قول کرده)) ازین مفهوم چنین مستفاد میشود که هر آبروی که اثری از آن در دامنه کوهپایه ها جلب نظر مینماید بنا م قول یادمینماید. مثل قول شتل، قول خوغر، قول تاواخ، قول شایه قول زریه، قول اریوت، قول آریب و غیره و ازین حد کوچکتر را نیز با این نام میخوانند قولها نتیجه اهتکال آبی طی ملیونها سال اند.

ص ۴۳- س ۸- عقیق و مرجان.

سخنو را ن ما عقیق را بخا طر رنگش که شباهت به لب معشوق دارد در اشعار خود بر سبیل کنایه و استعاره و تشبیه آورده اند و در برهاس قاطع نیز به همین مناسبت عقیق ناب را ((کنایه از لب معشوق و اشک خو نیز عاشق و کنایه از شراب لعل انگوری)) آورده است. و نصیر الدین طوسی در اثر پر ارج خود ((تنسوخ نامه ایلخانی)) در باره عقیق چنین میگوید.

((عقیق نیز از انواع است. و از همه زرد صافی شفاف بهتر بود. معدن او در زمین عربست و حجاز و از بسیاری که هست زیادت قیمتی ندارد. و عقیق با خود داشتن بقائی نیکو دارند و مبارک شناسند. و آنچه سرخ باشد از او زیور بسیار میسازند. و نوعی دیگر تیره رنگ است، او را زیادت قیمتی نباشد. (چاپ بنیاد فرهنگ ایران سال ۱۳۴۸ ش، ص ۱۱۵)
مرجان: مرجان نوع دیگری از جوهرات است که برای تزئینی و پیرایه دادن بکار میرود. رنگ آن سرخ است گویند از دریامیرود و مر وارید ریزه را نیز گویند (برهان قاطع) و بنام های سید و مر وارید نیز آمده است نام قسمتی از جانوران نیز است که بدن آنها بر اصل تقارن شعاعی ساخته شده است.

از این زیوردر پنجشیر گلوبند و دست بند میسازند و گلوبند را در دست دختران نو جوان، می بندند و گلوبند و دست بند از رشته های مرجان طوری ساخته میشود که پهن می باشد.

ص ۴۳- س ۱۱- چوب زرنگ،

زرنگ درختی است کوهی که از چوبش گوی چوگان و تیز و جناغ، زین اسب کنند و گویند آتش چوب آن بسیار دیر بماند. حکیم اسدی گفته:

بچو گان چو برداشت گوی زرنگ
 ز بیمش بگرد درخ مه زرنگ (۲۱)
 وزرنگ . زرد چو به را نیز میگویند - چنانکه فرخی
 گفته :

زیر برگ اندرا بپنداری چو در زر روی زرد زرننگ (۲۲)
 در کوه پایه های پنجشیر که از بلند سر بر آسمان میسازند و بگفته شاعر سخنور این دره زیبا سید محمد قاسم متخلص به قاسم :

آهو ش همه گوشه افلاک جریده
 آهو بره اش سینّه افلاک مکیده

همانطوریکه عمق شان از جوات هرات مملو است ، سطح شان از دشتن انوار درختان میوه دار و بی میوه سرازند که زرنگ یکی از آنها است . چوبش مقاوم . شعله دار و دیر پای است .

ص ۴۳ - ۱۴ شاخ زرننگ:

کلمه زرننگ با همین حرکت معانی زیادی دارد . که یکی از آن همه معانی نخچیر ، آهو و بزکوهی است و در قرن و سطرکی که میادین آب دانی و شهرها غلبه داشت و امر او شاهانی که عیاشی و خوشگذرانی از شیوه های سلطنت شان شمرده میشد بیشتر اوقات خود را به شکار صرف میکردند . و فرخی در مورد شکار زرننگ میگوید :

تا شکار شیر بینی کم گرامی سوزنگ
 آن شکار اختیار است این شکار اضطرار (۲۳)

ص ۴۵ - ۸ ، دندان تو چون در .

در (باضم و تشدیدراء مهمله و تخفیف آن) فارسیان بر مطلق مر وارید اطلاق کنند و در لغت عرب در : بوزن صرمر وارید کلانرا گویند در (بضم اول و فتح دوم) جمع و . . . یتیم و مکنون و خوشاب و غلطان و و تاب و شاهوار از صفا
 است .

علی رضا تجلی گوید :

پر آبله شد چو خورشید هر چند گفتم
يك دا نه نشد حاصل ازین نه صدم
باطن همه نا کامی و ظاهر همه کار
لب تشنه و سیرا بچو بخرم (۲۴)

و شاعر دیگری در همین معنی در قالب طنز و طنز گونه
چنین میگوید :

صد در میان يك صد فاستدم نمی زند
يك بیضه غ دارد و فریاد میکند

ص - ۴۵، س ۱۲ بویت به قلنفر.

قلنفر ترکیب اصطلاحی از قرنفل است و صاحبانند را ج
در باره قرنفل چنین مینویسد (۱ قرنفل - بفحشین و ضم فا
گلی است معروف : معدن آن هندوستان است و اصل آن گرن
پهل بوده و معنی گرن پهل به لغت هند یعنی گل شعاع
زیر که بر آن گل که سفید است رنگهای گلگون از شعاع
آفتاب می افتد و زنان اهل هند آنرا در سوراخ گوش کنند که
سوراخ گوش بسته نشود و دیار سی آن گل را میخک خوانند
و مشهور است و قرنفل غرب است درین رباعی ذیل از ابوال
المعانی بیدل :

یارم هر گه که در سخی میاید بوی عجبش از دهن میاید
این بوی قرنفل است نگهت گل یار آنچه مشک ختن میاید

ص - ۴۸، س ۱۲ رخساره :

رخساره (بضم اول و سکون دوم) خد را گویند اما بجای رخ
که به تمام چهره اطلاق میشود نیز ظرفیت استعمال را دارد
صائب درین معنی میگوید :

خون به لبهای عاشق کردن میچکد چون عرق ز رخسارش
صلح داد است آب و آتش را آتش آبدار رخسارش
صبح عید است در دل شب قدر در شبستان زلف رخسارش (۲۵)

ص ۴۸، سه ما تم :

ما تم ، بفتح او ل ثا لست مجموع مردم در اند و ه یا شادی و نزد عامه مصیبت و نوحه گری است طاب آملی میگوید : این دیده تر گهی که ما تم گیرد طوفان راپیش اشك خود کم گیرد گویند ز بحر ابرنم گیرد لیک ابر یست مرا که بحر ازو نم گیرد عرفی شیرازی راست :

عادت عشاق چیست مجلس غم داشتن

حلقه شیونزدن ما تم هم داشتن

و صائب اصفهانی راست :

مزدست تا سف از مرگ سیه کاران

که خون مرده راهرگز کسی ماتم نمیگیرد (۲۶)

ص - ۴۹، ۸، گبر .

گبر بفتح او ل سکوت ثانی بمعنی خود و خفتان و هم بمعنی مغ باشد که آتش پرست است . پور دارد عقیده دارد که این لغت از آرمی گرفته شد و با کافز عربی هم ریشه و هم معنی میباشند . و در ترکیه نیز (گور) گویند که آن اصلاً بمعنی مطلق مشرك و بیرون از دین ایست ولی در ایران اسلامی به زرتشتیان اطلاق شده و معنای در این استعمال نوعی استخفان بکار رفته است . این کلمه باوجه اشتقاقی که بعضی از پارسیان هند درین مورد گفته اند و آنرا از ریشه هنروارش به معنی مرد دانسته اند هیچگونه ارتباطی ندارد)) (۲۷) درین سنگردی گبر به مفهوم کافرو مشرك و بیست پرست استعمال شده و گوینده از کار برد این کلمه منظورش خدا نافرست و بد دینی بوده است .

ص ۵۲، ۱۶- ناز و کرشمه

ناز ، بسکون زای نقطه دار . بمعنی نو خیز و نورسته باشد واستعنا ی معشوق را نیز گویند از عاشق که مبنی باشد بر انگیزا

نیدن . شوق و درختی که عربان صنو بر خوانند و با یمن
معنی بازای فارسی هم آمده است . مثل نازو نوژ (لغت
فارسی) . . . سعدی میگوید :

خواجه با بنده پری رخسار چون در آمد ببازی خنده
نه عجب گر چو خواجه حکم کند و ین کشد بار ناز چون بنده (۲۸)
و سنا بی در معنای ناز چنین میگوید :

ناز کم کن چو سنا بی بر سرمشتی خسیس
تا شوی در گلستان وصل خو با ن جفت ناز (۲۹)

و ناصرخسرو قباد یا نبی بلخی را در معنی ناز سخنان نغز
است اینطور .

ای کهن گشته تن و دیده بسی نعمت و ناز
روز ناز تو گذشت بدو نیز مناز
ناز دنیا گذر نده است ترا گر بهشتی
سزدار هیچ نبا شد به چنین ناز نیاز
گر بدین ناز ترا باز نیاز است امر وز
آن ترا تخم نیاز ابدی بود نه ناز
آز آن ناز گذشته بگرفتست ترا
بنده آن ناز ترا چیست مگر مایه ناز (۳۰)
کر شمه بکسر اول و فتح آخر که میم با شد بر وزن فرشته
بمعنی ناز و غمزه و اشاره به چشم و ابرو با شد .
از رود کی :

ناز اگر خواب راسزا است بشرط نسزد جز ترا کر شمه و ناز (۳۱)
از سلیمان ساو جی .

لطف تو با عروس جهان یک کر شمه کرد
زان یک کر شمه این همه غنج و دلال یا فت (۳۲)

ص ۵۳ ، س ۱-۱۰۰ غو .

ساو غو بضم غین ، ظرف چو بی است که از دستاورد های نجاران
محیط با بکار بردن چوب مخصوص که اغلبا از بید است میباید شدتخته

ناز کی از چوب را در آب میگذارند تا خوب نرم شود آنگاه هر دو انجام تخنه را که قابلیت انعطاف را داراست. با هم وصل میکنند و با میخ يك جا میبندند. و در روز گاران پیش هر دو انجام را با تسمه های از رشته های چوب میدوختند. ساغو دا ثره ئسی شکل بوده و دیوارهای بعضی ساغو ها تا پنجاه سانتی ارتفاع و پنجاه سانتی حتی زیاده تر هم قطر میداشته باشند در این نوع ساغو در حدود پنج سیرغله هم گنجانیده میشود ساغو اقسام کوچکتری هم دارد که از ساغو در حمل توت تازه توت خشك، گندم و دیگر حبوبات استفاده میشود در جریان تلخان کردن از ساغو کار میگیرند. کسی که با يك چمچه کلان که کولیز (بفتح اول، سکون دوم، کسر سوم و سکون چهارم) نامیده میشود توت را مشتک میکند یعنی توت را در گلوی سنگ آسیاب می اندازد در جلوی خود ساغوی کلانی را میگذارد و آنرا از توت خشك پر میکند تلخانی کردن در سردترین روزهای زمستان که از پائیزه قوس تا اخیر جدی را احتوا میکند، صورت میگیرد.

ساغو گك برای چیدن توت در هنگام تابستان بکار میرود. در پنجشیر هر زن و دختری که وظیفه گردآوری بادریزك (توتی که با دآنرا میریزاند و از زیر درختان همه روزچیده میشود.) را دارد ساغو گك را بر دست چپ گرفته و با دست راست توت ها را چیند و اگر توت زیاد ریخته باشد. ساغوی کلانی را نیز با خود میبرد و ساغوی گك های پریخته از توت را وقتا و فوقتا در ساغوی کلان میریزند. بهتر یست توت بادریز است و از توت بادریز توت دست چین حاصل میشود.

در (لغات عامیانه فارسی افغانستان) (ساغو) به معنی پیمانها در قطن و بد خشك و تخار. ضبط شده است در حالیکه ساغو تنها به معنی پیمانها نیست اما اکثرا پیمانها

بو سیله آن صورت میگیرد و کاربرد آن در این مورد تنها ویژگی و لایات متذکره نمی باشد و مولف این کتاب در این باره استنباطی را مرتکب شده است و ما غو از صنایع دستی پنجشیر است همانطوریکه در بالا گفته شد نجات را ن ما هر آنرا میسازند حتی تعدادی از آنها را با نقوش گوناگون زینت هم میدهند.

ص ۵۳ س ، ۱۰ - پر غمزه .

این اصطلاح مرکب است از پر- غمزه .
پر همان معنی مملو را دارد و بضم اول خوانده میشود و مقابله خالی است .
غمزه (با لفتح) ، اشاره کردن به چشم و ابرو مژگان است .
از امیر خسرو .

چندین چه غمزه میزنی از بهر کشتنم
صید تو نیست زنده مکن رنج دست را

طالب آملی میفرماید :
خون نیا ز در رگ و دلهافسر ده گشت
در جنبش آرنشتر سر تیز غمزه را

از صائب :

از تیر غمزه اش دل دیوانه پر شده است
بیرون روم که از پری این خانه پر شده است (۳۳)

شیخ عطار در این معنی چه میگوید :
تیر بـا ران همه شاد دل غم آن غمزه غـمـا ز کند
نظیری نیشاپوری را در این معنی سخنان نغزی است :

خطاب غمزه خمار تو بـمـن زانست
که مست حرف خودم سازی سخن بکشی

و جای دیگر در همین معنی :

سد جنگ در ایمان و از آن عشوه فریبی
سر درخ زقرآن و از آن غمزه خدنگی (۳۴)

امادر سرو ده که این اصطلاح عا شقا نه بکار رفته تنها مفهومی چشم بازی را نمی رساند بلکه به معنای پرنخوت بی پروا و بی اعتنا نیز می باشد .

ص ۵۴ ، س ۱۳ - در خیل .

در خیل (بفتح اول ، سکون دوم و کسر سوم) نام قریه است از ر خه پنجشیر که از لحاظ نفوس دو مین قریه درین منطقه به شمار میرود این قریه در میل دریای حصارک و دامنه کوهی بنام ((عاروس سنگ)) احراز موقعیت کرده است . و کوه عاروس سنگ که از نظر تقسیم چرای گاه ها بین در خیل شصت و بخشی خیل مشترک می باشد ، در تائمین تعدادی از ضروریات مردم این قریه موثر است ، دریای خروشان و کف آلود پنجشیر از سمت شمال و غرب این قریه عبور میکند و پلی این قریه را با ر خه ارتباط میدهد . که بنام (بل در خیل) شهرت دارد ازین پل مردمان قریه حصارک و مرستان و غجی و نولاه و دیگر باشندگان ر خه استفاده مینمایند .

مردمان در خیل با فندگان ماهری بودند و بهترین کرباس که در توضیحات همین کتاب بر عنوان ((کرن)) آمده است از دستاورد های قریه در خیل بود . صنعت بافندگی درین قریه تا فعال شدن فابریکه نساجی گلبهار به صورت چشمگیری روز تا روز اوج میگرفت اما فابریکه گلبهار چنان لطمه بر پیکر آن وارد کرد که امروز اثری از آن هم کارگاه ها دیده نمیشود .

قریه در خیل از لحاظ داشتن درختان تنومند توت ، زبیا و سرسبز جلو همیکرد و چشمه که در بین قریه بود به شهرت این قریه می افزود زیرا در فصل تابستان نه تنها مردمان ر خه بلکه سیاحین خارجی نیز برای توت خوردن در آن چشمه رهسپار در خیل می شدند قریه در خیل از پل در خیل تا مرستان گسترده است و تعدادی از منسوبین آن در قریه ای بنام

(گل ز نگر) که در بالای قریه حصا رک موقعیت دارد مستقر شده به کسب و کار اشتغال دارند.

در سرطان ۱۳۵۷ سیل مدهشی از دره حصا رک سرا زیر شده قسمت زیاد قریه در خیل رایک قلم به ویرانی کشاند و اکثر درختان ممراراضی زراعتی را نابود کرد و چنان ویرانی را بارآورده که جبران دو باره آن مر بو طبه تلاش میزد و امر طولانی بود. در در خیل دو قوم مردم بنام های قره بیگ و بز میخیل زندگی دارند که سطح رقابتشان تا حد خصومت بالاست در سال ۱۳۵۰ جنگ شدیدی بین همین هر دو قوم متخاصم رخ داد که منجر به کشته شدن چندین کس گردید. این رقابت ریشه تاریخی دارد و رواج آن مردم در خیل از هر دو قوم پیشینه این کشیدگی را به سلسله بالای برنده فرزندان خود را از جریان آن آگاه میسازند و این خصومت را به آنها گو شزد مینمایند که هیکه قریه در خیل در دامنه آن پیریزی شده است. بنام عاروس سنگ معروف است و این نام داستانی دارد که در نزد کلیه مردم رخنه شایع است در تیغه کوه دو کمر به شکل ((عروس و شاه)) نظری بینندگان را به خود جلب میکند و این داستان چنان است که :

بین خانواد از آبدره و خاندا نی از مسرشتان طرح خویشاوندی ریخته شد و سرانجام روز عروسی فراهم رسید و داماد با لشکریان خود آبدره از طریق تیغه کوه در خیل تیرک گفت و جانب خانۀ عروس را در مرستان قصد کرد آنگاه که مرا سم نکاح پایان یافت و عروس را از منزل پدرش بیرون کردند از همان تیغه کوه رهسپار خانه داماد شدند چنانکه داماد و عروس مطابق به سنت مروجه آهسته در پی هم دیگر روان بودند مادر عروس متوجه زیور را ت خود دید که دخترش هر چیزی را که داشت دزدیده و غارت کرده است این عمل شنیع چنان

نگارنی به مادر داد که از سوز دل چنین دعای کرد ((خدا و ندا این عروس و تمام لشکریان و تخت و بختش را سنگ بسازد)) این دعا که از نهاد سوز ناک ما در منشا گرفته بود مستجاب شد و همه کسانی که با داماد و عروس در راه بودند به شمول تخت عروس در مرستان به سنگ تبدیل شدند. در تیغه این کوه جای را بنام ((چهل دختران)) میگویند و باور مردم چنان است که چهل دختر از آبدره به استقبال عروس آمده بودند در همین جا که رسیدند ایشان نیز هدف تیر دعا قرار گرفته به سنگ بدل گردیدند بنابراین داستان این کوه را عروس سنگ میگویند و قریه در خیل در دامنه این کوه قرار دارد. و وحه تسمیه این قریه نیز از نام (دره) گرفته شده است یعنی خیلی که در دره زنده گی دارند. زیرا این مردم قدیم تر یمن باشندگان میل دهن در دهره حصا رک میباشند.

مردمان در خیل سرمست شاداب مهمان نواز غیر تمند و شجاع و سخی و جواد اند. درز حمتکشی و کار مقام شان سخت رفیع و بلند است. شادابی و سرخوشی، و ظرافت از خصلت های روشن شان میباشد. مردمانی سرشار از ادب و اخلاق اجتماعی اند نقش این مردم در حفظ ادب شفاهی پنجشیر بیشتر از دیگران است و ایشان حامیان سنن و ادب اند و فرهنگ عامیانه و پنجشیر از محفوظات تعدادی از ذوقمندان مردم در خیل دستیاب میگردد.

ص ۵۴، س ۱۵ - خیلا خیل:

در درون قریه شصت که کلانترین و پرنفوس ترین قریه در رخنه حتی در پنجشیر است گروه های در محلات جدا گانه زنده گی دارند که جای یکی از همین گروه ها را ((خیلا خیل)) میگویند. که به ((فتح اول و سکون دوم و لام کشید و وکسر خا)) خوانده میشود و (خیلا نام جد بزرگ آنانی است که به این محل منسوبند تعداد خانه های ده تا دوازده باب

با لغ میشود از تباط قومی شان با ملك داد خیل است . و ملك داد خیل با شنندگان قسمت اول شصت را میگویند که در بردارنده با شنندگان قریه حصار ک نیزهیا شد .

قریه شصت که سمت شمال و شرق رخه را احتوا کرده است . علاوه از خود قریه محلات دیگری را نیز در بر دارد که عبارتند از : قریه حصار ک در دره حصار ک قریه جمال ورده - (شمال دره) در دره پیاوشت سر تنبسه ، در دره کوت (بضم اول فتح دوم و سکون سوم) محلات دیگری مثل فتح الله ششه و کداره . با این ترتیب ساحه این قریه از کنار دریای پنجشیر تا کوه زروی در شمال رخه گسترده است . در دامنه کوه زروی قریه غراسان و کلانتر خیل و زنگر (بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم) موقعیت دارند که از توا بسع قریه شصت اند .

ص - ۵۴ ، س ۱۵ - خیل :

خیل بکسر اول و سکون دوم قومی و گروهی را میگویند و این طرز تلفظ مردم است این کلمه در سرزمین ما برای شناخت دسته های اجتماعی کار برد زیادی دارد و روابط قبایل و عشایر بر مبنا و مفهوم آن استوار است و در پنجشیر کلمه خیل اساس و مبنا ی پیوندهای قومی و گروهی بالاتر از آن حتی اجتماعی میباشد و تا آنجا این کلمه در حیات با شنندگان این دره زیبا کسب اهمیت کرده است که همه ارز شمه اجتماعی را در آن خلاصه میکنند و در رشد اهمیت دوست ها و دشمن ها ارزش کلمه خیل چشمگیر است .

در تاریخ خراسان این کلمه دیرپا و پیشینه است و در فرهنگ ها و سیعاه را یافته است و ادبانی بکرات آنرا در اشعار خود آورده اند خیل . بفتح سوا ران و اسپان و این جمعی است که واجد ندارد بعضی جمع آن را خیول گفته اند و فارسیان به معنی مطلق جماعه و گروه استعمال نمایند خواه ملائکه و جن باشد خواه انسان و سایر حیوانات و بعضی چیزهای دیگر

مثل خیل خوا ب خیل شرا ب خیل و خیل سبزه و غیره آن ، خیل
زنان و مردان نیز آمده .

سلمان ساو جی میگوید :

ای آنکه در ملاك عدلت نمیدهد خیل حریف از چمن و لاله زاردست
برخیل لیل رایت اگر تیغ کین کشد دارد کشیده لیل زذیل نهار دست
آصفی هروی گفته :

خیل ملك از پر تو شمع رخت امشب
پر وانه صفت سوخته ئی برق تجلی است

شیخ سعدی میگوید :

چو مردا نگی آید از رهزنان چه مردان لشکر چه خیل زنان
از سرو ده های سلیم :

از درون سینه باشد سادۀ لوان
همچو خیل ماهیان آب پیدازارها

هوای کعبه کوی تـ و مضطرب دارد
چو خیل مورسرا سیمه ريك صحرارا
به صحرا شد پرا گنده بیکبار
چو خیل اشترا م کـ رده کوهار

شبانسی داشت هم چون عقل هو شیار
زخیل گوسفندا نشی خبردار

چنان جستند از جا اهل ماتم
که گفتی خیل را غی خوردۀ برهم

درختا نشی چوخیل دیوگستـاخ
فگندۀ از خصوصت شاخ برشاخ (۳۵)

ص-۵۵ ، س ۱ - ده بنگی :

ده بنگی (بفتح با و کسر گاف) نام ده کوچکی در بخش سفلاي
دره پیاوشت است . هرگاه روندهای از پل بخشی خیل جانب
پیاوشت را قصد نمایند . نخستین قریه ای که در آن گام میگذارد.

ده بنگی است . در باره چگونگی نام گذاری آن چیزی نمیدانیم
اما اینقدر معلوم است که .

بنگ : با لفتح و سکون و گاف گیا هی معروف و مسکرو و با
لفظ زدن و رساندن و بمعنی خوردن و نشامند شدن .
از گفته شفا هی :

برساند بطاق ابرو و یت هر زمان بنگ و کو کنارسپش
از کمال خجندی :

میزند بنگ صرف برشد جان عاشق از نوش باده عنبی است
گرچه الشیخ کالبنی مثل است کالبنی نیست شیخ ماکنبی است
و کب بر وزن عرب بنگ را گویند که بمعنی ورق الخیال
خوانند (۳۶)

و بنگی (بفتح با و کسر گاف) کسی را میگویند که بنگ را
استعمال نماید .

اگر با نظر داشت ترکیب نام این قریه قضاوت نماید
باید نام آنرا ناشی از استعمال بنگ درین قریه بدانیم که
موردی ندارد . اما نگارنده باین عقیده است که نام این
دهه از کلمه ((بنه گاه)) یعنی ((بنگاه)) گرفته شده است .
((بنگاه)) بمعنی ((جای بنه و ساز و برگ سپاه و خانه
و سرای)) آمده است از سرودهای فردوسی در شاهنامه :

و دیگر که با من ببندی کمر بیا بی برشاه پیر و زرگر
ز چیزی که آید ربما نی همی تو آنرا گرانمایه دانی همی
بجای یکی ده بیایی ز شاه مکن یاد بنگاه توران سپاه
برفتند زانپس به بنگاه خویش به خیمه شد این ، آن به خرگاه خویش

از منوچهری :

بنگاه تو سیاه زمستان بغار تید

هم گنج شایگانیت و هم در شاه هوار (۴۷)

واقعیت این ده نیز مصداق چنین نامگذاری است . همه
میدانیم که پدیدها در روند تکامل به اکمال خود دست می
یابند .

ص-۵۵، س ۲، قا بضان :

قا بضان نام سومین قریه از قراه بز رگ ارا ضی ایست
 قریه نسبت به قرای دیگر رخنه معمور تر و شاداب ترست مردمان
 آن متشبه در امور اقتصا دی انداز آنرو سطح ثروت مند ی شان
 همیشه بالاست ، درین ده مدرسه ای پی ریزی شده که مدت
 های مدید مرکز بخش دانش و علم فقه اسلامی در منطقه
 کشور بود بازاری پر از مال و اجناس طرف نیا ز مردم درین
 قریه فعالیت دارد . حکومت پنجشیر در دوره اما نی و پس
 از آن تا سال های ۱۳۲۰ ه در همین قریه قابضان مرکزیت
 داشت و موی سفیدان تا مرو ز نیز بجای نام حکومت نام قابضان
 را می برند . و در سنگردی که از نام قابضان یاد آوری شده ،
 ناشی از همین امر است و نشان دهند حکومت در قابضان
 میباشند .

در باره وجه تسمیه و زمان مسمی شدن این قریه به نام قا-
 بضان چیزی نه میدانم و مردم از علت و انگیزه اصلی
 این نام آگاهی ندارند . در فرهنگ ((قابض (بکثر ثالت و
 سکون (۳۸) ضاد معجمه) به پنجه گیرنده و شتابی کننده در رفتار
 از مرغ و خیران بشتا برانند)) معنا شده است . و مبنی بر-
 شیوه عمومی قابضان ، جمع آنست . اگر معنای کلمه را ملاک
 فضاوت خود در زمینه یا فتن ریشه نامگذاری قرار دهیم ،
 باید بگویم که در پیشینه های دور کسان درین قریه بوده اند
 که چنین صفاتی را داشتند که نام قریه مصداقی از شیوه کار
 کرد ایشان میباشند .

قا بضان در جنوب غرب رخنه طوری احراز موقعیت کرده است
 که حواشی ، جنوبی و شرقی آن به سواحل دریای خروشان
 پنجشیر منتهی میشود زمین زراعتی قابضان خیلی حاصلخیز
 و بسیار سرسبز است دیوار سنگی در کنار زمین ها زراعتی
 چندان دیده نمیشود در همه پلوانها آب جاریست و
 علف زیاده دارد .

مدرسۀ قاضیان پس از مدرسۀ شخصیت قدیم ترین مدرسۀ
 نه تنها در پنجشیر بلکه در حوزۀ شما لی است . این مدرسۀ را
 آخوندزاده تگاب بنیان گذاری کرده و مدرسۀ مویده مولوی
 عبدالمنان تگابی که از علمای جید و متبحر زمان خود شمرده
 می شد وظیفه خطابت و تدریس را در آن عهده دار بود . از سال
 ۱۳۴۰ به بعد در اثر تلاطمهای مولوی عبدالوهاب پیافشتی
 (متوفی ۱۳۵۰ هـ) این مدرسۀ به حیث مرکز بزرگ تدریس تبدیل
 گردید در حدود هفت الی هشت مدرس جید . طالبان علم و معارف
 لاسلامی را پیگیری آن مدرسۀ مینمودند و شما دتنامۀ میداند
 و دستار بسته میکردند . از سال ۱۳۴۸ هـ آن جنب و جوش و شور و
 شغف فروکش کرد و تعدادی از مدرسین مثل مولوی عبدالواحد
 عبدالله خیلی مربوط علاقۀ داری حصه دوم پنجشیر و دیگران
 دست از تدریس برداشتند . و فقط یکی دو کس که چندان بایند
 در آمد اقتصادی نبودند به پای داری خود در این راه ادامه
 دادند مدرسۀ قاضیان به همّت مردمان رخه در پرتو مساعی
 حاجی پادشاه میریک تن از خیراندیشان رخه (متوفی بسال
 ۱۳۶۳ ش) مدرسۀ قاضیان بشکل پخته و اساسی اعمار
 شد .

مردمان این قریه فرهنگ دوست و پر تلاش اند و بعضی از
 آنها در مدرسۀ بسیار کمک خوب میکنند .

ص ۵۵ ، س ۵ - زنگار :

زنگار - زنگ : چرکی را گویند که بر اثر نم بر آینه و فلز
 نشینند ، بمعنی مجازی تیره گی :

از فر دوسی :

نبا ید که باشی بدین تنگدل ز تیمار یا بد ترا زنگدل
 چو پولاد زنگار خورده سپهر تو گفتی به قیر اندر اندودچهر

از ناصرخسرو :

سخن را تا نداری ضاف و بیرگ ز دلها کی زداید زنگ و نگار (۳۹)

۵۷ س ۱۴ - کنده وزولانه :

کنده یا کنده ء یا : (بضم اول فتح دال) ، چوب کلان و سنگین که سو را خنچند داشته باشند که پای گنجه را ن در آن انداخته بند کنند .))

زولانه در اصل زاولانه میا شد که بر و زن گاو خانه ، بندی است از آهنی که بر پای ستور و مردم دیوانه و مجرم نهند .

نا صر خسرو گفته :

بشهر تو گر چه گرانت آهن

نشانی تو بی بند و بی زولانه (۴۰)

کنده بیشتر براه دیوانه ها استعمال میشود اما زولانه یا زولانه آله ایست برای بند کردن مجرمین بکار میرفت .

ص ۵۹ ، س ۱۱ ، قول پرنگال : (پر نیغال)

مفهوم قول در توضیحات گذشته تذکار یافت که همان دره را میگویند . این کلمه در سرتاسر پنجشیر با نزد خاص و عام است . پرنگال (پر نیغال) دره ایست به طول چهار الی پنج کیلو متر در سمت شرقی قریه سنگی خان دره هزاره علاقه داری حصه دوم پنجشیر این دره که نگارنده در سرطال سیزده صد و پنجا و پنج ش تا پایان آنرا سیر کردم به نورستان می پیوندد عرض دره اندک است در بخش علیای دره جلگه سبزی بنام صد برگ زار افتاده است که مردم سنگی خان در آن جا در فصل تابستان اغیل میروند . صد برگ زار منظره زیبا و قشنگی دارد این دره رود تند و شتابنده ای دارد که در هیچ نقطه آرام حرکت نمی کند . معا و نیز این رود خیلی اندک و کافیهست اما منبع تمام آن غار در قسمت آخر دره است و در همین حصه پرنگال به نورستان پیوندمی یا بدبدر آمدن آب رودخانه ازین غار اسباب حیرت هر بیننده را فراهم میسازد زیرا چشمه های

در بعضی منا طق مثل تنکه صیادتا شقر غا ن . چشمه شفا ی بلخ و د یگر جای ها به ظر فیت نهرد ید ه شده است . اما به پیمانہ يك در یا تا حال چشمه ای راسراغندا ریم . تنها همین چشمه هست که از بطن خود آبی به ظرفیت يك در یا بیرون میریزد . در گاه زار قول پر نکال گیا ہی بنا م (کمی) (بفتح اول و دوم) موجود یست که برای خورشحووانا ت بو یژه اسپ گیا ہی سخت فر به کن و نیرو بخش . شکار آهو و کبک برای سر گر می صیادان دستیاب میگردد .

در باره کلمه پر نیعگال با یدگفت که در اصل نامیست نورستا- نی از لهجه کنه ز بان نورستان و متشکل است از سه کلمه : پر، نیع ، گل پر ، بفتحین . بمعنای آنطرف است . نع بکسر اول و سکون دوم در آخر عین ، به معنای پائین میا شد و گل - بفتح اول و سکون دوم ، دره و جای آباد و معمور را میگویند و بفتح اول نیز تلفظ میشود بدین ترتیب پر نیعگال ، اسم درست و کامل این دره است و در آنطرف پائین را معنا میدهد .

ص، ۶۲ - س ۲ - خوست کلان :

منظور از خوست کلان همان خوست در ولایت پکتیاست که بین ۶۹ درجه و ۳۹ دقیقه و پنجاه و هشتم تا نیه طول البلد شرقی و سی و سه درجه و پنج دقیقه و بیست و چهار تا نیه عرض البلد شمالی واقع است (۴۱) منطقه ایست هموار و سرسبز در گذشته این جلگه فاقد آب صحیح بود و کسانیکه در آن جا سفر میکردند به خصوص بخاطر گذشتن مدت عسکری در اثر گرمی و پشه به مرض ملاریا و یا اسهال مصاب شده اکثرا بدرود حیات میگفتند و بتعداد زیاد عساکری که از مناطقسرد مثل پنجشیر به خوست میرفتند اکثرشان میمردند . این جریان برای مادران و پدرانی و عسکران يك رویداد رعب انگیز و تکان دهنده بود . از همان روزیکه نام يك جوان به قرعه عسکری ظاهر میشد او از اینکه درخوست سوق نشود دستخورد هراس میبود و اگر به خوست سوق میشد نگران و تشویش مرگ آور

بازپشته کشنده ملار یا در جبه زارهای خوش است همدست شده آن
بیچاره را به دار اعدام میفرستاده‌مین علت بود که جوانان از
عسکر شدن در خوش است بسیار میترسیدند.

ص ۶۲ - س ۲ - لوگر :

لوگر یکی از ولایات افغانستان بوده و در جنوب کابل موقعیت
دارد. راه پکتیا از بین آن میگذرد. منطقه ایست سرسبز و حاصل
خیز و مردم آن باشه‌مت رزمنده شجاع و دلیر اند، این ولایت
در تشکیل اداری خود دارای سه حکومت بنا می‌ی: برکی برک،
محمد آغه، و ازروود و علاقه داری بنام های خوش و چرخ را داراست.
مرکز ولایت پل علم نام دارد. (۴۲) در روزگاری که غزنویان
در اوج عظمت و قدرت خود سیر میگردیدند و قسمت اعظم ممالک
شرقی خلافت را در تصرف داشتند لوگر اهمیت ویژه‌ای را دارا
بود. راه غزنین و کابل و بلخ حتی هند از قلب لوگر عبور میکرد.
داستان گرنفتری امیر یوسف پسر سبکتگین را که در بلیق لوگر
اسیر شده و به قلعه سجاوند که آن نیز در لوگر واقع است فرستا
ده شد، قدوه خان تاریخ مورخان تاریخ فرهنگ ها ابولفضل بیهقی
سخت مشروح و با تفصیل نگاشته است (۴۳) آنچه که در باره وجه
تسمیه لوگر در قاموس جغرافیای افغانستان نبشته شده جدا قابل
تأمل و در خور تحقیق است و مستند بکدام سند مؤثق نیست.

ص ۶۳ - س ۱ قاش سفید سنگ:

قاش در لغت پاره درازی رامیگویند که از چیزی جدا شده
باشد و در زبان گفستاری پنجشیر هر جای پاره شده را که لب
هر دو پاره از هم دور باشد قاش میگویند و همچنین قاش به
پیشانی گفته میشود بنام قاش سفید سنگ در دره های پنجشیر
جای های زیادی است و اینکه درین سنگردی از کدام قاش سفید

سنگ نام برد ه شده است درست و شن نیست . چون سنگردی
ها زاده فضا و هوا بی کوه پاهایه اند و سرایند ه گان زاد همین
مادر و پرورد ه چنین بستری اندلذا نام شان مناظر د لکش کوه
ها هم درین سرود ها بیا ن گردیده است .

ص ۶۷ ، س ۷ مر واری (مروراید) :

دا کتر محمد معین در حاشیه برهان قاطع را جمع به مر وارید
چنین پژوهشی بعمل آورده است: (مر وارید - بضم اول پهلوی
Morvarit از یونان Margharites
عربی

لولو ، در جسمی است سخت در خشان ، صدفی و مدور در
درون یعنی حیوانات صدفی مخصوصا صدفهای مر وارید
تکونین میشود و آن در اول نشوسیلان دارد سپس منجمد و سخت
گردد . برنگ سپید دری در آیدتر کیبالت آن عبا ر تست از آب
و مواد آلی و کاربنات و کالسیوم و آنرا غواصان ازاعماق
دریاها (از بحر احمر تا استرلیا مخصوصا حوالی سراندیب
و خلیج فارس) صید کنند در افسانه های قدما آمده که صدف به
هنگام نیسان به بالای آب آید و دهان بکشاید و قطره باران
را ببلعد و همان قطره به مرور اید بدل شود . (۴۴)

ص ۶۵ - س ۵ ، میزک توت:

میزک (بفتح اول سکون دو م و فتح سوم) توت دست چین و یا
به عبارت ادبی توت سر ه شده را میگویند و آنچنان است که
در هنگام حاصل توت باد زیز کرا که روزانه زیر درختان چیده
میشود و توت تکانه که هر هفته گرد آورده میگردد هر دو توت
را در بام هموار میکنند پس ازدو روز شصت یا هفتاد فیصد
خشک میشود برای اینکه حرارت افتاب آنرا نسوزند بروی بام
مثل راش میسازند که آنرا را شک میگویند و از همین راش
همه روز ه میزک می چینند میزک از توت باد زیز ه بیشتر و خوبتر
بدست میاید توت میزک درختان و هنگام تلخانی نیز چیده می-
-

شود و برای خوردن با چهار مغز در شب های زمستان نگهداری
مینمایند.

ص - ۷۰ ، س - ۴ ، مشك :

مشك بضم یا بکسر اول (خراسا نیان بکسر میم و اهل ماوراء
نهر به ضم میم ادا مینمایند) ماده ایست خوشبوی و به چهار قسم
پیدا میشود. و منبع تولید آن حیوانات از جمله آهوی در سر
زمین ختا است. دکتر محمد معین در حاشیه برهان قاطع را جمع
به مشك پژوهش در خور تحسین کرده که ما را در شناختن هویت
این ماده بسیار یاری میدهد. طوریکه نگاشته است: ((مشك
در سانسگرت Muska مصغر Mus (موش) یونانی

Moskos لاتین Muscus فرانسوی و انگلیسی Musc

عربی مسك (بکسر اول) گیاه گوید اهل فارس بکسر میم
و اهل ماوراءنهر بضم میم خوانند در نسخه ترجمان البلاغه
مکتوب به سال پنجم و هفت هجری، مشك بضم اول ضبط شده و با
کاف فارسی اصبح است و آن ماده ایست ماخوذ از کیسه مشکین
با انداز تخم مرغی مستقر در زیر پوست شکم آهوی ختائی
|غزال مسك Muskdeer) نر و قتیکه تا زه باشد بروننگ

شکلات و لزج است. اما خشک آن به صورت گرد دارای طعم کمی
تلخ و بوی تند است آنرا به عنوان اساس بسیاری از عطریات
بکار میبرند (۴۵)

در ادبیات دیرینه زبان دری از مشك بسیار یاد شده است و
موی معشوق را به مشك تعبیر مینمایند. و شیخ
عطار درین مفهوم چه خوب گفته است:

ای مشك ختا خط سیاهست خورشید درمخریده ماهست
هرگز بخطا خطی نیفتاد سرسبز تراز خط سیاهت (۴۶)

ص - ۷۰ ، س - ۱۴ ، زعفران :

زعفران ماده ایست زرد رنگ که در تعویض دمی نیز از آن
استفاده میکنند زیرا قابلیت حل شدن را در آب دارد. با قلم نی
زعفران را مینویسند. صاحبانند راج در باره زعفران و اوصاف

و کمال آن مطالب خوب و بی قسم و پر دارد . ((زعفران ، با فتح
ع بهندی کیسراست مفرح و مقوی خواص و مصلح عفو نت
خلط بلغمی و مد ربول و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر
و احشا و آلات تنفس و موثر نشاط و ضحك و ما دامیکه در خانه
با شد ، چلیپا سه در آن خانه نیاید . و طلا از تشبیهات او ست . محمد
اسحق شوکت

عیار رنگ عاشق گردد از بخت سیاه کامل

طلای زعفران راجه هندو محک باشد (۴۷)

و چهره های زرد و خزان شده را بیشتر به زعفران تشبیه
مینمایند و رنگ زعفران همان رنگ و یا سیمای را میگویند که
در اثر الام زنگی ما هیت خود را از دست داده باشد .
ص، ۷۳ ، س ۴ سه قوم :

قوم در ترکیبات اجتماعی بعد از خیل است . از نظر همبستگی
گروهی چند خیل را در بر دارد . پیوند های درونی قوم در بروز
حوادث بیشتر روشن میگردد در بین سنگردی همبستگی سه قوم
در برابر رویدادی که منجر به بردن دختر می شود تبیین
گردد است .

قوم در مدراک و ماخذ با اعتبار دوره های گذشته که
قلم و اندیشه را از چو و قاری بوده بجای گروه و دسته استعمال
شده است . بیپایه که بدو نه هیچگونه دلیل و برهانی از کبار
مورخان و فحول نویسندگان دوره غزنوی به حساب است
قوم را همه جا در بدل گروه و به همین معنا بکار برده است و آنهم
گروهی که نزد يك بوده و پیوند استوار تر داشته است . در گرفتار
ریاریارق که از سپهسالاران دور سلطان محمود بود و به
روز چهارشنبه نزد هم ربع الاول سال ۴۲۲ هـ در بلخ دستگیر و
اموالش مصادره شد چنین میگوید : ((و پیش از آنکه او
(اریارق) را فرو گرفتن خیلشانشان مسرع رفته بودند با نامه
ها تا اقوام اریارق را با احتیاط نگه دارند)) (۴۸)

و جای دیگر از زبان احمد بن حسن میمندی و زیر سلطان مسعود میگوید: ((قومی ساخته اند از محمودی و مسعودی و با غراض خویش مشغول این دعه ذکره عاقبت بخیر کناد .)) (۴۹) **ص ۷۳ ، س ۵ - عقاب :**

عقاب پرندۀ ایست بلند پروازد و ر بین و شکاری و ((اسپ تیز تک را نیز میگویند : بگفته فر دوسی)) عقاب تگاور بر انگیزتم)) (۵۰) و نا صر خسرو قباد یا نی بلخی قصیده معرو فی در وصف تیز بینی و بلند پروازی عقاب با این مطلع دارد :

روزی سر سناگ عقابی به هوا خواست
بهر طلب طعمه پر و بال بیا را ست (۵۱)

و منوچهری بلخی را جمع به عقاب میگوید :

پیش بین چون گر گس و جولان کنند ه چون عقاب
را هوارایدن چو کبک و راست روهم چون کلنگ (۵۲)
نظر به خاصیت های که عقاب از لحاظ غرور و شها مت و جرات و تیزی و بلند پروازی ده شده آنرا علامه ملی خود قرار داده اند در یونان قدیم عقاب نشانه ژو پیتر بود و رومیان عقاب را نماینده قدرت خارق العاده میدانستند و روی چو به های درفش ملی خود مجسمه او را بعنوان يك قدرت شکست ناپذیر نصب میکردند . آرینها نیز عقاب را مظهر قدرت خویش قرار داده بودند .

نیرومندی و توانای این پرند ه از نحوه شکار آن بخوبی نمودار است . او روباه ، خرگوش و چوچه بره ، آهو بره و حتی گور خرمی را می رباید . او صاف آن در نزد ملل جهان و شهرتی که از این ناحیه دارد وی را نسبت به پرند ه گان دیگر برانده گی و امتیاز خاصی داده است . انواع مختلف عقاب در کوهها صحراها ، جنگلها و نزد يك شهرها نشیمن میکنند و رنگ آنها سیاه ، سیاه ما یل به سرخی شفتا لوی ، سپید و بور است و از نظر جسامت

نیز کلان و کوچک میباشند (۵۳) گویند ه سنگردی در بکار بردن نام عقاب هدفش نفوذ آوازش است .

ص ، ۷۳ ، س ، ۷ کیمیا :

افسانه کیمیا پیشینه سخت‌چشمگیری دارد و تلاشهای مذبحخانه‌ایکه برای تحقق بخشیدن آن طی سالیان طولانی از طرف دانشمندان شده است ، ثبت‌آوراق تاریخ است . ترویج و عمومیت این افسانه زمینه را برای نفوذ آن در قلمرو ادبیات بویژه شعر و امثال و حکم مساعد گردانید نظر به همین افسانه کیمیا بنه‌ای دارد که بدست آید بر فقر و تنگدستی خط بطلان کشیده میشود و چهره منحوس ناتوانی اقتصادی از نظر هانا پدید میگردد . استعمال و کار بردن آن اشیای ماحول بویژه مس را به طلای ناب مبدل میسازد . تعدادی از دانشمندان قرون وسطی درین راه فراوانی و حتی نقد عمر خویش را بر سر آن بر باد کردند اما پیامد آن همه تلاشهای پیگیر منفی بود . پس از آنکه دانش انسان در روند تکامل سیر صعودی خود را ، پیمود و شناخت اشیای ماحول با ژرفنگری دنبال گردید دانشمندان و دانش‌پژوهان کیمیا را بنا بر قانومندی و احتوای علمی آن تعاریفی کردند که از جمله دو تعریف در بیان کلیات و روشن شدن مفاهیم وارد تر به نظر رسید . ایرانیا که ما در بساموارد علمی متکی بر کارکرد های آنان هستیم از کیمیا به تعبیر شیمی نام برده اند و در تعاریفی که در زیر آورده میشود بجای کیمیا . شیمی را ذکر کرده اند . در تعریف اول چنین آمده است . ((شیمی علم مطالعه صفات شیمیائی مواد است که شامل عده عناصرتشکیل دهنده جسم عده اتمهای هر عنصر که در ساختن یک مولیکول شرکت کرده و طرز قرار گرفتن آن اتمها در کنار هم میباشد)) . (۵۴) و در تعریف دیگر میخوانیم : ((موضوع علم شیمی عبارت از مطالعه ترکیب و آرایش ساختمان ماده تشکیل دهنده جهان طبیعی است .)) (۵۵) از

هر دو تعریف فقط يك مطلب و ا حد د ستيا ب میشود که آن مطالبه نحوه تحلیل و ترکیب و در هم آمیختن و سرانجام ساختار پدید آمده های جهان مادی است . و علم کیمیا فقط عنا صر را در همین قالب مطالبه میکند و اندازه موثریت و چگونگی نقش عنصر را در سر نوشت موثر د طبیعی اعم از عضوی و غیره عضوی روشن میسازد .

درین سنگردی منظور از کاربرد کیمیا همان افسانوی است که مس در اثر استعمال آن به طلا در میاید .

ص ۷۶ ، سه گرد نه :

گرد نه (بفتح گاف و دال و نون) به را هی گفته میشود که در معبری از کوه واقع شده باشد این اصطلاح در پنجشیر زمینه سخت گسترده را دارد و در تمام مناطق مفهوم و معنا و مورد استعمال آن یکسان است . در بین باشندگان پنجشیر که از گردنه خاواک تا گردنه در بسندزندگی دارند گردنه را به همان مفهوم بیان میدارند و این کلمه همان معنای گفته شده را در بین مردم میرساند .

ص ۷۶ س ۱۲ قنغاله :

قنغاله - کنگاله - کنگاله : بفتح اول بر و زن بنگاله ، به معنی خواستن و خواستگاری کردن باشد و خواستگاری وزن خواستن باشد خصوصاً (۵۶) در زبان گفتاری مردم پنجشیر کنگال (قنغال) نامزد رامیگویند و قنغاله گران نامزادی رامیگویند . و این از مراسم کنگاله (قنغاله) گرانی تا مراسم طوی را در بر میگیرد و قنغاله گرانی بعد از خواستگاری خصوصاً شرع میشود . درین مدت کنگال ها حق دیدن صحبت کردن و نشستن را ندارند . کنگاله گرانی نیز مثل طوی مراسم دارد و ایجاب مصارفی را مینماید . اندازه مصارف پیوسته به خواست هردو جانب میباشد ، هر قدر پول نقد که در مجلس برای دختردار بد هد آنرا در پول طویا نه شامل میسازد

بسر باید برای کنگال خود در هر عیدیک یا دو جوره لباس با مربوطات دیگرش عر ضله کنند و تا زما نیکه عرو س می کند به پر دا ختن تحفه و هدا یا ی دیگر نیز وادار میا شد ..

ص ، ۷۶ - س ، ۱۴ ، هفتی :

هفتی رسمی از مرا سم عرو س نیست هنگا می که چند روز غا لبا یک هفته از آوردن عرو س می کند اردا مادرا به عنوان شام سلام به خانه خسر میبرند . وقتی که ای رس م پان یا فت . مادر و خویشا و ندان عرو س بخانه داماد هفتی میا یند که در کابل بنام تخت جمعی نامیده میشود .

انگاه که مادر عرو س عزم آمدن هفتی را مینماید به داماد از تصمیم خود اطلاع میدهد تا آنان برای استقبال خوب آمادگی داشته باشند پس از آن یک انداز ه گوشت و نان را بنام چیران (بفتح او) سکون دو مو اواره کشیده (پخته کرده و بسته نموده با یک عدد بکسی که دویا سه جوره کالاهه و سی و مادر داماد و یک پیراهن به خواهر بزرگش را دربر دارد با دیگر لوازم پوشاک و چند تن از زنان خویشا و ند به داماد میروند . در همین روز مادر داماد عرو س را برای رفتن نان با لای دیگ و خمیردان می نشاند . داماد مجبور است که به هر یک از شامین هفتی یک یک داماد نه چادر که نوعیت آن نظر به توان مادی فرق میکند ، بدهد ، کالاهه آورده شده از خانه پدر عرو س از نظر منسوبین داماد گذرانده میشود . پس از آن اگر خانه ها نزدیک باشد به جز داماد و یا خواهر عرو س دیگران به زل خورد میروند و اگر فاصله بین منا زل شد از زباد با شام شب رادر خانه داماد سپری مینماید ، همین آملدن و چیدن و کالاهه آوردن عرو س را دیدن و از احوال از جو یا شدن و رابطه او را با کسانی داماد مشا هده کردن را هفتی میگویند و از رسم های قابل تطبیق عرو س میباید شد .

ص ، ۷۶ . س ۱۴ - تخت بمانه ناله:

در ین سنگر دی منظور از تخت او رنگ ، کاه ، مسند و نشستگاه شاهان نیست ، بلکه عبارت از فرش است که در دیوار مقابل قبله خانه یی عروس در آن مینشیند بعد از ظهر روز خوشخواری نصب مینمایند و عروس را در آن دیوار طوری مینشانند که پشتش به همان فرش (تخت) وصل میباید . همچنین بعد از ظهر روز طوسی چنین فرش را در دیوار مقابل قبله خانه ماد نیز نصب مینمایند تا هنگام آمدن عروس جای جزو سش معین و آماده باشد . به شکوهمندی و شاهان دی مجلس تخت در هر دو خانه (خانه عروس و داماد) تا روز هفتی به همان حالت تاله (هموار) میماند و پس از آنکه رسم هفتی فرجام پذیرفت و مادر عروس از خانه داماد به منزل خود مراجعت کرد تخت را با تقسیم کردن شکوریز از دیوار پائین میسازد .

ص ، ۷۷ - س ، ۱۰ - امیل :

امیل (بفتح اول کسر دو م و سکون سوم) سکه های کنده شده که در یک رشته ردیف گردیده در سینه و گردن آویزند و به عربی آنرا حمایل گویند . امیل که بیشتر در هنگام عروسی مورد استعمال دارد ، از سرشانه چپ به زیر بغل راست و از سرشانه راست به زیر بغل چپ آویخته میشود و اکثرا سکه های نقره ای است .

ص ۷۹ - س ، ۹ - باز :

مولانای بلخی در معرفی با زدر دفتر دومشوی معنوی میگوید: بلبلی زینجا برفت و باز گشت بهر صید این معانی باز گشت ساعد شه مسکن این باز باد تا ابد بر خلق این در باز باد (۵۷) شیخ عطار در صفت باز میگوید :

مرحبا ای تند باز تیز چشم
تا ابد آن نامه را مکشای بند (۵۸)

به همین ترتیب باز بنا به صفاتی که دارد در ادبیات ما جای وسیعی را اشغال کرده است .

در فرهنگ و سنت های فرهنگی ما باز يك پرنده سریع و تیز جنگ و شکاری است. مردمان شکاری باز را میگیرند و چشم آنها می بندند و مدتی برای او آموزش میدهند. تا خوب دست آموز گردیده و عادات تلقین شده را می پذیرد. هنگام شکار آنها با خود می برند و برای صید کبوتر و گنجشک و پرنده های دیگر در صحرا به پرواز درمیاورند باز پرنده شکار شده را به پرواز دهند خود میاورد و حتی در شکار آنها نیز مبادرت دارد. او ناخن های تیز خود را بر پیشانی آنها چسپانده و بال ها را در مقابل چشمان آن حیوان تیز تگ و دو دهنده هموار میکند تا آنها از خیز و جست میمانند و صیاد به شکار آنها موفق میشود. باز را بیشتر امر او شاهان در دست خود آموزش میدادند و برای شکار آماده میکردند. در کشور ما با زرا بیشتر جوانان کوهستانی و مناطقی دیگر که به شکار پرنده ها میل هستند تربیه میکنند. در بدخشان نیز این پرنده را به منظور شکار زیر تر بیه خود میگیرند.

ص ۷۹ - س ۱۱ - دیار :

دیار بکسر اول و رای مهمله جمع داراست که به معنی خانه باشد و مجازا به معنی ملک و بلاد بمعنی باشند و صاحب خانه مستعمل و با لفتح و تشدید یاو نیز دیار بمعنی صاحب دیر است (۵۹)

و درین سنگردی کاربرد دیار بجای قریه و ده صورت گرفته است و منظور گوینده از همان قریه ایست که معشوقه در آن جا سکونت دارد. این کلمه را به معنی ملک و وطن نیز به کار میبرند.

ص ۸۵ ، س ۱۳ - مجنون بید:

مجنون بید نوع بید است که شاخهایش به طرف زمین میلان دارد باور مردم در مورد این بید چنان است که چون مجنون مرد و لیلی تیز در همان زمان از درد فراق از عالم رخت سفر بست و جانب عدم ر هسپار گردید در کنار مجنون به خاک سپرده شد

پس از مدتی بیدی در کنار قبری آن دو دلداده نمود و پس از آن بلند شد شاخهایش بر سر قبر هر دو سایه گستر گردید شاخهای این بیدنازک و برگهای آن باریک است همه شاخها به طرف زمین مایل اند ازین رو در میان شعرا و ادبا بحیث سمبول توضیح و فروتنی پذیرفته شده است.

ص ۸۶، س ۱۴ - کابل :

کابل مرکز کشور افغانستان است. این شهر نظر به ارزش چشمگیری که از لحاظ تجارت و استراتژی به هندوستان دارد، در جریان تاریخ از اهمیت و یثرب برخوردار بوده است و مولف گننام حدود العالم درباره کابل چنین میگوید. (کابل شهر کیست و او را حصار یست محکم و معروف با ستواری مسلمانان اندوهندوان اند و اند روی بتخانهاست و رای قنوج را ملک تمام نکرد تا زیارت این بتخانه نکند و لوی ملکش اینجا بندند.) (۶۰) از گفته مولف گننام حدود العالم پیداست که کابل محل تاج پوشی را جگان قنوج هند بوده است که این جریانناشی از ارزشی و اهمیتی است که این شهر در روند تاریخ کسب کرده بود.

شاد روان استاد عبدالحی حبیبی در مورد نامهای باستانی کابل پژوهش کاوشگرانه کرده است. نظر به تحقیق این دانشمند نام این شهر در دوره اوستا (وای کرینه) بوده و این نام در پهلوی و زبانهای ضبطهای مختلف دارد (۶۱)

فاتحین عرب در همان سپیددم فتوحاتشان در خراسان برای تصرف کابل تلاشهای کردند لیکن بگفته پرو فیسور بار تولد ((در هیچ زمانی به فتح مملکت ماورای هندوکش موفق نشدند)) (۶۲). و از گفته تاریخ سیستان پیداست که کابل تا زمان یعقوب ثبیت صفار بتخانه بوده چنانکه درین کتاب میخوانیم: ((و رسولی فرستاد سوی معتمد با هدایا و پنجاه بت زرین و سیمین که از کابل آورده بود سوی معتمد فرستاد.)) (۶۳) و با بر نظر به

موقعیت بسیار بسیار حساسی که از لحاظ حاکمیت بر هند داشت. طوریکه میگوید: ((درمیان هند و ستان و خراسان به راه خشکی دو بندر است. یکی کابل و یکی قندهار از فرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و بدخشان کاروان به کابل می آید و از خراسان به قندهار می آید در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است. بسیار سوداخانه خوب است سوداگران اگر به روم و ختاروند نهایت همین قدر سود بتوانند کرد.)) (۶۴) موقعیت حساس کابل انگیزه مرکزیت قرار دادن شد که تیمور شاه درانی پسر احمد شاه بسال ۱۱۸۶ هـ، که آغاز این سال سلطنت او است شهر قندهار را ترک کرده کابل که از قیوط قبیلوی آزادبوده پایتختی انتخاب کرد. (۶۵)

از آن سال تا حال کابل مرکز فرماندهی این سرزمین باستان نبوده و هزارها رویداد تاریخی توأم با گیر و دارهای سیاسی و زدو بندهای نظامی را دیده و از آزمونها و بزرگی موفق برآمده است این شهر مرکز جنبشهای ضد استعمار و جای قیامهای ملی علیه تجاوزین غارتگر و دژ خیمای عفریت منشوی انسانیت و دشمنان آزادی و آزادی دگی بشریت بوده است به شهادت تاریخ نهضت اجتماعی و قیام ملی رزمندگان آزاده به متجاوزین چنان ضرر بهیچ خوردکننده وارد کرد که تا سرحد نابودی کشانیده شد و نه تنها به درایت و شهادت این آزادگان رزمنده باورمند گردید بلکه معنای و مفهوم تجاوز بر آزادگان را نیز به خوبی درک کرد.

ص ۸۶، س ۱۵ - قندهار:

شهر قندهار که مرکز ولایت قندهار است. یکی از شهرهای بزرگ تاریخی و پر اهمیت این سرزمین دیرینه میباشد. قندهار با پیشینه زیادی که در روند تاریخ دارد ارزش فراوانی کسب کرده است و از لحاظ تجارت با هند و آمد و شد کار و آنهای

بازرگانی ساهای متمادی محل تجمع عرضه گران امتعه و اقمشه
بازرگانی در بازارهای هند و خراسان و سیستان و زابلستان
و دیگر مناطق بوده است .

این شهر در روند تاریخ بنا به ارزش و اهمیتی که دارد با رها
مورد تاخت و تاز فرمانروایان داخلی و مهاجمان خارجی قرار
گرفته است . نام قدیم آن در منابع یونانی بنا به ضبط هیرو دوت
((هر واتی)) قید شده که بعد هادر جریان نبرد های اسکندر بنام
((اراخوزی)) خوانده شد . در قرنهای اول تا سوم هجری
بنام های رخیج ، زمین داور از توابع زابلستان آمده است از
فحوای تاریخ سیستان به خوبی روشن میشود که نام قندهار
در حین ترك و تازی عقبوب لیث یعنی قرن سوم هجری ، زمین
داور بوده است ((و صالح را به بست آوردند و بگور کردند ،
یعقوب بقلعه استواری نشاند و باز به سیستان آمد چهار روزمانده
از جمادی الاول سنه ثلث و خمسین و مایتی ، (۲۵۳ هـ) پس از آنکه
آن ناحیت را آرام داد و به اولشان زمین داور و زمین بست عمال
ببستایند ، (۶۶) از گفته های بیمقی بویژه ازین بیان که میگوید
توابع حکومت دولت شاه ولایت لغمان . مردم آن تا جیک و بزبان
دری حرف میزنند و با پنجشیر پیوند خوبی و مصاهره و
بلا فصلی دارند .

نام این قریه بزبان نورستانی است و در زبان گفتاری مردم
پنجشیر به همین سیاق گفته میشود که در آغاز (لاپ) امین بای
فارسی است و اصلت این ضبط نیست به هر ضبط دیگر بیشتر
میباشد . این نام در اطلس قریه های افغانستان (فرشعان) و در
قاموس جغرافیائی افغانستان (فرجه غان) ضبط شده است
و هر دو ضبط را بطه با (پراچغان) دارند (۷۳) در مورد وجه تسمیه
این دره زیبا چیزی نمیدانیم و آگاهی درین باره مستلزم
تلاش بیشتر در لهجه های زبان نورستان است مردم پراچغان
تا جیک و مردم زحمتکش ما لدا روکشاورز .

ض، ۹۰ - س، ۵ چیری :

چیری (بفتح اول و کسر دوم و کسر سوم) خانه ایلاقی است که اغلبا به شکل مخروطی از چوب و علف ساخته میشود . از این خانه اغلیه داران استفاده مینمایند و هم کسانیکه زمین خود را تر بوز یا خر بوز و یا سبزیجات کشت میکنند برای نگهداری محصولات آن از دستبرد غیر بالایش چیزی بر پا میکنند و در آن شب و روز را میگذرانند . در علف چرها که اغیل میروند در ساختن چیزی از سنگ و بته های کوهی استفاده مینمایند . و این به عقیده نگارنده با کلمه چیر (بفتح اول و دوم) رابطه دارد . چیر و سبیله اینست که کشا و رزان برای میده کردن گندم بمنظور جدا شدن کاودانه آن از چوب و دیگر خس و خاشاک و خار تر کیب کرده و مثل ما له به دنباله دو گاو می بندند و خر من گندم را میمالند بدین وسیله کاه خوب میده میشود . اما زمان بیشتر را نسبت به کلمه کاه احتوا میکنند .

کلمه چیر در فرهنگها رسمالستعمال شده است . صاحب برهان را جمع با این کلمه چنین مینگارد . ((چیر بر وزن خطر خانه و دیواری باشد که از چوب زهلف سازند و حلقه و دایره ای که از مردم و حیوانات دیگر کشیده شده باشد و پوست پاره های را گویند که بند پافان و نوار پافان تار ابریشم و ریشمان را بران کشند و هر مرتبه که بود را بگذرانند آنها را بگردانند و این قسم بند و نوار را چیر باف گویند .)) (۷۴)

در لغت نامه علامه دهخدا معانی بسیاری از چیر ضبط گردیده که توأم با شواهد ادبی از متون نظم و نثر است که ماذیلا چند بیت را به معانی که آورده شد درج مینمایم .

(دیوار گونه ای که از تر کسه و خار و علف سازند خالطی که از خار یا سر شاخه ها و شاخه های درهم بر چین از پور بهای جامی : آب چون مردان جنگی در زده باغ زدن دیوار شهر اندر چیر

چپر زده مید یدم کرتور قیبان را آهی زدم و گفتم تخم چپری سوزد
 از شمس الدین با قلا نی د همین معنی :
 فر یاد که وقت خط درآور د ن نیست
 بر گیل زبنفشه چپر آو ردن نیست
 ما را بمتاب و کینه سبالت چه کنی
 سبالت کنی ما بیش بر آور د ن نیست
 و دیواری که در برا بر قلعه از خاک و چوب برای تسخیر آن
 میساختند .
 از سبحق اطمه در همین معنی .

رنه ها در سور و با روی برنج آسان کنی .
 گر چوما از تخته تا ن تنگ سسا زی چپر)) (۷۵)
 از همه معانی ای که به چپر داده شده همان مفهوم استفاده میگرد
 که مردمان را گاه و بیگاه در کار است و مردم بنا بر ضرورت
 زندگمی در کار برد های زندگمی از آن بهره میگیرند و به خاطر
 رفع نیاز مندیهای خویش باشناختن که از اشیای ما جول دارند
 چنین ساخته ای را بکار میگیرند . بنا بر آن منبع اصلی همان مردم
 اند .

ص، ۹۰ - س، ۱۶ - حوض شاه مردان :

در سمت شرقی دره عبد الله خیل مربوط به علاقه داری حصه دوم
 پنجشیر کوه بلند ی با سیخهای پر بر ف و قلل نقره فام احراز
 موقعیت کرده است . این کوه از شاخه های هند و کشغری
 است که نورستان و پراچان و نجراب را از پنجشیر جدا میسازد
 رودخانه های خروشان و پرآب آن همه دریای پنجشیر است و
 به غنای محتوی آن می افزایند .

کوهی که (حوض شاه مردان) یا (شاه دریا بار) بر راس آن
 قرار دارد در بین مردم همان محل به نام (کوه ایش) شهرت
 دارد . از مفهوم این نام و چگونگی نامگذاری آن نگارنده اطلاع
 ندارد و بسا نامهای اند که از روزگار آن گذشته بهما رسیده .

و از مفهوم آن آگاهی نداریم و احتمال دارد که این نام از میراث
تپای دیرینه زبانی و فرهنگی نورستان باشد. زیرا کوه مزبور
مرز میان عبد الله خیل و نورستان و پراچان و نجراب است.

در بالای همین کوه ایش حوض پر از آب زلال و سرد با یخهای
دائمی قرار دارد که احتمال دارد نزدیک به یک کیلو متر مربع
ساحه را احتوا کرده باشد در ماحول این حوض کلان مسطیل شکل
سنگ فرش منظمی جلب توجه میکند که در اثر اهتکال طی قرنهای
چنین نظمی یافته اند و خود حوض نیز ثمره اهتکال آبی
در جریان هزار سال می باشد و ممکن است عمرش اندکی کمتر
از تشکیل سلسله هندوکش در دوره های جیالو جیکی باشد.
عمق حوض تعیین نشده است اما کسانی که برای تماشای آن هنگام
تابستان رفته اند اظهار میدارند که تیر پرتاب فاصله دارد. (تیر
پرتاب) اندازه است که با تفنگهای (دهن پرتاب) سیه کمان
معین میگردد و نشانی از قوت پرتاب تیر همین تفنگها
میباشد.

در نزد مردمان پنجشیر را جمع به این حوض افسانه ها است که مبنی
بر باور خالی از هر نوع واقعیت میباشد.

میگویند یکتن از ملاهای همان منطقه یک نفر را با خود
برد و گفت که برویم تا من در حوض شاه دریا بار دعا میخوانیم و تا
همان کس را که در این حوض جای دارد بدست آورم. ملا همراه
خود را دور ماند و خود در کنار حوض به خواندن دعا شروع
کرد پس از چند دقیقه کسی از حوض بیرون شد و ملا را با خود
برد همراه هوش با ملا حظه ای این صحنه به سرعت از منطقه
فرار کرده خود را به ده رساند و از سر نوشت ملا مردم را خبر
ساخت.

افسانه دیگری است که روزی یک تن از مردمان نجراب به
سواری اسب ماده بر کنار حوض وارد میشود و در همان جا برای
ادای نماز توقف میکند و اسب خود را سر میدهد. ناگهان
از میان آب دلدل حضرت علی شاه مردان بیرون شد با اسب مرد

مسا فر جفت میشود . مسا فر پس از ادای نماز کنا بر چو ضی
را ترك میگوید . اسب بار دار میشود و پس از گذشت يك سبال
کرده ای میاورد چند ی میگذرد باز هم همین مرد با اسب خود در هسپار
حوض شاه مردان میشود و هنگامیکه بر کنار حوض می ایستد
باز هم همان اسب (دلدل) از میان آب بیرون شده و کره اسب را با
خود بر درون آب برد .

مردم باور دارند که هرگاه در حوض شاه مردان کسبی
سنگ اندازد فوراً در منطقه باران شدیدی به باریدن می آغازد
این خصوصیت را اکثر مردم عبدالله خیل تا کید میکردند . مردمان
عبدالله خیل با این باور اند که اسب حضرت علی کرم الله وجهه که
بنام دلدل شهرت دارد در یمن حوض جای دارد .

در فرهنگ شفاهی ما دوشخصیت نفوذ گسترده و مقام
و یژه ئی دارند . یکی رستم چنان پهلوان قهرمان داستان
های حماسی در شاهنامه فردوسی و دو دیگر حضرت علی یار
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلیفه چهارم اسلام میباشد .
در پنجشیر در کلیه نقاط هر جای را که ذهنشان در شتاب خشن
هویت و شخصیت آن جای و یا شی ر سیدگی کرده نتوانسته
امور آنرا به زور و ستم دستان و یا کرامت حضرت علی نسبت داده اند
و حوض شاه مردان نیز یکی از همان جای های منسوب به اوست
و نام آن نیز شاهد همین انتساب میباشد و ما خود از صفت غنی
که او را بنام شاه مردان میخوانند .

ص ، ۹۱ - س ، ۶ - سرخ و کمبود :

رنگ بدیده ایست که در معرفی شما ساندن اشیای طبیعی نقش
ارزنده را داراست منطقیان رنگ را عرض میگویند و عرض
چیز ایست که متکی به ذات خود نبوده بلکه شخصیت و ماهیتی
به اتکالی غیر بستگی دارد . چون تجلیگاه رنگ اشیای طبیعی اند
از آنرو زیر عنوان عرض قرار میگیرند .

از سبیده دم جنبشهای هنری و انسانی در تکانهای تارین رنگ
پیوند بلا فصلی با هنر مصور، داشته است این همبستگی بلا
فصل از نمودار شدن هویت هنر شناخت و پژوهشهای هنرمندانه
نقشها یخوبی روشن میگردد و بر همگان تثبیت میشود که هنر
مصوری و جو در رنگ دارا ی رونق و مزیتی نمیباشد.

دانشمندان جهان علم و اندیشه از سقراط تا نیوتن و از نیوتن
تا روزگار ما در باره رنگ و ماهیت و کیفیت و چگونگی
و اثر بخشی آن نظرات فرسایشها را زوده نموده و در این زمینه
تلاشهای سودمندی کرده اند. از نحوه بیان و تجارب علمی
همین دانشمندان پیدا است که رنگ در طبیعت چطور وجود دارد
و چگونه میتوان آنرا شناخت.

رنگ از نظر علمی عبارت از امواج نور است که به کمک حس
بینائی تشخیص داده میشود. و یک شعاع نور از ارتعاش امواج
مختلف طولی و عرضی تشکیل یافته است. اگر شعاعی از نور را
از منشور بلورین بگذرانیم امواج نور پس از عبور از منشور رنگ
های مختلف طیف نور را بوجود میآورند. هنگامیکه نور به سطحی
میتابد. اگر این سطح تمام امواج یا تمام رنگها را بطور مساوی
منعکس نماید چشم این سطح را سفید می بیند. ممکن است این
سطح همه رنگها یا امواج را جذب کند و فقط رنگ سبز را منعکس نماید
درین صورت آن سطح را برنگ سبز خواهیم دید.

رنگهای اصلی عبارتند از: قرمز، آبی و زرد که بنام رنگهای
اصلی معروفند و غیر قابل تجزیه میباشند. رنگهای دیگر از ترکیب
رنگهای اصلی حاصل میشوند. مجموعه همه رنگها رنگ خاکستری
را نتیجه میدهد. (۷۶).

رنگ سرخ که در سنگردی به کار گرفته شده همان قرمز
است که از رنگهای اصلی میباشد که از رنگهای تند جذاب
و نیلایان به حساب میروند و بیشتر در تزئین و آرایش ویرا
یش از آن استفاده بعمل میآید.

رنگ کبود به رنگی که در آسمان و در سطح آب عمیق دیده میشود میگویند این رنگ نیز از رنگهای قابل توجه و اصلی است و یا به عبارت دیگر هرگاه رنگ آبی که رنگ اصلی است تند جلوه کند کبود نامیده میشود و مردم پنجشیر رنگ تند آبی را کبود میگویند. و در همین تعلیق تذکاریافته است که در گذشته مردم پنجشیر از کرباس پیراهن میساختند و در نزد رنگ ریزان پیراهن خود را کبود و ایزارهای خویش را بدست خود سرخ رنگ میکردند.

ص، ۹۵ - س ۵ - نجرو :

نجرو یا نجراب یکی از دره های شاخاب سرسبز و حاصلخیز است که بین سی و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه عرض البلد شمالی و شصت و نه درجه و سی و چهار دقیقه طول البلد شرقی واقع بوده و از لحاظ تشکیلی ملکی به ولایت کاپیسا ارتباط دارد. مردمان زحمتکش کشاورز و باغدار و مالدار نجراب در اثر زحمات خود نه تنها احتیاجات خویش را از ناحیه تولیدات کشاورزی مرفوع میسازند بلکه یک مقدار از دستاوردهای زراعتی و فلاحتی و باغداری خویش به مناطقی دیگر کشور نیز برای فروش عرضه مینمایند.

این حکومت نظر به احصایه ای که در سال سیزده صد و پنجاه و پنج به نشر رسیده دارای یکصد و پنجاه و فریه و ۲۸۶۵۲ تن باشند. میباید که تعداد نفوس آن ممکن است طی چند سالیکه میگذرد تعدادی افزونی یافته باشد. (۷۷)

این منطقه نظر به ارزش که داشته از دیدگاه نوپسندگان مسالک و مالیکنار نمائند است. اصطخری نجراب را بنام (لجرا) ضبط کرده و از مناطقی گرمسیر قلمداد میکند (۷۸) و ابن حوقل نیز همان قول اصطخری را مورد تأیید قرار داده است (۷۹) و هر دو جغرافیه نوپس فقط از نجراب به همین قدر یادآوری اکتفاء کرده اند از فعوی گروهی از نوپسندگان پیداست که بنا بر

دیدگاه‌های ویژه‌ای که در زمینه معرفی برخی شهرها و مناطق داشتند متوجه نشده‌اند از آنرو آثارشان از این منطقه ذکرین نکرده‌اند.

مردم نجرب با مردم پنجشیر پیوند استوار و عمیق فرهنگی دارند. مردمان هر دو منطقه روابطشان سخت حسنه میباشند و در اوقات بحرانی و اضطرابی به کمک همدیگر می‌شتابند. مردمان پنجشیر و نجرب از نظر تاریخی و دیگر خصوصیت‌های فرهنگی مواضعشان مشترک است. هر دو مردم در شیوه‌های برگزاری مراسم عروسی، ختنه‌سوری، سوگواری، روابط فردی و اجتماعی، آفرینش‌های شفاهی و نوشتاری عمل می‌نمایند.

نجرب در کنار جنوبی پنجشیر موقعیت دارد. با تگاب، لغمان نیز هم مرز میباشند بین نجرب و پنجشیر آمد و شد مردمان جریان دارد. حتی دادوستد اقتصادی نیز وسیعاً صورت می‌گیرد و این پیوند تا حد همبستگی اجتماعی رشد کرده است.

نجرب دره‌های خورد و بزرگ را در بر دارد که از شش دره آن چنین ذکر کرده‌اند.

۱- خارج دره نسبتاً به تمام دره‌ها کلانتر و وسیعتر بوده و در مدخل دره‌های دیگر واقع است.

۲- دره کلان بطرف چپ.

۳- دره بچه‌غان به طرف راست

۴- دره غوث.

۵- دره فرخ‌شاه.

۶- دره بوت و همین دره اخیرالذکر با پنجشیر هم مرز است (۸۰).

ماخذ توضیحات :

- ۱- افغانی نویسی ، لغات عامیانه فارسی افغانستان، چاپ کا بل .
- ۲- محمد پادشاه متخلص به ((شاد)) ، اندراج ، بکوشش محمد دبیر سیاقی ، طبع تهران ، سال ۱۳۳۵ ش ، ج - ۱ ، ص ۱۱۳.
- ۳- داکتر رضا برهانی - طلادر مس . طبع تهران . سال ۱۳۴۷ ش ، ص - ۸۱ .
- ۴- قاموس جغرافیای افغانستان ، از نشرات آریانا داره المعارف ، طبع کابل ، سال ۱۳۳۵ ش ، ج - ۱ ، ص ۲۷۳.
- ۵- اصطخری - مسالك و ممالك (متن دری) بکوشش ایرج افشار ، طبع تهران - ۱۳۴۷ ش ، ص - ۲۱۷-۲۱۸.
- ۶- ابن حوقل صورت الارض ، ترجمه جعفر شعار ، طبع بنیاد فرهنگ تهران سال ۱۳۴۵ ش ص - ۱۸۲.
- ۷- حدود العالم - ترجمه میرحسین شاه ، طبع کابل ، سال ۱۳۴۲ ، ص ۳۹۱.
- ۸- حمد الله مستوفی ، نزهة القلوب ، بکوشش لیسترا نیج ، طبع لندن سال ۱۳۳۱ ه. ق (۱۹۱۳ م) ص ۱۵۶.
- ۹- لیسترا نیج . سرزمین های خلافت شرقی . ترجمه محمود عرفان ، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش ، ص ۴۵۵.
- ۱۰- بیدل - غزلیات . با اهتمام مولوی خسته . طبع کابل ۱۳۴۲ ص ۹۸۲.
- ۱۱- مینورسکی . تعلیقات حدود العالم ، ترجمه میرحسین شاه ، طبع کابل ۱۳۴۲ ص ۴۲ و ۲۰۵.
- ۱۲- بار تو لد - ترجمه ننامه ، ترجمه کریم کشاورز ، طبع تهران سال ۱۳۵۲ ش ، ج - ۱ ، ص ۱۷۶ تا ۱۷۸.

- ۱۳- تر کستان نامه ، ج-۱ ص ۱۹۳
- ۱۴- حدود العالم - طبع کا بل ص ۳۹۱
- ۱۵- رك ، لغت نامه دهخدا .
- ۱۶- همان كتاب .
- ۱۷- رك ، برهان قاطع چاپ داكتر محمد معین ، ج-۳
- ۱۸- استاد جلال الدین همائی، صناعات ادبی ، چاپ تهران . ص ۱۵۷ تا ۲۶۲
- ۱۹- نسخه خطی دیوان فقیری، بخط خود شاعر ، ، ص ۲۱۶، ۲۱۷
- ۲۰- رك ، فرهنگ اندراج
- ۲۱- همان كتاب
- ۲۲- فرخی سیستانی ، دیوان اشعار ، بكوشش محمد دبیرسیا-قی ، مطبع تهران ، سال ۱۳۴۹ ش ص - ۲۱۰
- ۲۳- همان كتاب ص ۲۱۱
- ۲۴- همان كتاب ، ص- ۴۵۳
- ۲۵- حكیم مختاری غزنوی دیوان اشعار ، به كوشش جلال همائی ، طبع تهران ، سال ۱۳۴۱ ش ، ص ۲۹۸
- ۲۶- رك ، اندراج
- ۲۷- میرزا صائب ، دیوان اشعار بكوشش امیری فیروز کوهی ، طبع تهران سال ۱۳۳۳ ش ص ۶۲۵
- ۲۸- اندراج
- ۲۹- رك ، برهان قاطع ، بكوشش داكتر محمد معین ، ج-۳ ، چاپ تهران ۱۳۱۲ .
- ۳۰- همان كتاب
- ۳۱- حكیم سنائی - دیوان اشعار ، مدرس رضوی ، طبع تهران ، سال ۱۳۴۱ ش ، ص - ۳۰۴
- ۳۲- ناصرخسرو قبادیانی دیوان اشعار بكوشش نصرالله تقوی ، طبع تهران ، سال ۱۳۴۸ ش ص ، ۲۰۱
- ۱۵۳-

- ۳۳- رك ، برهان قا طـع بكو شش دا كتر معين
- ۳۴- رك ، فرهنگ انند راج ، طبع تهران ، سال
- ۳۵- همان كتاب ج-۴
- ۳۶- شيخ عطار - ديوان اشعار بكو شش د كتر تقى تفضلى ، طبع تهران سال ۱۳۴۵ ش ص-۲۴۲
- ۳۷- نظيرى نيشا پورى ديوان اشعار بكو شش مظا هر مصفا ، طبع تهران سال ، ۱۳۴۰ ش ، ص ۳۵۹ و ۳۶۱
- ۳۸- رك ، انند راج ، ج-۲ .
- ۳۹- همان كتاب ، ج-۱ .
- ۴۰- عبد الحسين نو شين - واژه نامك - چاپ بنياد فرهنگ ايران ، تهران ، ص-۸۷ .
- ۴۱- انند راج ، ج-۴
- ۴۲- واژه نامك ، ص-۲۱۲
- ۴۳- رك ، انند راج ، ص ۳ و ۵
- ۴۴- رك قاموس جغرافياى افغانستان ، ج-۲
- ۴۵- رك ، اطلس قريه هاى افغانستان ، ج-۱ ، ص-۲۰۴ چاپ كتابل سال ۱۳۵۳ ش
- ۴۶- ابو الفضل بيمهقى ، تاريخ بيمهقى ، بكو شش دا كتر على اكبر فياض طبع مشهد ، سال ۱۳۵۰ ش ، ص ۳۲۲
- ۴۷- رك ، برهان قا طـع بكو شش دا كتر حسين معين .
- ۴۸- همان كتاب .
- ۴۹- شيخ عطار ، ديوان اشعار ، ص- ۱۱۲
- ۵۰- انند راج ، ج-۳
- ۵۱- واژه نامك ، ص-۲۴۶
- ۵۲- ناصر خسرو ديوان اشعار ، سيد نصر الله تقوى ، طبع تهران ،
- ۵۳- منوچهرى بلخى ديوان اشعار ، بكو شش محمد دبیر
- سياقى ، طبع تهران سال ۱۳۲۶ هـ ص- ۴۸

- ۵۴ - رك ، لغتنا مه دهخدا بخش ۱۵۳ طبع سال ۱۳۴۸ هـ
- ۵۵ - ابو الفضل بیهقی ، تاریخ بیهقی ، بکوشش دا کتر علمی اکبر فیاض ، طبع مشهد ، سال ۱۳۵۰ هـ ش ، ص - ۲۹۶
- ۵۶ - همان کتاب ، ص - ۲۹۸
- ۵۷ - نصر الله حاج سید جوادی - شیخی نظری - طبع تهران سال ۱۳۵۱ ش ، ص - ۹
- ۵۸ - علی افضل صمدی ، رسول شیخی نو ، چاپ تهران سال ۱۳۵۴ ش ص - ۳
- ۵۹ - رك ، برهان قاطع ، بکوشش دا کتر معین ، ج - ۳
- ۶۰ - مولوی بلخی ، مثنوی ، چاپ کابل ، سال ۱۳۶۲ ش ص - ۷۹
- ۶۱ - فریدالدین عطار ، منطق الطیر ، بکوشش دا کتر مشکور ، طبع تهران سال ۱۳۵۳ ش ، ص - ۴
- ۶۲ - رك ، انندراج ، ج - ۳
- ۶۳ - حدود العالم ، بکوشش مینورسکی ، ترجمه میر حسین شاه ، طبع کابل ، سال ۱۳۴۲ ش ، ص - ۳۹۳
- ۶۴ - استاد حبیبی ، نگارهای بناهای باستانی کابل ، مجله کتاب ، شماره دوم سال ۱۳۶۲ ش ص - ۱
- ۶۵ - بارتولد ، جغرافیای تاریخی ، ترجمه حمزه سر دادور طبع سال ۱۳۰۹ ش ص - ۱۲۹
- ۶۶ - تاریخ سیستان ، بکوشش ملک الشعرا بهار ، طبع تهران سال ۱۳۱۴ ش ، ص - ۲۱۶
- ۶۷ - ظهیر الدین محمد بابا بربرنامه ، ترجمه بیرم خان ، چاپ بمبئی ، سال ۱۳۰۸ هـ ق ص - ۸۱
- ۶۸ - میر غلام محمد غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ ، چاپ کابل سال ۱۳۴۶ ش ، ص - ۳۷۴
- ۶۹ - تاریخ سیستان ، بکوشش ملک الشعرا بهار ، طبع تهران سال ۱۳۱۴ ش ، ص - ۲۰۸

- ۷۰- ابو الفضل بیهقی ، تاریخ بیهقی ، بکو شش دا کتر فیاض ، چاپ مشهد سال ۱۳۵۰ ش ، ص - ۱۳۶ و هم چنین صفحات ۱۳۲ - ۱۳۵ و ۱۴۴
- ۷۱- رك ، اند را ج ، ج - ۴
- ۷۲- حكيم عمر خيام - رباعیات
- ۷۳- قاموس جغرافیای افغانستان - چاپ کابل سال ۱۳۳۸ شمسی ، ج-۳ - ص-۱۰۶ و اطلس قریه های افغانستان ، چاپ کابل ۱۳۵۳ ، ج - ۲ ، ص - ۶۴۲
- ۷۴- رك ، برهان قاطع ، چاپ دا کتر معین ، ج-۲
- ۷۵- رك ، لغت نامه دهخدا .
- ۷۶- احمد فداکار - مقاله رنگها و نقش آن در هنر ، نشر شده در شماره هفتاد و پنج مجله هنر و مردم سال ۱۳۴۸ ش ، ص - ۳۸
- ۷۷- رك اطلس قریه های افغانستان ، ج-۱ ، ص - ۶۸
- ۷۸- اصطخری ، مسالك وممالك ، بکو شش ایرج افشار ، طبع تهران ، سال ۱۳۴۷ ش ، ص-۲۲۰
- ۷۹- ابن حوقل ، صورت الارض (بخش ایران) ترجمه دا کتر جعفر شعاع ، طبع تهران ، سال ۱۳۴۵ ش ، ص - ۱۸۵
- ۸۰- رك ، قاموس جغرافیای افغانستان ، چاپ کابل ، سال ۱۳۳۹ ش ، ص - ۱۰۵

تصحیح اغلاط که توسط خود مولف صورت گرفته

صفحه	سطر	صورت صحیح
۱	۲	ندیدم تره سیر
۳	۱۱	شوددم عرصات
۵	۱	هم دگریم
۵	۵	آمده ایم
۵	۹	آمده ایم
۵	۱۱	یدرم میگن
۷	۴	دم پشت
۷	۱۶	دختر هایست
۷	۲۱	پهنای زیاد
۸	۱۰	جانمه
۱۱	۱۰	دل به تو
۱۲	۲	بدن راماند
۱۶	۴	خاک درت
۱۶	۱۳	غمزه گکها
۱۷	۲	میلرزچوبید
۱۹	۴	ای سرخ و سفید شسته
۱۹	۵	راستی
۱۹	۹	دم سینه ام
۲۰	۸	طبع لطیف
۲۰	۱۶	ورخیزشوم
۲۳	۱۴	نمیکد هستت
۲۴	۳	آن کرتن چیت

صفحه	سطر	صورت صحیح
۲۵	شماره ۴ حاشیه	می خوابد
۲۶	۲	سفیدار
۲۶	۵	هر دو خوددور
۲۸	۶	یادم کن
۲۸	۱۳	جانانه گکم
۲۸	شماره ۶	محبوب خوردسن
۲۹	۴	به عنروبازاری
۲۹	۹	مزار که دم
۲۹	شماره ۳ حاشیه	(بکسر اول وسکون دوم)
۲۹	شماره ۴ حاشیه	زبان گفتاری
۳۰	۵	کبود نقره گریبان
۳۰	شماره ۲ حاشیه	زبان گفتاری مردم
۳۰	۳	زلف حلقه کردن
۳۰	۴	سنگردی ازدختر وپسر است .
۳۱	۵	چاردور سرت رویه قطار است
۳۱	شماره ۲ حاشیه	امیل .. میکند ... درگلو می آویزند
۳۲	شماره ۶ حاشیه	مستانه گکت
۳۳	۴	بلقس
۳۳	۱۶	بدمائی
۳۴	۵	چشم
۳۴	۱۱	یاران یاران
۳۵	۳	بادموره
۳۵	۱۱	میروی
۳۵	۱۳	میروی
۳۷	۵	دستمال
۴۲	۱۱	خوش است
۴۲	۱۴	غبارت

صفحه	سطر	صورت صحیح
۴۳	۱۶	گریختنم
۴۳	در شماره ۲ حاشیه	دو طرف بردن موی
۴۳	در شماره ۳ حاشیه	بلندیست
۴۶	۹	یک بوسه
۵۰	شماره ۴ حاشیه	مبعوث
۵۰	شماره ۶ حاشیه	که از سوزدل
۵۰	شماره ۹ حاشیه	بنفشه
۵۱	۲	دوزخ
۵۲	۴	دیدن صوابی
۵۵	۱	ده بنگی
۵۵	شماره ۶ حاشیه	(بفتح اول و کسر دوم)
۵۶	شماره ۶ حاشیه	سه پوش
۵۷	۵	برپایم
۵۷	در شماره ۱ حاشیه	برپایم
۵۸	۱۵	کاشکی که
۵۸	در شماره اول حاشیه	(بضم اول ۰۰)
۵۹	۸	غوزه دار
۵۹	۱۱	قول پرنکال
۶۰	در شماره اول حاشیه	به وسایل آرایش
۶۱	۱۲	چه مصلحت
۶۱	۱۴	در حاشیه ۹
		دینه : یعنی دیروز
۶۲	۲	لوگر (۳)
۶۲	در شماره ۴ حاشیه	دکان سماوار
۶۴	۷	دیوار ته
۶۶	۹	شمیرین دخترک
۷۱	۱۸	فریادکنم و ه که چه طالع دارم

صفحه	سطر	صورت صحیح
۷۱	در شماره ۳ حاشیه	(بفتح هردوعین)
۷۹	۸	بم
۸۰	۳	نمکی
۸۱	۵	قاضی نو
۸۱	۶	عرضی
۸۱	شماره ۳ حاشیه	چیزی در آن
۸۳	۴	کاریز
۸۳	شماره ۷ حاشیه	در اثر وزیدن
۸۶	۱۳	من بلبلم
۸۹	۱۵	گردن سفیدت
۸۹	شماره ۵ حاشیه	معاویه
۹۴	۲	((می شمی)) بعد از وطن حذف شود .
۹۵	۱۰	نی فرصت آمدن بسویت دارم
۹۶	شماره ۳ حاشیه	باخنجر قافیه سازند
۹۸	۲	چشمم
۹۸	۳	چشمم
۱۰۲	۱	کرته
۱۰۲	۹	((زمستان)) بعد از سرد حذف شود .
۱۰۲	۱۳	تاز آنرا
۱۰۴	۱۱	میگیرد
۱۰۴	۱۵	بعد از محیط ((هرزیبای محیط)) حذف شود .
۱۰۴	۱۶	مولانا عبدالرحمن جامی
۱۰۷	۴	کشوده
۱۰۷	۵	در قرون
۱۰۸	۷	تنیده
۱۰۸	۲۳	مگم

صفحه	سطر	صورت صحیح
۱۱۱	۴	بر
۱۱۲	۱۱	جانیم
۱۱۵	۱۱	بفال
۱۱۵	۱۸	بسد
۱۱۵	۲۵	تیر
۱۱۶	۱۷	قرون
۱۱۶	۱۸	میادین بر
۱۱۶	۲۲	گرای سوی
۱۱۷	۲	کفم
۱۱۷	۴	همه کام
۱۱۷	۵	در نجفم
۱۱۸	۱۰	دست تاسف بر سر
۱۱۸	۱۹	استخفاف
۱۱۹	۱	عربان
۱۱۹	۷	چون سنائی
۱۱۹	۱۳	به بهشتی
۱۲۰	۲۱	می چیند
۱۲۰	۲۲	پر شده از توت
۱۲۲	۷	درمسیل
۱۲۳	۱۹	مرستان
۱۲۳	۲۱	آبدرد را از طریق تیغه شوه به عزم
۱۲۳	۲۶	درخیل
۱۲۳	۲۶	خودشد
۱۲۴	۱۳	باشنده گان مسیل
۱۲۵	۸	شغر
۱۲۵	۹	زردی
۱۲۶	۲۳	خصومت
		-۱۶۱-

صفحه	سطر	صورت صحیح
۱۲۷	۲۵	سیاه
۱۲۸	۲	بزرگ رخه است .
۱۲۸	۶	منطقه و
۱۲۸	۱۰	تا امروز
۱۲۹	۷	میدادند
۱۲۹	۲۶	صاف و بیرنگ
۱۲۹	۲۶	زنک و زنکار
۱۳۰	۱۲	مجرمین
۱۳۰	۲۵	غاری
۱۳۱	۷	بخش است .
۱۳۲	۲	دار عدم
۱۳۲	۹	از رود
۱۳۲	۹	خوشمی
۱۳۲	۱۶	بعد از قدوه ((خان تاریخ)) حذف شود.
۱۳۲	۱۶	فرهنگ ما
۱۳۴	۲۷	ماده
۱۳۵	۱۸	مدارک
۱۳۶	۸	مطلع
۱۳۶	۹	روزی زسرسنگ
۱۳۶	۱۴	که در عقاب
۱۳۶	۱۵	دیده شده مردم آنرا علامه
۱۴۸	۵	مواد طبیعی
۱۳۹	۱۳	دوم و راء کشیده
۱۳۹	۲۵	اوجویا شدن
۱۴۰	۴	خانه ایکه عروس
۱۴۲	۴	توضیح
۱۴۲	۱۱	مسلمانان و هندوان

صورت صحیح

سطر

صفحه

واندروی بتخانه هاست	۱۲	۱۴۲
که از قیود قیلولی	۱۱	۱۴۳
به درایت و شهامت این	۲۰	۱۴۳
والشان	۱۵	۱۴۴
بویژه ازین بیان که میگوید :	۱۶	۱۴۴

«در سینه خمس اربعمائه امیرمحمود از بست تاختن آورد برجانب خوابین که ناحیتی است از غورپیوسته بست و زمین داور و آنجا کافران پلید ترو قوی تر بودند.» پیداست که در قرن پنجم هجری که زمان تالیف تاریخ بیهقی است نام قندهار بزمین داورشهرت داشته واینکه قندهار چه زمانی جای زمین داور را گرفته بصورت دقیق روشن نیست .

موقعیت جغرافیای قندهار موهبتی برای آن بحساب میآید، آب وهوای گوارا که در زمستان معتدل و در تابستان گرم و اما گرم زحمت دهنده نی ، شاداب و سرسبز و معمور با باغستان های زیاد از همه میوه های لذیذ و شیرین . و روی هم رفته شهر قندهار مرکز جنبشهای ضد استبدادی و استعماری در غرب سرزمین ما شمرده میشود . این شهر بین ۶۴ و ۶۸ درجه، ۱۲ و ۱۳ دقیقه، ۲۰ و ۲۵ ثانیه عرض البلد شمالی واقع است و از شهر های معمور و عمده و بزرگ این کشور محسوب میشود .

ص ۸۸، س ۱۳ - غره :

غره (بضم اول و تشدید دوم) به بلندی کم ارتفاع و مخروط مانندی گرفته میشود که در بین روستا ها و بالای کوهها و بین دره ها به نظر میرسد . و در ادبیات دری هم به همین حرکت و سیاق شامل بوده و به معانی مختلفی بکار رفته است مثل سپیدی پیشانی اسپ که بزرگتر از درهم باشد ، سید قوم بهتر از هر چیز و اول روز ماه را غره گویند بوجه استعاره از بیاض پیشانی ماخوذ است . ظهوری گوید :



خزیده در شجر کام فضل فروردین
دمیده سحر شام غره شوال (۷۱)
عمر خیام نیز در همین معنی میگوید :
چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ
پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
از سلخ به غره آید از غره به سلخ
در پنجشیر که يك دره کوه بندان است از غره بسیار نام برده میشود
و مردم هر بلندی کم ارتفاع را که در بین دهات و اطراف و حوالی روستا
باشند بنام غره یاد میکنند و بصورت عموم هر بلندی را بنام غره میخوانند.
ص ۱۴۴ س ۱۶
ص ۸۸، س ۱۴ - پراجغان :

پراجغان دره ایست که بین نورستان ، پنجشیر ، نجراب
لغمان موقعیت داشته و از توابع حکومت دولت شاه ولایت لغمان
است .

صفحه	سطر	صورت صحیح
۱۴۴	۱۸	پیوند خونی
۱۴۴	۲۱	در آغاز (پ) یعنی
۱۴۴	۲۲	این ضبط نسبت به
۱۴۴	۲۸	کشاورز اند .
۱۴۵	۲	(بفتح اول و دوم)
۱۴۵	۴	اغیل داران
۱۴۵	۴	استفاده مینمایند
۱۴۵	۷	میگذرانند
۱۴۵	۱۴	گله گاو
۱۴۵	۱۷	چوب و علف

صفحه	سطر	صورت صحیح
۱۴۵	۲۵	حائطی
۱۴۵	۲۷	باغ چون
۱۴۶	۱	گردتو
۱۴۶	۵	مارا بعتاب و
۱۴۶	۶	سبیل کن
۱۴۶	۱۱	گرچوما
۱۴۶	۱۴	اژان بهره
۱۴۶	۱۶	چنین
۱۴۶	۱۹	ستیف های
۱۴۶	۲۷	ندارد
۱۴۸	۱۴	فردوسی
۱۴۸	۱۸	زور رستم دستان
۱۴۸	۲۵	ماهبتش
۱۴۹	۱	هنری انسان
۱۵۰	۱۷	خویش را
۱۵۰	۲۳	نظر به ارزشی
۱۵۰	۲۸	از فحوای گروهی



مطبعه دولتی

شماره : ۱۲۰